بادشاه‌نامه ۸ - اوراق متفرقه / جلد چهاردهم
۷۹/۵/۱۰

ناقص
نسخه چاپ نشده و منحصر در ایران /
(نسخه‌های معدودی در هند و انگلیس موجود است)

متعلق به آقای حسینی

۳۵۰۰۰۰ ریال
سیصد و پنجاه هزار ریال





وقایع را جمع کرده به ترتیب جلد دوم بر دارد - فرد

من هم انگشت نهادم بنقوشش حرف گیرم   دیده چون شمع فروزم بسر انگشت نگر

واین نسخهٔ نیز لغو را بر مقدمه و مقاله و خاتمه مرتب ساخت

مقدمه در بیان احوال ایام دولت فرجام بادشاهزادگی از ولادت کثیر السعادت
تا هنگام جلوس همایون خلیفه زمان - و

مقاله در تحریر وقایع و عهد اول سنین ابد قرین سلطنت شهنشاه زمان و زمین که ده ساله
احوال باشد - و

خاتمه - در ذکر بعضی اجله مشایخ و فضلا و اطبا و شعرائ پایه اعلی.

رجا از درگاه کبریا آنکه این کتاب میمنت نصاب بسعی فقیر صورت اتمام
یافته بر صحایف روزگار بیادگار بماند و نام این گمنام بطفیل صیت
مفاخر ذکر مآثر حضرت صاحبقران ثانی که منشی قضا دیباچه کتاب سلطنت و
خلافت و عنوان دیوان نصفت معدلت را بنام نامی و لقب گرامی آنحضرت
موشح و مزین ساخته از ظلمات دولت آب حیات نوشیده مانند
خضر قلم تا ابد بر صفایح لیالی و ایام پایدار بماند و چون کلک مکسور اللسان را یارای
آن نیست که بهمه جا نام نامی آن نامدار دنیا و آخرت که از بزرگی در دو جهان نمی
گنجد بر زبان راند لهذا درین کتاب مستطاب که از بادشاه مالک
رقاب بادشاه نامه خطاب یافته بجای اسم مبارک آنحضرت قبل
از جلوس همایون بر اورنگ خلافت شاه بلند اقبال و بعد از آن
حضرت صاحبقران ثانی مرقوم می گردد و من الله توفیق الاتمام و بلطفه الاعتصام فی الافتتاح والاختتام

مقدمه

در بیان احوال سعادت اشتمال ایام پادشاهزادگی -

ظهور نور سعادت و طلوع سر دولت یعنی ولادت میمنت ایت مورد تائیدات ذوالجلال حضرت شاه والا قدر بلند اقبال

حکیم علی الاطلاق جلت حکمته چون همیشه اوضاع جهان و احوال عالم کن فکان را که ساخته و پرداخته ید قدرت اوست منتسق و منتظم میخواهد هر دوری از ادوار نامداری را از کتم عدم بعرصه وجود آورده مرآت جمال عظمت خود می سازد و هر قرنی از روزگار صاحبقرانی از تنگنای غیب بفضای شهود جلوه داده مظهر کمال قدرت خویش می گرداند تا گرد فتوری که بمرور ایام و دهور برروی کار روزگار نشسته باشد بآستین عقل و تدبیر بیفشاند و شعله فتنه ها و فسادها که در سراچه دنیا زبانه کشیده باشد به آب تیغ سعی و مجاهده فرو نشاند اساس دین و ملت از نو تقویت نماید و مهم ملک و دولت را تازگی بخشد و ضوابط و قوانین پسندیده بر روی کار آرد و خلق زمانه را از لباس اندراس برآرد و آب عدالت در جوی مملکت روان سازد و بیخ ظلم و تعدی

از ساحت سرابستان گیتی براندازد و پیشگاه هستی را به بسط بساط امن و امان
رواج و رونق دهد کارخانهٔ دنیا را بنقش و نگار بر و احسان زیب و زینت افزاید

مثنوی

بهر دور بهر نظام امور ضرور است صاحبقرانی فرور
کز زنجیر عدلش بچندین هزار زنده شده بعدل انوشیروان
ازان روز الطاف پروردگار بهر دورے از گردش روزگار
درے آید از لجه بر کنار که افسر بآن در کند افتخار
شود مشتری طالع از آسمان که گیرد فروغش سراسر جهان

لهذا درین هنگام که فی الجمله ضعف و سستی براسم شرع و ملت و خلل و فتورے
در کار ملک و دولت پیدا شده بود و ترک مرضیات و اصرار در منهیات
شیوع تمام یافته زیر دستان لاف زبردستی میزدند و خوردان داعیهٔ
بزرگ پیش می گرفتند کار شرع از نظم و نسق و مهم ملک از رواج و رونق افتاده
بود مصلحت الهی تقاضای ظهور نور اقبال و نیز جلال الهی وجود مسعود حضرت شاه بلند
اقبال نمود و آن ذات اقدس که مصداق

مصرعه "در پرده غیب است هنوز آنچه بکار است"

گذشته تا درین وقت در کمین قضا پرده خفا اختفا داشت و طلوع نیر جمالش از
مشرق کمال رهین وقت بود از ان عالم پاک که ماوای مقدسان
تجردمنش پرتو توجه باین جهان آب و خاک که جای پای بندان عقال تعلق
باشد انداخت و ولادت کثیر المیمنت موفور السعادت آنحضرت که

بهترین عطاهای خداوند جهان آفرین بر اهل زمان و زمین بود در دار السلطنت لاهور رحمها
الله من الشرور بعد از انقضای پنج ساعت و ده دقیقه که دو از ده گهری و پنجاه پل باشد
از شب مبارک یکشنبه سلخ شهر ربیع الاول سنه هزار هجری بحسب رویت هلال و غره
شهر ربیع الثانی به اصطلاح اهل نجوم مطابق ششم کانون الآخر سنه هزار و نهصد و یازده
سکندری و نوزدهم خرداد قدیمی سنه نهصد و شصت و یک یزدجردی و دوم بهمن ماه
جلالی سنه پانصد و سیزده ملکشاهی موافق بیست و پنجم دی ماه الهی سال سی و ششم
جلوس اکبرشاهی که به ضابطه مهندسان فرس میزان و بحساب اخترشناسان هند سنبله
طالع بود صورت وقوع یافت و لوامع نور و ضیا و سواطع فر و سنا از اشراقات نیر وجود مسعود آن حضرت
بر زمین و آسمان و کون و مکان تافت مرغ بینش که عمرها چشم بر راه طلوع این آفتاب دولت بر دوخته
بود و دیده از مقصود روشن نمود و پیر فرتوت روزگار که انتظار رویت این هلال عید سعادت
می برد از ذوق انتعاش نیل مطلوب دیگر باره جوان شد

مثنوی. هلالی شد از اوج عزت پدید — که نورش به اطراف عالم رسید
دری آمد از لجه بحر بخت — که شد زیور تاج و تزئین تخت
ز جان مادر دهر شد برده اش — به شیر خرد کرد پرورده اش
چو بنهاد پا از شرف بر زمین — سر قدر سودش بچرخ برین

از مؤیدات آنچه در مقدمه تمهید رفت آنکه ولادت همایون آن حضرت بموجب اشارات
و رائی بشارت حدیث صحیح ان الله یبعث لهذه الامة علی رأس کل مایة سنة من یجدد لها دینها
در راس مایه عاشره وقوع شده درین مقام مراد از راس مایه آخر مایه است چنانچه اکابر سلف اعتبار
نموده اند و عمر بن عبد العزیز را که در اواخر مایه اول بخلافت نشسته مجدد اول شمرده اند و بعضی را اعتقاد این

است که در سر مائه اول مائه است بر تقدیر اگر آخر مایه را راس مائه بگیرد آنحضرت بحسب ولادت مجدد مائه عاشر شوند و اگر اول مائه را راس به اعتبار نمایند از حیثیت جلوس بر اورنگ خلافت مجدد مائه حادی و عشر باشند و به مقتضای سنت الهی که بعد از انقضای هزار سال جهان ستانی بعرصه وجود آمده به معاضدت تایید آسمانی رسوم مذموم جور و طغیان از ساحت جهان بر اندازد و به نور هدایت زاویه قلب اهل کفر و ضلالت روشن سازد چنانچه این ابیات منسوب به حکیم خاقانی رباعی

گویند هزار سال از عالم — آید بجهان اهل وفای محرم
آمد از این پیش زمان زاده عدم — آید پس از این و ما فرو رفته بغم

به این معنی ناطق است تولد اشرف آن همای اوج شرف بر سر دوره هزار فروغ بخش دیده اولی الابصار گشته و از این بشارت غیبی و بشارت لاریبی چون آفتاب روشن است که آنحضرت را ترقی بمدارج سعادات عظیمه و عروج بمعارج کمالات فخیمه دست خواهد داد و دوران اختیار خود بقبضه اقتدارش سپرده و کار دولت از میامن ذات مقدسش نظام و سرانجام خواهد یافت تاریخ ولادت اشرف آن نیر اوج شرف را یکی از نکته سنجان انجمن بهشت آیین چنین گفت قطعه

به جهانگیر پادشاه جهان — آن فلک رتبه سپهر سریر
گوهری داد از خزانه غیب — خازن کارخانه تقدیر
اختری گشت از افق طالع — که ندیدش فلک شبیه و نظیر
مهر را دید پادشاه بخواب — بر رخ شاهزاده شد تعبیر
عالم از مقدمش چنان بشگفت — که جوان گشت باز عالم پیر

گشت تاریخ میمنت اثرش — لمعهٔ آفتاب عالمگیر

و دیگرے مصرعه.

"شاه روے زمین شاه جهان" یافته والدهٔ ماجدهٔ آنحضرت دختر بلند اختر راجه اودی سنگ پسر زاد مالدیو ست که از راجهاے ذی شوکت بمزید اعتبار اختصاص درست و صاحب پنجاه هزار سوار بود و بغیر از رانا سانگا دیگرے از راجهاے عمده هندوستان با او برابری نمی توانست نمود درین کتاب مستطاب هرجا بلقیس مکانی مرقوم می گردد اشاره بذات قدسی سمات آن خلوت گزین شبستان قدس ست —— صورت زائچه طالع فرخنده مطالع ولادت اشرف همایون اعلی باصطلاح منجمان فرس که ملا محمود اندجانی استخراج نموده ......

شرح مراکز بیوت دوازده گاه و بیان احکام آن مثنوی

الا ای دانش آموز رصد ساز — نگاهے کن بدین گنجینه راز

بکن طالع شاه جهان بین — سعادت نامه هفت آسمان بین

تماشا کن درین فرخنده منشور — سعادت در سعادت نور در نور

چون انوار جلال و آثار کمال آن نوبهار گلشن ایجاد و نوباده بوستان مراد فطرتیست نه مکرر ونی ست نه کسی لهذا بیان بعضی احکام زائچه طالع فرخنده اقدس اشرف اعلی لازم است تا دیده وران آگاه دل را معلوم گردد که اسباب این دولت خداداد و سلطنت مادرزاد را کارگذاران قضا و قدر از روز ازل بحکم قدیم لم یزل سرانجام نموده بودند.

خانهٔ اول که خانهٔ حیات و احوال تن و آغاز کارهاست برج میزان است
که خانهٔ زهره و شرف زحل و هبوط شمس و وبال مریخ باشد و مستولی بر خانه
زهره است بشرکت زحل و رب مثلثه اش عطارد بشرکت زحل و
مشتری و مرکز آن خانه دقیقه نقدم از درجه اول این برج است
و این درجه مذکر است خالی از نحوست و ظلمت و حد زحل و وجه قمر و دریجان
زهره است و رب آن ساعت مشتری است ۔

بیان احکام این خانه چون طالع برج میزان است دلالت کند بر آنکه صاحب
طالع میزان اعتدال و ترازوی استقامت احوال باشد و رای
هاے پسندیده زند و کارهاے سنجیده کند و بقوانین شرع شریف
و ملت حنیف عمل نماید و بعضی از ارباب نجوم گفته اند که طالع اکثر
انبیا سنبله یا میزان بوده و طالع خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه میزان بود
و سماک رامح در طالع و درین زایچه سعادت نیز بحساب اخترشناسان
هندوستان طالع سنبله است و بقول حکماے یونان میزان است
و سماک رامح در طالع و این از غرایب اتفاقات است و وقوع سهم الغیب و سهم الوداع
و سهم السعید در طالع و سهم الالفة و المحبة در دوازدهم دلیل است بران که بود سعود و محبت فهم
و اصابت راے موقوف بوجود بسیار دان و دقیقه یاب و خداترس و پاک اعتقاد و باتمکین و وقار
و به اخلاق حمیده و اوضاع پسندیده و مثقف و از افعال نکوهیده

دیگر بسبب امور شایسته مختلف و بحسب فضل و دانشش با اکثر ملوک
و سلاطین فایق باشد، و ادب ملک ستانی و رسوم جهانبانی نیکو داند و بعقود
جبر رسد و بقوت طبیعت ابداع امور عجیبه و اختراع اشیاء غریبه کند
و اصحاب فضل و ارباب هنر از دور و نزدیک به کاخش آیند
و اکابر و اشراف ربقه اطاعت در گردن جان انداخته با ستیلام
سده سنیه اش مستسعد شوند و استیلای زهره بر کسب زحل بر این خانه و مقارنه زهره
که صاحب طالع است و مشتری و سهم [illegible] ضعیف و ارباب
مثلثه این خانه و اتفاق سهم الغیبات در شکل کم صاحبش قوی حال است
دلالت می کند بر آنکه مولود مسعود نیکو روی همایون طلعت و فرخنده لقا
و سلیم الاعضاء و خوش اندام و صافی لون و شیرین سخن و عطر دوست و پوزیب
منیت اهل و اکثر اوقات تندرست و صحیح المزاج باشد و روزگار
فرخنده آثار به سلطنت و کامکاری گذراند و بهمت والا همت بر بدر معروف
دارد و بر وفق مرادش میسر گردد و آثار اقبال و شواهد اجلال از احوال فرخنده
آمالش واضح و لایح باشد و روز بروز بر مدارج دولت و معارج سعادت ترقی
کند خاصه در دو ثلث آخر از عمر گرامی.

خانه دوم که خانه اموال و اموال و اعوان و انصار است برج عقرب واقع شده
بر کسرش و دقیقه سی و دوم از درجه سیوم این برج است که حد و وجه مریخ است و رب
مثلثه اش صاحب برج است [illegible] زهره و حدود قمر و مسئول و صاحبش مریخ در خانه
خود و نیکو حال و در درجه سابع و بر است نولیش مقدار [illegible] جزو زیاده بر

منصف و ناظر بشمس و زحل و عطارد و ناظر بقمر به نظر تسدیس و بتثلیث مشتری
و زهره که صاحب طالع است

بیان احکام این خانه

بودن صاحب این خانه که مریخ باشد در خانه خود و استیلا
و قوی بودن او در وتد طالع و اتفاق سهم الملک و السلطان این خانه و صلاح
حال مریخ و زهره و قمر که ارباب مثلثه این خانه اند دلالت میکنند بر حصول
خزاین موفوره و وصول منافع غیر محصوره و تیسیر اسباب تجمل و حشم و چون میان
صاحب طالع و صاحب این خانه نظر دوستی است کارهای ... در این
امور میسر و سهولت و آسانی برآید و روزگار بسعادت آثارش اکثر بکامرانی
و شادمانی گذرد خصوصا در ثلث آخر از عمر گرامی و چون واسطه صاحب این
خانه در عاشر وتد طالع است و ناظر به اکثر کواکب بنظر سعادت
دلالت میکند بر آنکه در فتوحات و مروت مقتبس السبق از سلاطین نامدار
و خواقین کامگار باید و صیت فضایل و فواضل باطراف و اکناف عالم منتشر
سازد و درباره خلایق شفقت و مرحمت مرعی دارد و کافه انام از اطراف و اکناف
بدرگاه جهان پناهش روی آورند و اعوان و انصار از صمیم قلب مطیع و منقادش
باشند

خانه سیوم

که خانه برادران و خویشان و نقل و تحویل و سفر دور و نزدیک است
برج قوس در آن واقع شده و درین خانه دقیقه بیست و نهم از درجه سیوم این برج است
که در مشتری و دو عطارد درست و مستولی و صاحبش مشتری در خانه خود و
قران صاحب طالع که زهره است علاوه بر این سبب قوت مشتری مخصوصش

بنجاه و هشت جزو و غلبه برای قوت زهره و ضعفش چهار جزو است و رب مثلثه‌اش
مشتری به شرکت شمس و خدمت زحل.

بیان احکام این خانه قران صاحبش که مشتری است با صاحب
طالع بالغلبه قوت هر دو که وقوع سهم الظفر محصور بین السعدین و اتفاق سهم الشرف مقارن
سعدین و ناظر بودن زهره بر مریخ به نظر تثلیث و بودن مریخ صاحب طالع و عمر و ارباب
مثلثه که مشتری و شمس و زحل باشد دلیل است بر استیلای صاحب
بر جمیع برادران و خویشان و استیصال آن گروه و قطع تناسل ایشان که عدم ایشان
بجهت صلاح ملک و خیریت خلق بهتر از وجود است و آنکه اکثر احیانا از اولاد و ذکور ایشان
کسی به مقصد نرسد و مطلب نیابد و مدت بسیار دولت و سعادت
در اولاد و احفاد صاحب طالع بماند و چون النقل و تحویل و سفر نزدیک و با برخانه تعلق دارد
دلیل است بر انتقال و تحویل و سفر نزدیک بسیار کند و از آن سفر فواید و منافع
کلی حاصل نماید.

خانه چهارم که خانه پدر و مادر و وطن و املاک و عواقب امور است
برج جدی اتفاق افتاد و در مرکزش بقیه جزو دهم از درجه اول این برج است که حد عطارد و درجه
مشتری است صاحبش زحل و قوتش ضعیف غالب به شانزده جزو مستولی
مریخ به شرکت زحل و رب مثلثه‌اش قمر به شرکت زهره و خدمت مریخ.

بیان احکام این خانه اتفاق زحل که صاحب خانه است در دهم با غلبه
قوتش و مقارن آن با شمس و عطارد و سهم الاعداد و سهم الخصومات و استیلای مریخ
و زحل برین خانه و ارباب مثلثه که قمر و زهره و مریخ باشد دلالت می‌کنند

وکمال محبت ونهایت الفت میان والد بزرگوار و مولود سعادت آثار چون
مستولی برین خانه بخشد و زحل بنظر مقابله از وتد عاشر و مریخ بنظر تربیع از وتد سابع
ناظر است و ضعف رب خانه که قمر باشد بسبب هشت جزو دلالت
میکند بر آنکه دولت و سلطنت بخیر و خوبی بصاحب طالع انتقال یابد و از این جهت که
این خانه ملک و وطن و ولایت منسوبست دلالت دارد بر استقامت احوال
ملک و معموری بلاد و بقاع و خوبی عاقبت کارها و منفعت یافتن خلایق بسبب این مولود مسعود.

خانه پنجم که خانه اولاد است و احباب و اخبار و تحف و هدایا برج دلو است
لیکن مرکز این خانه دقیقه چهارده هم از آن برج است و نیم جدی که صدر برج دوم حمل است و
صاحبش زحل و هر و انسب قوت او بشانزده جزو بر ضعف غالب و مستولی زحل و
رب مثلثاتش شمس قمر الشرکت زهره و قوت مریخ.

بیان احکام این خانه. غلبه قوت صاحب خانه که زحل باشد بر ضعف و وقوع
سهم الاولاد بسبب تسویة البیوت در هشتم و دیگر شواهد دلیل است بر آنکه حق سبحانه و تعالی
این مولود مسعود را اولاد عالی نژاد از ذکور و اناث کرامت کند و چون
سهم اولاد ذکور در نهم که بیت السلم و خانه عطارد است واقع شده اکثر صاحب
دولت و مملکت باشند و مراتب و مناصب ارجمند یابند و بمحبت
اهل فضل و هنر رغبت کنند و بر این وجه که عطارد در خانه زحل ناظر است بر اوراد او
تا دو زحل دلیل تامل و تعمق نظر است و عطارد دلیل بلاغت و فصاحت و سهم الولد
در خانه علم است دلالت دارد بر آنکه در علم و دانش فرد گردند و صاحب رای
و تدبیر باشند و والی عصر و صاحب ملک گردند و سهم السعادت در برج سنبله و نیز

نوبت در خانه زحل با دیگر شواهد دلیل آنست که به رتبه سلطنت و وزرا و امرائی برسند
و عزل ها یا کشف با این بیت منسوبست دلالت میکند بر حصول هدایا و
وصول تحف بسیار از سلاطین کبار و مردم مرد یا از بلاد قریبه و ولایات بعیده

خانه ششم که خانه بندگان و خدمتگاران و دواب کوچک دست و امراض
و آفات است برج حوت واقع شده لیکن مرکز اینخانه دقیقه دهم از دو درجه
است و هم برج دوست که حد زحل و وجه قمر است و مستولی و صاحب خانه
زحل و رب مثلثه اش مریخ است بشرکت زهره و خدمت قمر

بیان احکام این خانه مستولی بودن صاحب خانه که زحل باشد بر این خانه
و وقوع سهم المرض و بیمار و سهم العبید در طالع و ارباب مثلثه این خانه دلیل است
بر آنکه صاحب طالع در اکثر اوقات صحیح المزاج و تندرست باشد و از مرض مخوفه
و آلام مهلکه سالم بود و اگر عارضه رو نماید که در اول دشوار بود آخر بآسانی رفع گردد
چون اکثر درجات این بیت مستولی زهره و مشتری است و دلالت
میکند بر حسن ترکیب و اعتدال مزاج استواری اعضا و از این رو که اموال
عبید و خدم و دواب با این بیت منسوبست دلالت کند بر کثرت خدم و حشم
و دواب

خانه هفتم که خانه ازدواج و اضداد و خصومت و شرکت است برج حمل واقع شده
مرکز این خانه دقیقه هفتم از درجه اول این برج است که حد مشتری و وجه مریخ است
و صاحب خانه مریخ در ذاتی بیرلمسـ قوت او بر ضعفش مقدار صد و نه جزو بسبب
و مستولی برج است بشرکت شمس و رب مثلثه اش مشتری است بشرکت زحل و حد بشرکت شمس

بیان احکام این خانه بودن صاحبش که مریخ باشد در عقرب و طالع
باستیلا و زیادتی قوت قوت او و اتفاق سهم التزویج و سهم الرجال و سهم الاحد
تا در این خانه ناظر بودن صاحب خانه با اکثر کواکب و ارباب مثلثه این خانه که شمس
و زحل و مریخ باشد دلیلست بر حسن حال عقد نکاح و عصمت و عفت و پارسائی
پرستاران محل و خادمان و چون نظر سعادت میان صاحب طالع و سابع واقع
است می باید که در میان مولود و سعود و از دواج ظاهرات کمال محبت و موافقت باشد
و فیمابین اصلا کلفت و کدورت راه نیابد و از این جهت که صاحب این خانه مریخ است
و با زحل بنظر تربیع از اوتاد ناظر دلالت دارد بر آنکه نوبت کار خود کند و صحبت
غلیظ الجانب از ازواج روی نماید و کلفت و کدورت تمام دارند و بالا کلام باحوال
صاحب طالع راه یابد و مدت مدید رنج والم از آن مصیبت باشد و چون صاحب خانه هفتم
بنظر دوستی با سعدین ناظرست با شمس قمر و کواکب دیگر نیز نظر دارد دلالت کند
بر که عقد و نکاح بشایستگی اعیان و اشراف زنان از طوائف مختلفه
و بواسطه آنها استدلال بر حال اضداد و شرکا از این خانه میکنند و صاحب خانه
هفتم به صاحب خانه طالع و مشتری ناظرست بنظر تثلیث و هر سه کوکب قوی
حال اند دلالت میکنند که مولود مسعود از شر دشمنان و خصمان ایمن باشد
و همه روی نیاز بدرگاه او آرند و اولیای دولتش پیوسته مظفر و منصور باشند

خانه هشتم که خانه خوف و خطر و میراث و اموال غایب است
برج ثورست و درکار این خانه دقیقه سی و دوم از درجه سیوم این برج که حد زهره و وجه
عطارد است و صاحبش زهره و مستولی زهره است شرکت قمر و رب مثلثه قمر و مریخ

بیان احکام این خانه استیلاء قمر و زهره برین خانه سهم الارتحال در چهارم و اتفاق
سهم المال الخزانه درین و در باب مثلث است که قمر و زهره و مریخ باشد دلیل است
بر جمع آمدن اموال در خزانه و راستی و درستی متصدیان مهمات و چون میراث
و اموال غایب باین بیت منسوب است و صاحب این خانه صاحب خانه
طالع است در مقارن به مشتری دلالت میکند که موروث آبای عظام و اجداد
کرام بصاحب طالع انتقال یابد و ازین جهت که اموال خوف و خطر باین نسبت
دارد و استیلاء زهره و قمر بران دلیل سعادت است دلالت دارد برانکه در اکثر
اوقات ازانات و امراض مصون و محفوظ باشد و اگر احیاناً المی روی نماید بآسانی
گذرد

خانه نهم که خانه دانش و دین و سفر دور و دراز است برج جوزا است و مرکز
این خانه دقیقه است و نجم ازو درجه سوم این برج که حد عطارد و وجه مشتری است
و صاحبش عطارد و زیادتی برانست ضعیف بر فوقش بسی و دو دقیقه است
و رب مثلثاتش عطارد و شرکت و خدمت زحل و مستولی عطارد.

بیان احکام این خانه بودن سهم السفر در هشتم و سهم العلم و الحلم در نهم و ارباب
مثلثه این خانه که عطارد و مشتری و زحل باشند با دیگر نظر دلیل است بر کثرت
نقل و حرکت و سفرهای دور و دراز و نفع شایع موفور و سعادت نامحصوره از سفر
و بواسطه آن که صاحب بیت السفر تحت الشعاع واقع است گاه سفر
بنا رضا و اراده واقع شود لیکن هیچ سفر بی منفعت نباشد و چون علم و قوت
فهم باین بیت منسوب است دلالت کند برانکه صاحب طالع قدرت

فهم و قوت طبع و صفای ضمیر و روشنی رای و حسن تدبیر و کمال عقل و وفور دانش و فرهنگ
و نجابت کیاست و فراست موصوف بود و بسیار کتب دان و شیرین بیان
و مبدع غرایب و مخترع عجایب و صاحب رای پاک اعتقاد و به خیرات و صدقات
مایل به تقویت ضعفا و تربیت فضلا راغب و بر جاده عفاف ثابت باشد
و میل طبعش بخواندن و نوشتن بسیار بود و چون صاحب این بیت در خانه زحل
واقع است در تحصیل دانش و کسب کمال بی‌ضعف و مشقت کشد و به قوت فکر
و تحقیق نظر غوامض علوم دریابد و خواب های نیکو بسیار بیند که آثار تعبیر آن زود ظاهر گردد و خوبی

خانه دهم که خانه اوج و دولت و سلطنت و عمل منصب باشد برج سرطان است
مرکز این خانه دقیقه سیزدهم از درجه اول این برج است که حد مریخ و وجه زهره است
صاحبش قمر و او از این خانه ساقط گشت و صاحب طالع نیز ساقط و مستولی مشتری
بشرکت قمر و رب مثلثه آتش مریخ با شرکت زهره و صاحب قمر

بیان احکام این خانه

سقوط صاحب خانه که قمر بود و سقوط صاحب خانه طالع که
زهره باشد از این خانه و وقوع سهم الملک و السلطان در خانه دوم که صاحبش مریخ
است و اتفاق سهم الام نیز در دوم و مراعات قمر و مشتری و ارباب مثلثه این خانه که
مریخ و زهره و قمر باشد دلالت میکند بر کمال جاه و حشمت و دوام دولت
و سلطنت و چون مستولی بر سهم السلطان مریخ بود و او لقبولی ذاتی و عرضی آراسته
باشد دلالت کند بر کثرت عساکر و بر آنکه امرای صاحب اقتدار و
بندهای عقیدت شعار در طریقه جان سپاری و شیوه حق گذاری دقیقه فرو
نگذارند و بهر طرف که رو آرند مظفر و منصور گردند بدین سبب که اوائل اهمات

به این خانه منسوبست از والده مکرمه مهربانی و شفقت بسیار نسبت به مولود مسعود بظهور رسد و بودن راس در دوم هم دلالت کند بر حصول مطالب و مقاصد و وصول سعادت کلیه و بودن مرکز عاشر اول برج سرطان طالع قرآن اکبرست و وقوع کوکب مستولی دران بخانه دولت دلالت دارد بر فتح بسیاری از بلاد و قلاع۔

خانه یازدهم که خانه احباب و امال و سعادتست برج اسد باشد لیکن مرکز این خانه دقیقه چهارم الندره یک ونهم برج سرطان ست که حد زحل و وجه قمر بود و مستولی و صاحب خانه نیز قمر بود و یافتی بسراسر ضعف او تش بر قوت بهیی و هشت جزو در ب ثلثه آتش مریخ بشرکت زهره و خدمت قمر۔

بیان احکام این خانه سهم السعادة و سهم الرجاء در خانه هفتم و سهم الفتح در دوم در ارباب ثلثه این خانه دلالت کنند بر کثرت اعوان و انصار و معتمدان جان سپار و چون صاحب یازدهم که قمرست صاحب طالع بلند لیس ناظراست بمه در اخلاص و خیرخواهی کوشند و آداب بندگی و عبودیت بجا آرند و سعادات کلی در یابند منسوب بودن حال امید و سعادت بدین خانه دلیل است بر آنکه مراد و مطلوب کلی و جزوی میسر گردد و خواقین عالی مقدار و سلاطین کامگار طریق اطاعت و انقیاد در پیش گیرند

خانه دوازدهم که خانه اعدا و اسباب و اندوه و مواشی و دواب بزرگ ست برج سنبله اتفاق افتاده لیکن مرکز این خانه دقیقه دهم از درجه بیست و نهم برج اسد بود که حد و وجه مریخ است مستولی و صاحب خانه که نیر اعظم باشد

فرموده سریر آرای ریاض جهان گرداناد و تا قیام قیامت نام اولاد این سلسلهٔ خلافت نشان را بر اورنگ سلطنت و جهانداری ممکن داراد از آنجا که لوح ضمیر منیر سلاطین دیندار که سایهٔ رحمت آفریدگار و مجلای حسن و عکس پذیر نقش و نگارخانهٔ تقدیر است اوامر به مرتبه گاه خاطر آگاه حضرت جنت آشیانی این معنی بر آن طور انگشته بود که هنگام ترک تاج و تعلق نزدیک شده و نوبت سلطنت عالم تجرد در رسیده بنا بر آن اکثر اوقات ذکر سفر اقلیم بقا بر زبان اشرف جریان می یافت و ذکر عروج عالم بالا بر خاطر انور می تافت و بر خلاف عادت که مجلس عالی کس را مجال نه که سخنی از رحلت و انتقال خود در میان آورد ذکر آن باعث ایذای خاطر مبارک می گشت در همان ایام که ساز سفر ملک بقا سرانجام می شد بعضی از محرمان حریم اختصاص را مخاطب ساخته فرمودند که امروز بعد از ادای عبادات نیم شبی واردات فیض بحری عشقی دست داده بود و در آن اثنا الهام غیبی این رباعی تلقین فرموده

رباعی

یا رب بکمال لطف خاصم گردان　　واقف بحقایق خواصم گردان
از عقل جفاکار دل افگار شدم　　دیوانهٔ خود خوان و خلاصم گردان

این رباعی می خواندند و دیدهٔ حق بین از قطرات عبرات در افشان بود و در آن ایام از این قسم سخنان بسیار می فرمودند و از این نوع آثار بسیار مرتبه ظهور می یافت خبر و در اوایل روزی که اوامر آن تنفیذ افتادن از بام کتابخانه موجب بر آمدن باوج علیین گشت به بعضی اشارات یافته اند ای عتبهٔ عزت متبرک بوده که درین نزدیکی به یکی از بزرگان زمان آسیبی عظیم رسد و بسا که ازین جهان درگذرد و شرح واقعهٔ مذکور بعد از فراغ

بعد از وقوع آن ارکان سلطنت از زبان آنحضرت بحضرت عرش آشیانی نوشته
اند در حج و لوایح دیگر دو آن در ذخایر آنحضرت بود در دفتر و این جا بکشای ثبت نمایند تا موجب
اطلاع متفحصان این احوال شود۔

نقل فرمان حضرت جنت آشیانی بحضرت عرش آشیانی انار الله برهانهما

فرزند اعز ارشد اسعد سعادت یار بهره‌ور از منظر انظار حضرت آفریدگار قرة
عین السلطنة والخلافة الانوار جلال الدین محمد اکبر بادشاه بطول عمر و دوام بقا و مزید اشفاق
و عنایت و الطاف مخصوص بوده بداند که قریب نماز دیگر روز جمعه یازدهم شهر حال
بربالای کتابخانه که حالا بتحریر عمارت آن مشغولیم برآمده بودیم تا نماز شام که اول شب و اداشود
وقت نماز شام که در دفعه فرود آمدن شد از زینه سنگی که قریب به دوازده پایه
باشد چند پایه فرود آمده بودیم که بانگ نماز گفتند در آن نشستن شد و در حین
نشستن پای مبارک بدامن پوستین پیچیده شد و غلطیده
بر روی زینه تا پایان آمدیم حفظ الهی نگهبانی کرد و تغیر اندکی که وقتی که بسر و کتف
رسید دیگر المی نیست می باید که آن فرزند از هیچ ممر و مقدمه بخاطر نگذارند و متألم
نشود و این کیفیت که روی داده بود بر و در محض عنایت هیچ کرده باشند تحریر
فی التاریخ یازدهم شهر ربیع الاول سنه ۹۶۳ نهصد و شصت و سه و این
فرمان را بنظر شیخ جان جولی سپرده نزد آن عزه ناصیه دولت فرستادند
گویند که بعد از افتادن لحظه بهوش آمدند زبان مبارک بکلمه طیب شهادت
جریان داشت و روز یکشنبه سیزدهم شهر ربیع الاول سنه نهصد

بنشست و به رفعت هستی بر بسته دل ازین جهان فانی بر داشتند مدفن حقیقی موطن آنحضرت
در دار الملک دهلی واقع است بکیفیت روضهٔ منورهٔ آن خلد آرامگاه جایی در روی
زمین یافت نمیشود لطفا و طراوت باغش رضوان روضه نه پرچیده و نه پیراسته
بفیض زینت گنبد و عمارتش معمار قضا بنایی نکرده و نیاراسته مصرع

:: واصل حق شد همایون بادشاه ::

تاریخ رحلت آن زیب اورنگ جنت است در صورتیکه رسم خط همیون اعتبار
کنند و مولانا قاسم کاهی مصرع

:: همایون بادشاه از بام افتاد ::

تاریخ این واقعه کلفت اثر یافت اگرچه بحساب یکسال کم است اما چون در تاریخ
یکسال کم و زیاده جایز داشته اند و این تاریخ شهرت عظیم دارد لهذا امر قوم کلک
صفحه پیرایه گردید سن شریف آنحضرت چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هشت
سال و دو ماه و پنج روز شمسی و ایام سلطنت همایونش بیست و پنج سال و دو ماه
و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری و بیست و پنج سال و بیست و پنج و بیست و هشت
روز شمسی انتهی

چهارم ظهیر الدین محمد بابر بادشاه غازی انار الله مرقده

ولادت آنحضرت بتاریخ ششم محرم الحرام سنه ۸۸۸ هشتصد و هشتاد و هشت
بانو خانم که منقش نگار و سنگ دختر یونس خان بن ویس خان از خواتین
مغولستان که نسب شریفش بسیزده واسطه بچنگیز خان میرسد

قدم العالم وجود گذاشته اند مولانا حسامی قراکولی تاریخ ولادت سراسر سعادت
آنحضرت را چنین یافت

بیت

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم — تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

شش محرم که شش طرف نیز تاریخ است و عدد شش نزد اهل حساب
عدد خیر است و عدد خیر نیز تاریخ است و بسته اتفاق چنین در چهار حد جهان
هرگز صورت وقوع نیافته قدوة اولیاء کبار ناصر الدین عبید الله خواجه احرار
آن گوهر بحر معانی را ظهیر الدین محمد ملقب و موسوم فرموده بودند و چون بر زبان ترکان این لقب
سامی و اسم گرامی باسانی جاری نمی شد ثانی الحال ببابر موسوم ساختند روز سه شنبه
پنجم شهر رمضان المبارک سنه ۸۹۹ هشتصد و نود و نه که از سن شریف آنحضرت یازده
سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بیست و سه روز شمسی گذشته
بود در خطه اندکان که اندجان پایه تخت فرغانه است مسند آرای سریر
سلطنت گردید و بروش پسندیده [illegible] آن پادشاه ملک [illegible]
و بیست گرفته کوس دولت شکوه بلند آوازه گشت چندان تلاش فرموده که
آنحضرت در تسخیر ممالک و فتح قلاع و بلاد و انتزاع ملک موروثی از ارباب خلاف و عناد
فرموده اند شاید قلیلی از سلاطین ماضیه را دست داده باشد .

مثنوی

محیطی چو گوهر ببارنده میغ — بیک دست گوهر بیک دست تیغ
بگوهر جهان را بیاراسته — بتیغ از جهان داد دین خواسته

مدت یازده سال در ماوراء النهر با سلاطین چغتائی و اوزبک بمحاربه و مقاتله پرداخته

بعد از آن رایت توجه بصوب بدخشان و کابل افراخته نخست بدخشان را از خسرو شاه که
در آن زمان والی آن ولایت بود به نیروی همت جرح ارتفاع انتزاع نموده در سنه ۹۱۰ نهصد و
ده بعنوان عنایت بیچون کابل را از محمد مقیم ارغون متخلف ساخته در سنه ۹۱۲
نهصد و دوازده هجری تا شده چون روزگار قندهار را از شاه بیگ ولد ذوالنون
ارغون گرفته زمین داور را نیز مسخر گردانیده چهار مرتبه رایت همت
بفتح ممالک هندوستان افراخته هر بار بسبب عقبی وقایع که در مستقر سریر
خلافت رو نمی نمود بی نیل مقصود مراجعت می فرمودند تا زمان دولت آن
حضرت اولاد امجاد حضرت صاحبقرانی را باوجود سلطنت و کشورستانی میرزا
می خواندند در یورش دوم هندوستان که بتاریخ سنه ۹۱۳ نهصد و سیزده هجری
واقع شد بحکم اشرف عز صدور یافت که آن سزاوار سلطنت
عظمی و مستحق خلافت کبری را بادشاه می گفته باشند و از آن زمان سعادت
عنوان خطاب مستطاب بادشاهی بسلاطین این دودمان خلافت نشان مخصوص
گشت و در همین سال همایون فال چنانچه گذشته حضرت جنت آشیانی
زینت افزای ملک وجود گردیده مرتبه تخیم در سنه ۹۳۲ نهصد و سی و دو به نیروی
همت ملک غلاب و در محصول توفیق ایزد وهاب متوجه تسخیر هندوستان شده

مثنوی

به روز پنجشنبه اختری یار بود — مؤید بدولت چه بیدار بود
ز کابل درآمد بهندوستان — ره از موکبش گشت گلبوستان

و بعد از غزوات عمده و مجاهدات عظیم سلطان ابراهیم بن سکندر لودی که قریب
یک لک سوار و هزار زنجیر فیل جنگی با مدد بود با دوازده هزار نفر از سوار و پیاده سپاهی

بود اگرچه لشکر ظفر قرین بجمعیت بود جنگ صف کرده بعنایت پادشاه النصرت بخش
غالب آمدند و ابراهیم در آن جنگ کشته شد چنانچه از مصراع آفرین باد حیثیت
وقت روز و ماه و سال این فتح عظیم معلوم می گردد

قطعه

گشت در یافت جنت ابراهیم را | شاه غازی بابر عالی نسب
یافت طبع سال آن فتح بابری | صبح بود و جمعه و هفت رجب

و الحق این مصراع بسیار نادر افتاده در ماه جمادی الاول سنه ۹۳۳ نهصد و سی و سه
دامن کوه سیکری که حالا فتحپور مشهور است با رانا سانگا و جمعی دیگر از سران و سرداران
صاحب نام مثل سلهدی حاکم رائسین و ساهکپور وغیره راول دی سنگه باگری و حسن خان
میواتی و چهار لک آدمی و زیاده از آن که هرگز هیچ یکی از ایشان جمعیت و
فراهم آوری را نکرده بود در یک جا جمع بعضی تعصب دین و جمعی بواسطه اغراض دیگر همراه لشکر
او شده بودند جنگ صف کرده مظفر و منصور گردیدند و مجاهدان تیغ جهاد را بخون کفار سرخ
ساختند و لوای نصرت و ظفر برافراشتند آنحضرت در واقعات
خود که بخط مبارک کتابت نموده اند و بالفعل در کتابخانه سرکار خاصه شریفه
موجود است مرقوم فرموده اند که تحقیق شده هندوستان که جمیع ولایت سانگا تحصیل
می نماید بر آورد لشکر بر ولایتی از جمع آن گروه هر یک لک تنکه را بیست
و هر یک کرور تنکه را ده هزار سوار اعتباری کنند ولایت را ده کرور رسیده
بود که جای یک لک سوار باشد و جمعیت همراهان او از این قرار یک لک و دیگر هزار
سوار می شد که مجموع آن لشکر دو لک و یکهزار سوار باشد شیخ زین خوافی که
در خدمت حضرت فردوس مکانی به منصب صدارت سرفراز بود و فتح نامه

اسلام تاریخ آن فتح بزرگ یافته و میر گیسوی کابلی نیز این فقره زده از نوادر تواریخ آن ایام خجسته
فرجام که از ثقات رواة اخبار استماع یافته این است که بار دیگر رانا اراده طغیان نموده قبل از
توجه رایات جلال بصوب چندیری عازم پیکار شد لشکر کشید چون بموضع ایرج رسید
دغانی نام شخصی را از ملازمان حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنجا استحکام ساخته
در محافظت کوشیده و آن سیه‌بخت حصار را محاصره نموده در این اثنا شبے در خواب
یکی از بزرگان بصورت مهیب بر او ظاهر شد و تهدید بلیغ کرد چنانچه آن بدعاقبت
از غلبه دهشت بیدار شد و از فرط وحشت لرزه بر اعضاے او استیلا
گرفت تب کرده بهمان حال مراجعت کرده در اثنای راه نقد حیات را بتاراج اجل داد و این
در حقیقت بخشش و کرامت ذات حضرت فردوس مکانی بر اسے لایح است
آنحضرت پیش از فتح رانا چند روز توره از غرب خبر یافتند و در عرض
پنج سال که در هندوستان لوای کشورکشائی برافراختند صوبه ملتان و دار السلطنت
لاهور و دار الملک دهلی و دار الخلافه آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه را که هر کدام از آنها
مشتمل بر چندین از بلاد و امصار است بلا مشارکت غیرے بحوزه تصرف
و تسخیر درآورده بودند در روز دوشنبه ششم جمادی الاولی سنه ۹۳۷ نهصد و سی و هفت
در عمارت باغ هشت بهشت دار الخلافه آگره که در آن روی آب جون واقع است
و اکنون به چهار باغ اشتهار دارد روی همت از تنگنای دنیای فانی تافت
به وسعت آباد عالم لقا شتافتند چنانچه شمه از شرح واقعه رحلت آنحضرت
و اسباب آن گذارش یافته نگاشته کلک بدایع مسالک گشته و موجب وصیت
نعش متبرک آن مغفور رحمت الهی بموضع گذرگاه دار الامان کابل که در آب و هوا

در زینت و صفا قطعه ایست از فردوس اعلی انتقال نموده و زمینی مرتفع فیض بخش دلنشین مدفون ساختند و حسب خواهش آن بادشاه ولی شعار ملک سیرت روضهٔ منوره و قبر معطر شان را چون نفس شریف او از حلیهٔ تکلفات ساده گذاشته گنبد و عمارت حجاب انظار ماه و مهر و مانع انوار روشان سپهر نمود و تاریخ وفات حضرت آیات آنحضرت را یکی از نکته سنجان انجمن بلاغت در سلک نظم کشیده، قطعه

بادشاهی که سکندر پایانش — شده بودند خادم و منقاد
چون وفاتی نمود از عالم — رفت ازین عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید — گفت او را بهشت روزی باد

سن شریف آنحضرت چهل و نه سال و چهار ماه و یکروز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز شمسی و مدت سلطنت در جهان آرائی سی و هفت سال و هشت ماه و یکروز قمری بحساب سی و شش سال و شش ماه و سیزده روز شمسی بود از آن جمله یازده سال در فرغانه و سمرقند و بخارا و قریب بیست و دو سال در بدخشان و کابل و قندهار فرمانروا بودند اگرچه شرح کمالات آن بادشاه سلیمان جاه زیاده از حوصلهٔ نطق و بیان است لیکن درین مقام بجهت رونق بازار سخن گوهری چند از درج مفاخر آن بحر معالی بر طبق عرض می گذرد و اولاد او در نظم و نثر قدرت کامل و طبع عالی داشته اند و در شعر ترکی دیوانی مشحون از معانی بلند و مضامین تازه گذاشته اند و بفارسی نیز اشعار آبدار از نسخهٔ طبع وقاد بصفحهٔ روزگار یادگار گذاشته اند همواره آن بادشاه فضل و هنر پرور و همت والا

به ترتیب ارباب فضل و حال و رعایت اهل هنر و کمال مصروف می داشتند و اوقات
فایض البرکات را صرف تحقیق مسایل دینی و تنقیح مطالب اصول و فروعی که مستلزم
مثوبات اخروی است می فرموده اند چنانچه آثار ازین کتابی که در علم کلام
و فقه حنفی بزبان ترکی نظم ساخته اند و سخن پارسی و سوم گردانیده ظاهر و هویدا
ست و در علم عروض نیز رساله‌ای بزبان ترکی رقم زده کلک حقایق بیان آنحضرت گشته
در میان مشهور است تفصیل احوال صحت تا آل آن نیر اوج اقبال در واقعات
بابری که خود بترکی انشا فرموده اند بحکم حضرت عرش آشیانی میرزاخان
عبدالرحیم خانخانان آن را بفارسی ترجمه نموده مسطور مذکور است .

پنجم عمر شیخ میرزا طاب ثراه

آن والاجاه پسر چهارم سلطان ابوسعید میرزا بود از سلطان احمد
میرزا و سلطان محمد میرزا و سلطان محمود میرزا خردتر و از سلطان مراد میرزا و سلطان
ولد میرزا و الغ بیگ میرزا و ابابکر میرزا و سلطان خلیل میرزا و شاهرخ میرزا کلانتر
تاریخ سنه هشتصد و شصت در سمرقند فردوس مانند تولد یافتند سلطان ابو
سعید میرزا ابتدا کابل را به میرزا داده و بابای کابلی را اتالیغ کرده ایشان را بجهت
آن حدود نامزد نموده بود باز بجهت طوی ختنه کردن میرزایان از موضع دره گز طلب فرموده
برگردانیدند و بعد از جشن طوی مذکور ولایت اندجان را و فرغانه را بایشان مرحمت نامه دولت
عنایت نموده و تیمورتاش بیگ را اتالیق ساخته امرا و نواب در خدمت
ایشان بدان صوب رخصت فرمودند چون حضرت صاحبقرانی آن ولایت را [illegible]

ساعد قسمت نوازش عمر شیخ میرزا که در آیین جهانبانی بکارداتی منفرد بود ارزانی داشته
بودند و بکرات مظفر بوده که با تسخیر عالم القلوب شمشیر عمر شیخ میرزا نموده ایم که او در اند
جان انشستی میان ولایت و او در شورش قبچاق سدی شدید شده و با اهتمام
او در حفظ ثغور و ضبط حدود اهل دست بتوانستند که سر لیغی و عنادی بر آورده دست
بفتنه و فساد بگشایند و بالفراغ خاطر در جهانگشائی کوشیدند سلطان ابوسعید میرزا
نیز ولایت مذکوره را بنابر نسبت مهمات بعمر شیخ میرزا مرحمت کرده و میرزا اندجان
را دار ملک ساخته اکثر حدود مغولستان بود بنوعی ضبط فرموده که سپاه مخالف از حدود آن
محال عبور نیافت و یونس خان چند انکه جهد و تدبیر نمود در ولایت مذکوره دخل نتوانست
کرد و آن نامدار فرزانه بعد از قضیه ناگزیر پدر عالی قدر خویش تاریخ هشتصد و هفتاد
و سه در اندجان که پایتخت فرغانه است بر سریر سلطنت جلوس
فرمودند و بالکل در شاهرخیه و سیرام را بتحت و تصرف در آوردند میرزا
بسیار پاک طینت و پاکیزه گوهر و نیکو سخن و معنی گستر و قابل و هنرپرور بودند و بشعر و شاعر
توجه تمام داشتند و اشعار بلند و ابیات خاطر پسند از شعرای بلاغت
گستر بخاطر داشته وقت مناسب هر محل و مقام بر زبان گوهرفشان میراندند و در آداب
جهانداری و رعیت پروری و رسوم فرمانروائی معدلت گستری یگانه زمانه بودند
چنانچه یکمرتبه کاروان ختای در طرف کوهستانی شرقی اندجان
منزل نموده بودند مقارن آن برف عظیم باریده جمیع اهل کاروان در زیر برف ماندند
و بغیر دو کس از آن حادثه جان بسلامت نبردند چون این واقعه بمسامع میرزا رسید
همراه آن والا همت عدالت شعار گشت و بجمیع سامان اهل قافله اطلاع

یافتند باوجود که دران وقت فی الجمله احتیاجی داشتند مطلق التفات بدان اموال
نمود و جمعی از ارباب امانت تعیین کرده آن اموال و اسباب را ضبط فرموده
باهل دیانت و صیانت سپردند و جمیع وارثان را از جاییکه بودند گرد آورده بحقوق خویش
رسانیدند بلی آن را که در ازل دست قضا افسر همت بر سر نهد سر بنیاد ما فیها فرود
نیارد و هر چند که محتاج گردد قدم از جادهٔ استغنا و کرم بیرون نگذارد مانند آفتاب
که خود عور باشد و جهانیان را خلعت نور بخشد و مثل ماه که خود عریان زید و برهنگان
را کتان بهر او پوشاند.

مثنوی

آنکه دلش راست ز همت اساس — حله دهد گرچه کند خود پلاس
بید که آن برگ گیا کرد نوش — برهنه تنی همه آفاق پوش
نیست کسی را چو ز همت سخن — باد و حریریست برهنه بتن

رحلت جنت آیه آنحضرت در روز دوشنبه چهارم شهر رمضان المبارک سنه ۸۹۹
هشتصد و نود و نه ناگهان اتفاق افتاد و شرح مجمل این واقعه آنکه چون
آن یگانه زمانه اخسیکت را که یکی از ولایات هشتگانه فرغانه است پایتخت
خویش ساخته بودند و شهر اخسیکت برکنار جری واقع شده عمارتش همه سر
بر آن جو و بحسب سرنوشت در آن روز بر پشت بام یکی از عمارات والی کبوترخانه
برآمده تفرج طیران خیل کبوتران می نمودند درین اثنا زمین کناره که اساس عمارت بر آن
بود جدا شده عمارت منهدم گردید و از صدمه انهدام طایر روح پاکش از جسم
خاکی صاعد معارج افلاک گشت سن شریف آن سرور را در عرصه جهان
سی و نه سال بود و مدت سلطنت همایونش بیست و شش سال بود.

ششم سلطان ابوسعید میرزا انار الله مرقده

آنحضرت در سنهٔ هشتصد و سی هجری از نهان خانهٔ عدم بعرصهٔ وجود قدم نهاده بود و در بخارا خروج کرده بر اولاد میرزا شاهرخ غالب آمده و بتاریخ سنه ۸۵۵ هشتصد و پنجاه و پنج که بیست و پنج ساله بودند بر تخت سلطنت موروثی نشست تمام ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان و کابل و غزنین و قندهار و بعضی از حدود هندوستان را بقبضهٔ تصرف در آورده و در اواخر سلطنت آن یگانهٔ آفاق مملکت عراق نیز بارث و استحقاق بآنحضرت انتقال یافت و بتاریخ بیست و دوم شهر رجب سنه ۸۷۳ هشتصد و هفتاد و سه در جنگ اوزون حسن ترکمان براحی اردبیل مرتبهٔ والای شهادت یافتند سن شریف آن پادشاه صاحب جاه چهل و سه سال و مدت سلطنتش هژده سال بود مولانا جلال الدین محمد دوانی تاریخ رحلت آنحضرت چنین یافته و به رشتهٔ نظم کشیده

قطعه

سلطان ابوسعید که در فرخسروی — چشم سپهر پیر جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته بگیتی که گشته بود — تاریخ فوت مقتل سلطان ابوسعید

هفتم سلطان محمد میرزا روح الله روحه

آنحضرت همیشه با برادر خویش میرزا خلیل در سمرقند می بود و چون میرزا خلیل بجانب عراق متوجه شد میرزا شاهرخ آنچه از اخلاق رضیه و شمایل مرضیه سلطان محمد میرزا الغ بیگ آن یگانهٔ زمانه برادرانه سلوک می فرمودند سلطان محمد میرزا

دو پسر یک اختر بود سلطان ابوسعید مرزا و منوچهر مرزا در مرض الموت سلطان محمد مرزا که مرزا الغ بیگ آن عازم ملک بقا را عیادت فرمودند فرزند سعادتمند خویش ابوسعید مرزا را بایشان سفارش بسیار نمودند لاجرم سلطان ابوسعید مرزا در سایه عاطفت مرزا الغ بیگ کامیاب عیش و انشاطی بودند و بیمن تربیت آنحضرت یوماً فیوماً بدایع دولت و اقبال ترقی می فرمودند روزی یکی از مقربان به مرزا الغ بیگ گفت که این عم زاده شما بسیار از روی عقیدت و اخلاص خدمت شما می کنند مرزا در جواب گفتند که خدمت ما نمی کند آداب جهانبانی از صحبت ما فرا می گیرد چنانکه این کلام بتلقین ملهم غیبی بود که آثار آن در اندک فرصتی بعالم شهود جلوه نمود.

هشتم مرزا میران شاه طاب ثراه

مرزا پسر سوم حضرت صاحبقران اند از جهانگیر و عمر شیخ مرزا خورد تر از شاهرخ مرزا کلان تر تولد آن گوهر معدن اقبال بتاریخ سنه ۷۶۹ هفتصد و شصت و نه واقع شد در عهد والد سلیمان مکان حکومت آذربایجان که پای تخت هلاکو خان بود بآنحضرت تعلق گرفت و بعد از انتقال شدن حضرت صاحبقران ابابکر مرزا که پسر کلان مرزا میران شاه بودند خطبه و سکه بنام پدر عالی قدر کردند حضرت مرزا اکثر اوقات در تبریز می گذرانیدند و جمیع مهمات سلطنت را مرزا ابابکر سرانجام می نمود و بتاریخ بیست و چهارم ذی القعده سنه ۸۱۰ هشتصد و ده که سن شریف آنحضرت بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف که در سر ورود تبریز واقع شد درجه شهادت یافته بروضه ارم قدم نهادند.

نهم حضرت خاقان سکندر جاه سلیمان مکان قطب الدنیا والدین امیر تیمور صاحبقران انار الله برهانه

ولادت باسعادت آن نیر اوج سلطنت شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم سنه ۷۳۶ هفتصد و سی و شش هجری موافق سیچقان ییل که عبارت از سالهای مغول است در خطه دلکش کش که بشهر سبز مشهور است از خاتون سرا پرده عصمت و بانوی حرم کده دولت تکینه خاتون که بآئین شرع مطهر در سلک ازدواج امیر طرغای دین پرور منسلک بود اتفاق افتاد و در دوازدهم شهر رمضان المبارک سنه ۷۷۱ هفتصد و هفتاد و یک هجری که از عمر شریف آنحضرت سی و پنج سال و پانزده روز قمری یا سی و چهار سال و یک روز شمسی گذشته بود در قبة الاسلام بلخ بر سریر سلطنت و فرمانروائی جلوس اجلال فرمودند.

مثنوی

چو بر مسند سروری پا نهاد ... فلک داد تخت سلیمان بباد
کفش بحر و تیغش نهنگ ستیز ... نهنگی دو جوهر دره موج خیز
زر از سکه اش زیب و زیور گرفت ... درم نام او دید و در زر گرفت

جلایل فضایل و محاسن خصایل و علو همت و بلندی فطرت آنحضرت اظهر من الشمس است چنانچه از بخشش‌های آن پادشاه دریادل گنج بخش که بر صفحه روزگار ثبت شده و دادن سی هزار اسب در یکروز است تبیین این مقال آنکه در یورش هندوستان بهنگامیکه به دریای سند بل

بسته بایک لک سوار از آن آب گذشتند میرزا پیر محمد ولد میرزا جهانگیر که با
صاحبقران از ملتان آمده آخر از سعادت ملازمت جد بزرگوار خود و بعرض مقدس
رسید که اسبان اکثر لشکر میرزا از مخالفت هوا در ملتان ضایع شده نایبان در
مجلس اول سی هزار اسپ به میرزا عطا فرمودند که با لشکر خود قسمت نمایند
و این بخشش شایان تا حال از هیچ پادشاه ذیشان استماع نیافته مجملاً آنحضرت همواره
در نصفت و معدلت و متابعت احکام شریعت و ادای فرایض و سنن
و مروت و مدارا با دوست و دشمن طریق قویم خلفای راشدین و مسلک مستقیم
ائمه دین مبارک میدا داشتند و قدم از راه رضای خالق اگر بجاده شرع اطهر بیرون
نمی گذاشتند سعی در جهاد که در تسخیر چهار دانگ ربع مسکون از آن منظور نهایت بحول
بظهور رسیده در روزگار مشهور و غزوات و مجاهدات که آنحضرت را بنفس نفیس با اهل کفر
و ضلال و ارباب بغی و فساد واقع شده بر زبانها مذکور است پیوسته
همت والا نهمت بجهاد و دفع شر و فسادی گماشتند و در جمیع معارک و میادین
لوای فتح و نصرت می افراشتند چنانچه در عرصه سی و پنج سال
و یازده ماه و شش روز قمری و سی و چهار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی که
مدت سلطنت و جهانبانی در روزگار دولت و کامرانی آنحضرت بود
ولایت ماوراءالنهر و خوارزم و ترکستان و عراقین و آذربایجان و فارس
و مازندران و گرگان و دیار بکر و کردستان و مصر و شام و روم و بعضی از ممالک
هندوستان و غیرها خورشید مثال به پرتو رای جهان آرای منیر و شعاع
تیغ جهانگیر بحوزه تصرف و حیطه تسخیر در آوردند و گردن سرکشان جهان بربقه انقیاد

و عبودیت کشیده ملوک و سلاطین زمان را طوق اطاعت و بندگی در گردن کرده
و به مواهب و ... ظفرنامه مولانا شرف الدین علی مفصل و مشروح مسطور و مرقوم و در تیموریاد مولانا
هاتفی با الفاظ ... مضامین ... منظوم است در این دو بیت اشعاری بدان شده

مثنوی

ز اولاد او هم دو صاحبقران — گرفتند گیتی گران تا کران
تمرخان و اسکندر فیلقوس — یکی ماه توران یکی مهر روس

در تاریخ چهارشنبه هفدهم شهر شعبان سنه هشتصد و هفت هجری که از سن شریف
آنحضرت هفتاد و سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت
سال و ده ماه و دوازده روز شمسی گذشته بود در یورش ختای مزاج
همایون از نهج اعتدال انحراف پذیرفته در بلده اترار که از سمرقند تا آنجا هفتاد و
شش فرسخ مسافت است از مضیق این جهان که با سعت جولان همت
عرش [illegible] تنگ میدان بود روی توجه برتافت لوای
عزیمت به تسخیر وسعت آباد عالم بقا برافراخت و طائر روح پرفتوحش از قفس عالم کیان
پرواز نموده بر فراز سدره و طوبی آشیان ساخت و بعد از وقوع این حادثه وحشت برای
نعش [illegible] را چاپک سواران [illegible] بادشاهان [illegible] سمرقند آورده
تاریخ ولادت اشرف و جلوس همایون و وفات حضرت آیات آنحضرت از این دو
بیت هویداست. **رباعی**

سلطان تمر آنکه مثل او شاه نبود — در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد جلوس — در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

و مولانا شرف الدین علی در ظفرنامه این نکته را درج نموده که سن شریف حضرت

به حکومت اجمیر خدمت حضرت خواجه تعین کرده او باعانت باطنی حضرت خواجه اعداء ظاهری قطب الدین ایبک آن نواحی را از خوف کفر پاک کرده صیت اسلام منتشر ساخت حضرت خواجه اواخر حال از اهل اختیار فرود و اقامت سنت نبوی و متابعت شریعت مصطفوی صلوات الله و سلام علیه را باتمام رسانیده در نود و هفت سالگی به عالم قدس توجه فرمود بمطلب اصلی که وصال مطلوب حقیقی باشد فایز شد حضرت قطب الاقطاب بختیار کاکی اوشی که مرقد منورش در دهلی کهنه واقع شده از کبار خلفای حضرت خواجه است و گنج حقیقت و مخزن طریقت شیخ فرید شکر گنج خلیفه حضرت خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین مشهور به اولیا که دار الملک دهلی به برکت وجود فیاضش مهبط انوار گشته از خلفای شیخ فرید شکر گنج است و راز ان حقیقت بیان هزار داستان بستان دهلی که خسرو اقلیم معنوی بود مسلم گردیده این ابیات در مدح آنحضرت سرائیده.

مثنوی

شیخ امم قطب حقیقت نظام | خضر مسیح اردم محیی العظام
آن بولایت شده سلطان پناه | دوخته از ترک دو عالم کلاه
سیرت میمونش به دو بن بری | نسخه دیباچه پیغمبری
نیست در آئینه دل روشنش | آینه از دم شده از دامنش
چون هما بر ده در دوست ما | گشته انگشت کلید سما

و حضرت شیخ نصیر الدین مشهور به چراغ دهلی که در راه دهلی کهنه آسوده شیخ برهان الدین غریب که مزار فایض الانوارش در دولت آباد دکن واقع است امیر خسرو دهلوی که در صحن روضه متبرکه سلطان المشایخ مدفون است

در مناقب هر یک از مرصد نطق و بیان افزون مجمع از خلفا حضرت شیخ نظام الدین
اولیا بوده اند حاصل که این سلسله رفیعه بحضرت خواجه منتهی شود آنحضرت در ممالک هندوستان
بلکه ولایت ایران و توران نیز از اولیا شده زمان بعلو قدر و تقدس ذات امتیاز
داشته

تعیین فرمودن حضرت جنت مکانی حضرت شاه بلند اقبال را بر سر رانا و انصرام یافتن آن مهم بتائید پادشاه قدر توانا

چون بمقتضای عنایت ازلی رقم توفیق بر جریده احوال صاحب اقبالی کشیده منشور
دولتش را بطغرای غرای نصرت آراسته زیب ساز دیده وران صاحب بصیرت
را از بدایت حال نهایت کار او معلوم گردیده حسام ظفر نیامش در افتتاح باب
فتح و نصرت شناسند و قطع و فصل مهمات عمده را بسجیه شمشیر حل و عقد امور
مشکله را بسر انگشت تدبیرش واگذارند لاجرم جنت مکانی از مبادی نشو و نمای حال
اقبال جهانگشائی شاهی در لوح جبین آنحضرت از فرخ جبین مطالعه فرموده
فروغ مقدر کاردانی از ناصیه حال همایون فالش بنظر دوربین مشاهده می نمودند باعتماد و
استظهار جوهر فطرت علو همت آن درة التاج خلافت نوبت سعادت در
دار البرکه اجمیر رحل اقامت افگنده شاه ظفر پناه را که از ازل تارک
دولتش بمغفر توفیق رشادت اقبالش بجوشن تائید آراسته بود با لشکر
گران و سپاه بیکران بتنبیه رانا و تسخیر ولایت او تعیین نموده بتاریخ ششم
در سال و هشتم جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذیقعده سنه ۱۰۲۲ هزار و بیست

و در همین روز آن فرازنده لوای جهانستانی بسر منزل خود آسمانی از خدمت والا
جناب مرخص گشته بمنزل فتح و نصرت رایت توجه برافراختند و در
وقت رخصت حضرت جنت مکانی چارقب گرانمایه که گلهای مرصع بر آن دوخته
بودند و دو رکاب مروارید با ستاره تحقیقی بکار برده با چیره زردوزی زربفت و مروارید
دیگر بسیار نفیس و سلسلهٔ مروارید و شمشیر مرصع و خنجر مرصع گران
بها و دو اسپ خاصه یکی عراقی بنام کوه پاره که اکثر میر جشنی با زین مرصع و دوم راهوار
بحق سرعت باد و رفتار که زلال جو نباد از خرامش تعلیم رم روی و جولان
گرفتی و گنج نام فیل از فیلان خاصه که حضرت شاه بلند اقبال بوده
و دولت انتخاب فرموده بودند با فیل ماده بآن سردار رعد الطف اجلال عنایت
نمودند و باضافه هزاری ذات هزار سوار نوازش نموده منصب آنحضرت را از اصل و اضافه ده هزاری
ذات و شش هزار سوار مقرر ساختند

ذکر امرای عظام که درین یورش ظفر فرجام ملازم رکاب حضرت شاه بلند اقبال بودند

جمعی که از حضور اشرف تعیین شدند راجه سورج سنگ سیف خان الله ویردی خان
بارهه تربیت خان نبیره مقیم خان نوازش خان ولد سعید خان کشن سنگه
برادر راجه سورج سنگ راو رتن انگاه را باسکر ابو الفتح دکنی صلابت خان ولد سید قاسم
بارهه سورج مل پسر راجه باسو مرزا بدیع الزمان پسر مرزا شاهرخ راجه بکرماجیت
بهدوریه سید حسام الدین ولد میر جمال الدین حسینی انجو سلیمان بیگ ...

به فدائی خان که بخشی آن لشکر مقرر بود و خسرو بی اوزبک و سید حاجی و اری ورزاق بی
اوزبک و دوست بیگ و خواجه حسن خان و سیف خان و قوای سید شهاب
بارهه و گروهی که از صوبجات تعین گشته از صوبه مالوه خان اعظم میرزا عزیز
کوکلتاش که دران وقت صاحب صوبه مالوه بود و فریدون خان و دلدار عشرت قاقشان
برلاس و سردار خان برادر عبد الله خان با سایر منصبداران آن صوبه و از
صوبه گجرات عبد الله خان فیروز جنگ و دلاور خان کاکر و باقی منصبداران
اینکه کومکی آن صوبه بودند مثل یار بیگ و سردار خان برادر عبد الله خان و ذابح ولد
تقیم خان و چون اوکمیان صوبه دکن را استعداد و حالت آن نمانده بود که دیگر
دران صوبه مقید کارسازی و فرصتی توانند شده دران وقت ولی نیان
الیان انکابیت بود از جمله آنها زیر جمعی مردم کار آمدنی مثل راجه نرسنگ دیو بندیله
یعقوب خان بدخشی محمد خان نیازی حاجی بی اوزبک عزت خان
جالوری شیرزه خان معروف به میر حاج میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی که اول مخاطب
التفات خان سرفراز است بخدمت شاه والا جاه تعین شده بموجب فرمان
قضا جریان لشکر ظفر پیوستند مجملا از مردم رکاب حضرت جنت مکانی و کومکیان
صوبجات و زمینداران قریب بیست هزار سوار در رکاب ظفر انتساب
حضرت شاهی فراهم آمده و حضرت شاه بلند اقبال از دولت ابر کرم
اجمیر نهضت فرموده همگی همت والا به ترتیب افواج و تسویه صفوف مصروف
و تمامی توجه خاطر جهان پیرا به دلجوئی سپاه و تحسین اسپ و سلاح مبذول
بود تا موکب عالم گیر تا بحوالی کوهستان رنتهنبور رسیده هر روز به تعب منزل

مخیم سرادقات جاه و جلال می شد قراولان که بجهت تفحص شکار فرستاده بودند در اثنای
راه آمده بعرض مقدس رسانیدند که درین حوالی شیری چند است
از آنجا که شجاعت و شهامت ذاتی پیوسته خاطر اقدس شاه
شیر دل را به شکار شیر راغب و مایل داشت
ازین خبر مبتهج شده پنج شیر قوی هیکل تنومند را که بزخم تیغ ضرب
المجه هریک گروهی از پا در آمده فیل سوار به تفنگ زده به خاک
هلاک انداختند و آن شکار تیر انداز را که بشیر صید مقصود و مقدمه فتوحات شد در پی آن نگاه
نصرت و فیروزی می گرفت قرین سعادت و اقبال به قصد نزول
نزول اجلال فرمودند قصبه مذکور جدا از حدود ولایت راناست پرویز
و مهابت خان که سابقاً حسب الحکم جهان مطاع متوجه تسخیر آن ولایت
شده بودند هیچ کدام از آنجا قدم مراتب پیش نگذاشته بودند آن والی
را در نهایت وسعت نقاوت و نزهت بنیاد لالش قبل روان روشندلان صفا
مانند صحبت دانشوران کوارا و دو حوض مکعب متعدد آن کولاب آبرو
داده خاطر عشرت ارکان را که سبب ظفر یاب اقامت و اقامت آن مقام
دلکشا فرح و انبساطی حاصل نمود و توجه عالی بترتیب مطالب گماشته از آنجا بروارش گشتند
و چند منزل مهم که در روز دهم گروهی اردوی پرست مخیم سرادقات جلال گشت
محمد تقی بخشی را که بحسن اخلاص و نیکو خدمتی و کاردانی آراستگی داشت
و در آنجا حال خطاب شاه قلیخان
یافته بود مقرر نمودند که با تنخیر از سوار کار طلب به آن

کوهستان رفته هر جا از آثار و ملاذ ایشان یابند غارت نماید و چون از آن
منزل کوچ فرموده در اثنای راه دیدگاه گاهی چند بطرف صحرا نمودار شد شهباز
همت اوج گزین همراهی آن شکار پرداز نموده ادبای خوش‌خرام را که
بشرار نعلش چراغ بر فرق بر افروختی بدان صوب سبک‌عنان ساخته

مثنوی

چه زیبا مرکبی شیرین دم و خوب سکون و جنبشش چون نبض مطلوب
به او فضا تنگ بر هم سبقت انگیش کفل دزدیده از آیینه خویش

و تا چندی از سعادت اندوزان ملازمت رکاب دولت رسیده
به نخجیرگاه دولت همین خجسته شکار نمودند و موکب اقبال رسانیدند در خلال این احوال
هر یک از دولتخواهان صلاح اندیش را مصلحتی که فراخور دریافت و دانش
ایشان بخاطر رسید بعرض رسانید خصوص راجه سورسنگه که خالی حضرت شاه
بلند اقبال کما ینبغی واقف آن سرزمین بود عرض کرد که اگر در بیرون کوه
نزول اجلال نمودند افواج قاهره باستیصال آن سرگشتگان وادی ضلال تعیین
نمایند باحتیاط اقرب است چه با این جمعیت و کثرت سپاه اگر
بکوهستان در آیند مبادا غنیم کمین‌گاه‌ها را استحکام داده نبرد دست دراز بوده و ما را زحمت
رسانند و هر قدر کمتر رسیده باشد پریشانی لشکر منصور گردد حضرت شاه
بلند اقبال که خاطر عاطر شان مهبط انوار اسرار ربانیست التفات نگفته
ظاهربینان انقر نموده با آنکه هنوز بعضی از کومکیان به لشکر ظفر اثر نپیوسته بودند
غایت کارسازی بی انباز احتوا لشکر وا شد ناقل قدم جرأت
در کل دخیال کوهستان که طایر وهم بیچ زند ... برو ... آن پرواز نموده

گذاشته قصبه اودیپور را که محل اقامت راناست مضرب خیام لشکر نصرت
اعتصام ساختند و چون اراده ازلی باین معنی تعلق گرفته بود که لیاقت
سروری و نامداری قابلیت جهانگیری و جهانداری حضرت شاه بلند
اقبال بر عالمیان ظاهر گشته محبتش در دل دوستان و هیبتش در خاطر دشمنان
جای گیرد با آنکه ارکان دولت را یقین بود که همت والا بانصرام آن معطوف
گردیده بود و جمعی از مردم کار دیده دانا که بخطر آمده بودند با هیچ یک را هیچ باب مصلحت
ندیده و انگشت تعجب بدندان تعقل گرفته در رای صائب خویش آن مهم را که صورت انصرامش
در مرآت خیال هیچ کس نقش نبسته بود بدان انجام رسانیده که موجب اعتضاد و
معتقدان و افتقاد منکران گردید مبادی آن توفیق رفته و گاری با شیدان سفر
از ابتدا و غوش نشین تا انتهای راه که اندیشید محض صواب بود و هر تدبیر که
کرده موافق تقدیر افتاد و لعنایت ایزد نصرت بخش آن فتح نمایان مقدمه فتوحات
نمایان گشت در این مقام ملک صغیر ابجدیت شاه الی گلزار کلام جملا از
احوال رانا و ولایت او بحکم گزارش میگردد و مایین رانا از سلسله نامدار شش رانا را همه آنها ب
سنگه و اسم جدش رانا اودی سنگ است پدر او دی سنگ رانا سانگا
بود که خیانچه گذارش یافته با تش حضرت فردوس مکانی در شاه ظلم آباد که
در جوار موضع سلطان سیکر ری صاحب یک لک سوار را شکست داده بود
از روی جمعیت و اسباب نخوت و غرور جنگ صف کرده ..... ابتدا
رانا اودی سنگه بنا بر خود آباد نموده وطن ساخته بود و آنجا عمارت کرده دنیا
گذاشته و بعد از کوهی که در سمت شرقی آن واقع است بطرز منزل

خوب و نفیس است مرغوب بنا کرده طرف شمال کوهچه بکوره لابت
در نهایت وسعت و صفا و کمال زینت و صفا تا بتالاب بجوار مشهور و معروف
است و در خارج قصبه بکوره سردار چوگان نے ساخت و بر دوران دلاور
از سنگ کشیده چون خالی از وسعت و صفائی نبود دولت خانه همایون در آن میدان
قرار گرفت عمارت قدیم رانا اودی سنگه را که یکی بر سر کوه و دیگرے
میان تالاب واقع شده و تنگی عهد خان البطریق تاخت انجا رفت
بعضی اجا خراب کرده بود حضرت شاه بلند اقبال فرمودند که آن عمارت
را بحال بر اساس قدیم از نو بسازند و در نزدیکی پیش عمارت بالای کوه واقع
شده نشیمنے مختصر و شریف بر تالاب طرح نمودند حسب الحکم قضا نفاذ بیک
فرصتی آن عمارت دلکشا در نهایت زیب و صفا صورت اتمام پذیرفت
تالاب اودی پور را بسیار صفا و کیفیت است طرف آن کوه و در کمال حضرت و نضارت
احاطه نموده در سه گروه است اودیپور نیز کولابے که ساختش قبل بجدول ارباب همت
وسیع و عیناور مانند باطن اهل ریاضت مصفا و منور است واقع شده و طرفیش
کوه است و یک سمت دیگر را رانا اودے سنگ بندے عریض طویل در نهایت ارتفاع
و استحکام بسته و لختی از کوه بریده در روی جهت آب ساخته و از جائیکه آب میریزد
چون زمین بسیار پست است آبشارهای عالم بهم رسیده همه بسان دست
کریمان و افشان رسان ایشس کولاب ملکانی واقع شده مانند مرغزار بخت
نیکبختان سبز و خرم را از آن جهت که رانا اودے سنگ بانی آن اوده باودے
ساگر موسوم گشته بطرف اودیپور مخیم عسکر ظفر اثر گردید حضرت شاه بلند اقبال

بجهة رعایت شرع دین و رسیدن فد . . ضبط محال بیرون کوه ششتاز مقرر
فرمودند و رانداولا جمال خان برگه و درکیاس دوست بیگ و خواجه حسن و دراختول
سید حاجی و درشاه آباد عوض به ضیاء سرخوانی و در دیوک میر حسام الدین
و میر جمال الدین حسین انجو و در کول و ماره سه ششیتاب با بهمراه بیگ جمعی از منصبدار
و فوجی از مردان کار معین گشتند و محمد تقی که از اقوام مومن با بخیر ادبوده جهت تنبیه مفسدان
تعین شده بود بجانب چمبن که پنجاه و شش محال است و هر محل مشتمل بر پنجاه و شش قریه و لهذا
جمعی از کوه پنجاه و شش را چمبن گویند باین اسم اشتهار دارد و شتافت
و لشکر منصور در آن ولایت که در آن وقت معمورترین ملک رانا بود و عمارات عالی
بطرز هنود و بتخانه‌های عظیم داشت از کشش و کوشش در نهب و غارت
دقیقه فروگذاشت ننمودند و ترددات نمایان کرده آثار شجاعت و مردی بظهور
رسانیدند جمعی کثیر راجپوتان نمی وران عرصه گیرودار از دلیری تهور داده مردانه قدم
بوادی عدم نهادند خصوص بعضی که در بتخانه‌ها بقصد تواب پای ضلالت افشرده
با غازیان لشکر اسلام مصاف نمودند درین وقت رانا پسر رسید
خود بهیم را که کمال شجاعت و مردانگی داشت بقصد شبخون فرستاد و محمد تقی
به نیروی اقبال بی زوال شاهی در آن آشوبگاه حادثه که محل لغزش مردان جوهر مردی
و بهادری بجا آورده قدم همت استوار داشته حسب الامکان مدافعه و مقابله
پرداخت و راند انجا که پیوسته حفظ ایزدی نگهبان دولتخواهان این دودمان خلافت
نشان است از آسیب دگرند مصون الکمال محفوظ ماند مقارن این حال
سید الله خان صوبه گجرات و دلاور خان با گروهی دیگر از منصبداران کومکی

صوبهٔ مذکور معسکر اقبال پیوسته دولت آستان بوس دریافته و از
جواهر مرصع آلات و اقمشه و نفایس گجرات و احمدآباد پیشکشهای لایق گذرانید
و بجهت افزائی ایشان شرف قبول یافت و چون حکیم خوشحال ولد حکیم
همام میرزا وکیل خان اعظم که در آن وقت صاحب صوبهٔ مالوه باو تعلق داشت
تعین شده بود خان مشارالیه بعد از گفت و شنید بسیار در عذر و امهال
بسیار که خلاف آیین بندگی و اخلاص بود جرید و بکیف مشهور پیوست
با آنکه درین دولت ابد قرین همواره صاحب سامان و دستگاه عظیم بود
چنانچه بعهد حضرت عرش آشیانی منصب پنجهزاری و زیاده شود و جمعیت
جاگیرهای معمور داشت و اهم کم نوکر و بد نوکر بود درین وقت که بایستی از سبقت
ملازمت حضرت شاه بلند اقبال بغزای کفار و تحصیل ثواب دارینی
عظیم شمارد و با این لشکر از جمعیت او میاز سامان نموده پیشانی گشاده
بخدمت آنحضرت شتابد از آنجا که بصر بصیرتش را غشاوهٔ غفلت پوشیده
بود نظر بر عاقبت کار خود و مصلحت دولت و الغت و دولت خداداده
حقیقی ننموده بجای خیل و سپاه جرار حیله و تزویر بسیار که حیلهٔ بدان مشحون بود
بدرگاه جهان پناه آمده از جهت نسبت مصاهرت عشرت و یکجهتی
بر نیل این مطلوب میکاست که این هم بسعی اولیای دولت روزافزون
شاهی انصرام نیابد ازین معنی غافل که بناسس کردنیکه کارگاه ازل ارتقا دیده و بخت
و اقبال یافته باشند بمکر و حیله منافقان حسد کیش تباهی ازان
گسسته گرد و مجملا در ملازمت تا از آن بندگی را خارج آهنگ ساخته از فرط

نفض و نفاق جبلی چندان هوس در دماغ مایل کرد که آنحضرت با کمال حلم و وقار بجهت انتظام
کارخانه سلطنت و بیداری غنوده بختان از خواب غفلت جزای اعمال او بموجب
همت لازم شمرده بحکم قضا نشان ارکمن جلال استر ضرورت یافت که کریم بیگ بخشی او را
مقید ساخته کما هو بر صورت حال را آنحضرت والد بزرگوار نوشته مصحوب
شرعی ارسال داشتند چون حضرت جنت مکانی افعال و اقوال ناستوده
او را خصوص اعمال ناشایسته که هنگام شکار شدن حضرت عرش آشیانی چنانچه
گذشته از او سر زده و بمقتضای کرم ذاتی در وقت جلی بعد از جلوس بر اورنگ تا این
بعفو و اغماض مقرون شده بود در خاطر داشتند این مقدمه نیز علاوه آن گشته
حکم اقدس شرف صدور یافت که مهابت خان بخدمت شاه بلند اقبال
شتافته خان اعظم را بعتبه جلال آورد آنحضرت بموجب حکم والد بزرگوار خان
اعظم را به مهابت خان سپرده روانه پایه سریر خلافت نمودند و بعد از
رسیدن به بارگاه معلی حضرت جنت مکانی او را به عضد الخلافه یمین الدوله آصف خان
که در آن وقت بخطاب اعتقاد خانی سرفرازی داشت و قلعه گوالیار
بعهده حفظ و حراست او مقرر بود حواله فرمود تا در آن حصن حصین که زندان کج روشان
ناهموار است مقید و محبوس سازد و حضرت جنت مکانی بعد از اطلاع
بر افراط اجابت حضرت شاه بلند اقبال در آن اوان نوازش لطف شامل
در باره او از فرط عنایت و مهربانی سواد غضب و جابری سابق
کرده وام در حال القدر مالوه از تغییر خان اعظم بحضرت شاهی
مرحمت نموده محافظت صوبه مذکور بعهده ملازمان سعادت نشان

آنحضرت مقرر داشتند بجلادت حضرت شاه بلند اقبال چهار فوج از
غازیان عرصه وغا و سیاه مردان میدان هیجا یکی بسرداری عبدالله خان
دوم بهمراهی سیف خان اعتماد و بیرم بیگ ترکمان سیوم بسرکردگی
دلاور خان کاکر و کشن سنگه و چهارم بکاردانی محمد تقی شاه قلی خان بقصد
گرفتن راها و قتل و غارت ساکنان آن فتنه پرور بوده که آن کوهستان
فرستاده و هر یک را افراد حال و مقتضیات تازه و تخم شمشیر و خنجر مرصع
و اسپ عراقی و فیل کوه پیکر مرحمت نمودند و چون سرداران شجاعت
نشان و بهادران جان فشان باشند همت بر کسب هزیمت در آورده
پای سکون و ثبات آن سرگشتهٔ وادی ضلالت از غلبهٔ خوف و دهشت
متزلزل گردید و در آن ایام هیچجا قرار نمی‌توانست گرفت روزها بر قله‌های کوه
و شبها در مغولها بسر می‌برد و دوران سیم برق تیغ بهادران رعد خروش
و باران تیر دلاوران سخت کوش بسان گرد باد در کوه و بیابان سرگردان
گشته دم آب و لقمهٔ نان نمی‌خورد و درین اثنا جاسوسی خبر به عبدالله خان
رسانید که رانا فیلی کلان نام ... را که نزد او بسیار عزیز است و سرآمد
فیلان اوست چنانچه همراه آن سیاهات می‌نماید در یکی از شعاب جبال
مخفی ساخته عبدالله خان آن سربسر نام شتافته فیل مذکور را با سیزده فیل
دیگر بیامن اقبال جهان کشای حضرت اشرف به دست آورده برقت که
نسیم بهار ظفر از مهب عنایت ایزدی می‌وزید و هر دم گل فتح تازه از شاخسار
اقبال نامبر سرا حدایق جاه و جلال می‌دمید اخبار دولت ...

امال از تراشح سحاب لطف شاهنشاه و از مقربان حضرت با نخل امید
به میوه مراد بارور بود سلطان فیروز روی شان نوروز با جمله آراسته ربیع در
رسید و لشکر نیروی بنای سبزه و سپاه لعل افشان شقایق بالساحت
دشت و کوه کشید **فرد**

از لاله سرخ گشت چو صحرا و کوه — از سبزه و دشت شد ظهور بهار

و بعد از انقضای دو پهر یک گهری از شب جمعه نهم شهر صفر سنه ۱۰۲۳ از روضه
و سرای سحر حضرت ظل الله سپهر مسند آرا است و اورنگ جهانبانی بر سریر
لوا که جلوس آمده نگین بر پایه بالش عزت و شرف زد و سال نهم از جلوس
همایون جهانگیری آغاز شد حضرت شاه بلند اقبال به آرایش مجلس نوروزی و بزم جهان
آرایی و عالم افروزی فرمان داده بساط دولت جاودانی در ساده کام بخشی و
کامرانی را انبساط وجود اقدس مزین ساختند و سران سپاه ظفر پناه و
مقربان درگاه آسمان جاه را به رنگ فراخور مرتبه و حالت او بانواع الطاف
و اقسام اعطاف نواختند و در این جشن فرخنده وقت ساوان عبدالله خان
فیل عالم گمان دراباج زنجیر فیل دیگر درگاه خلایق پناه آورده و جبین عبودیت را به سجده
آستان قدسی نشان نورانی ساخت و دلاور خان نیز سعادت زمین بوس
یافته فیلی چند که بدست آمده بود از نظر انور گذرانید و سایر سرداران نیز
مرادات نمایان نموده و از کفار نابکار دکن آن ولایت اسیر بسیار بدست
آورده و خراج بسیار بآن ملک رسانیده و بوده تقرب بساط عزت استلام
عتبه جلال سرافرازی یافتند حضرت شاه بلند اقبال از غایت شمول عنایات

فرزند جوان افروزه و حقایق حالات و کیفیت فتوحات با نجل عالم گمان را
هفده عدد تحفه نفیس دیگر مصحوب جادون راشی و ایلچیان بیزانت بخدمت والا بزرگوار
ارسال داشته بود در بعضی ایام نوروز به ساعت خجسته و وقت فیروز در مقر دولت
شاهی با ایلچیان کوه شکوه بنظر مبارک حضرت جنت مکانی در آمده باعث خوشی
و انبساط و موجب فرح و انبساط خاطر اقدس گردیده و در نجل عالم گمان سوار شده
[illegible] خاص سرافراز نموده و فرمان محبت عنوان بخط خاص در جواب عریضه شاه و کتابت
رقم [illegible] نموده ارسال داشتند چنانچه نقل آن بعینه درین دفتر آخر دولت
ثبت می گردد

نقل فرمان عالیشان که بخط حضرت جنت مکانی شرف صدور یافته

بابت [illegible] بلندی [illegible] مقبل [illegible] سلمه الله تعالی این دوره [illegible] با مبارک
[illegible] ان شاء الله تعالی و بعد از فتح [illegible] خدا الغیب آن فرزند جگر بند که
نجل عالم گمان را العاقبت خوش کردیم و [illegible] فضل [illegible] در دورا [illegible] گردانیدیم و در عالم
گمان سکوری نموده شد بسیار جلد [illegible] کلانه القدر جامع فضایل و هبی و کسبی و مجمع کمالات
صوری و معنوی [illegible] شیرازی که بالفعل بخطاب افضل خانی [illegible]
کل ممالک محروسه [illegible] سرافراز است چنانچه دیگران در محل [illegible] یافت
[illegible] اقبال [illegible] انتظام داشت و حضرت
شاهی [illegible] بفضل و کمال [illegible] آثار صدق و وداد و امانت و
دیانت [illegible] احوال از نظر [illegible] بخدمت

حضرت جنت مکانی عرضداشت کرده اجازت حاصل نمودند و اورا تغییر ... معصوم ...
خدمت دیوانی سرکار ولیعهد ... پایه قدر و منزلت برافراختند

ولایت منقبت آیت نواب ثریا جناب خورشید احتجاب مستور نظر کواکب و انجم جهان آرا بیگم الملقب به بیگم صاحب و بقیه احوال رانا

در ابتدای این سال همایون فال که از فیض سحاب اقبال و دریای جود دولت گلشن جهانی جاوید
جلال تازه بتازه گلهای مراد و سبزه امید و نو بنیاد دولت مقصود در رسیدن بود
فراز ... و صد هزار بو بطراوت می‌شکفت و کامگاری صبا و نسیم بهاری نفس نفیس
نزهت شگفتگی گلزار ملک و بختیاری میرسانید روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر
صفر ۱۰۲۳ هزار و بیست و سه هجری موافق روز ... فروردین الهی سال نهم
جلوس جهانگیری دختر ... شبستان اقبال حضرت شاه بلند اقبال بهار بوستان
از مخدره روضه عصمت و عفت چشمه حدیقه دولت و سعادت نواب قدسی خطاب
ممتاز الزمانی مریم ثانی ... حاصل شده صبیه قدسیه تولد یافت که مقدم فرخنده اش
برکت بخش شبستان وجود گردید حضرت جنت مکانی بالهام آسمانی
آن مولود مسعود را جهان آرا بیگم موسوم ساخته رسوم عشرت و طرب تازه
داشتند و دقیقه از مراسم داد و دهش و بخشش ... نا فروگذاشتند لهذا
طی این مقدمه عنان کلک حقایق بیان بصوب تفصیل منعطف داشته صورت حال

رانا را بدین عنوان جدال می سازد که درین مدت هر جا از متعلقانش اثری
ظاهر می‌شد حضرت شاهی فوجی لشکر گرگی یکی از معتمدان کاردان
بر سبیل یلغار می فرستادند و جاوران [illegible] از بادگو [illegible] سبقت ربوده بدان
صوب می شتافتند و هر کرا می یافتند بقتل می رسانیدند و از اموال هر چه می دیدند
غارت می کردند و آن جاهل بی خرد آرام و آسایش را خیرباد گفته با معدودی
از اقربا و خاصان خویش هر روز در غاری و بیغوله و هر شب در بیشه و جنگلی
بر [illegible] و اهل و عیال بر اسپان سوار کرده [illegible] در نهایت ذلت بوادی
آوارگی کوه و دشت بی آرامی و بیقراری می ساخت و از انجا که اصابت تدبیر
و بینش بیضای حضرت شاه بلند اقبال بود این مصلحت اندیشید که
چون موسم برشگال در رسد و سحاب قطره افشاندن آغاز نماید از کثرت باران
و [illegible] طغیان آبها تردد سپاه متعذر خواهد شد و فرصت استیصال [illegible]
از دست خواهد رفت بهتر آنست که پیش از شروع نمودن باران در شعاب جبال
و تلول [illegible] که مقر و [illegible] او باشد [illegible] مقرر گردد مانند [illegible] آن وحشی
دشت ادبار را در میان گرفته تا بدستش نیارند دست از سعی و کوشش
باز ندارند لاجرم [illegible] بتاریخ [illegible] ربیع الزمان [illegible] از جا بدل [illegible]
پسر سید محمود خان [illegible] گشت [illegible] رانا [illegible]
باهتمام دلاورخان [illegible] استحکام یافت و تهانه [illegible] فریدون خان برلاس [illegible]
[illegible] و تهانه [illegible] قلی خان مفوض شده [illegible] بیک
بخشی حضرت شاه بلند اقبال که [illegible] خدمت [illegible] بخطاب [illegible] خانی [illegible]

سرفراز شده بود در جاور که کان نقره است ابراهیم خان جهنگ که سلک بندگی درگاه
شاهی انتظام داشت قدم همت فشرده در باهر سکرا مراه پسر میرزا رستم
صفوی و دریا نورد اسرا و ارخان برادر عبدالله خان و در کهوره زاهد خان پسر صفدرخان
گرگشته در تهانه سازی بعهده ضبط راجپوتان عمدة السلطنت راجه سورج سنگ قرار گرفت
و سرداران مذکور تهانجات خویش حصارهای استوار ساخته ابواب داخل و خارج را مسدود
گردانیده در انجام مهمت و ما بحاج اکثر آن تهانه داران بوضعی شد که ما از هر طرف که
سرداران کسی برای بعهده او توانند برآمده و هر یک از آنها در حوالی تهانه خود شب و روز
مستعد جنگ و جدال بوده ترددهی نمود در هیچ وقت از پشت زین قدم بر روی
زمین نگذاشته حسب الامکان لوازم سعی بعمل می آورد چنانچه در اول تاخیرهای
راجپوت بسیار دست دلیران جرگیر و دار از پای افتادند لشکریان نصرت
شعار آن ملک را تمام غارت کرده آنچه از بیشمار گرفتند و بیمن اقبال بی زوال
شاهی در آن ولایت که تا بالیش از آب و گل کفر و ضلال بود و میت اسلام
استشار یافته بتخانه ها خراب و مسجد آباد شد و بجای صدای ناقوس
گلبانگ اذان بلند گشت و در خلال این احوال حسب الحکم والا از بندهای
جانفشان و تربیت کرده های شاه بلند اقبال جهان ستان بود
با فوجی بیشمار بکمک تعیین شده بود و او برسبیل استعجال شتافته جمعی کثیر
بسیاری از راجپوتان بد طینت که بها و جاه تفاخر داد و راه سستی
میرزایان دکه از بندهای با اخلاص وفاداری که با نهایت خاص بود با فوجی از
جانداران جان نثار بصوب سرحدی که اهل و عیال آن مقهوران در آن حدود

نشان می داد و در حضرت فرمودند اگرچه قبل از رسیدن رانا مذکور عیال و اطفال
او را بجای دیگر نقل نموده بودند لیکن در کشتن و اسیر نمودن مردم آنجا دقیقه فروگذاشت
نکرده داد سعی داده و راجپوتان مشهور که جهالت را در لباس غیرت و همت
جلوه می دهند تا ان و فرزندان خود را کشته اسپان را پی کردند و در بت خانه
فراهم آمده به محاربه و مدافعه پرداخته او بار استوار نمودند و مجاهدان جان سپار
او مردانگی داده در کشش و کوشش رقم مسیح بر داستان رستم اسفندیار
کشیدند تا آنکه تا رمقی از آن گروه بد خاش خود باقی بود تا کشته گردید و مردان سرحد
عدم فرو بردند و رانای مذکور تنها تا اتفاق یکسان نموده سر خود بحضور آورده سعادت
زمین بوس دریافت

فرد

بعث شاه جهان شد عیان امی اسلام که از کفر شد از بنا آدمی تخمیر

چون در این هم از ملا شکرالله دیوان و رای سندر داس بر سامان
خدمات شایسته بظهور آمد حضرت شاه بلند اقبال جهانستان در وقتی
که آن مدد مخلص فدوی کارداری را از اورد و برای سرانجام بعضی مهمات
بخدمت حضرت جنت مکانی می فرستادند جهت ایشان التماس
خطاب نمودند و آنحضرت ملا شکرالله را بخطاب افضل خان و رای
سندر داس را بخطاب رای رایان سربلند ساختند و رای
رایان ثانی بوسیله خدمات پسندیده به پیشگاه قرب و منزلت رسیده
به راجه بکرماجیت که عمده ترین خطابهای هنود است مخاطب گشت
و من بعد همه جا این خطاب والا مذکور خواهد شد مجملا در اندک وقتی بمیامن اقبال و حسن تدبیر حضرت شاهی

کارزار ماند بدشواری کشیده ولایت معمور از پی سپاه ظفر پناه گردیده ترکمانان لشکر
منصور از زراعت و عمارت اثری نگذاشت مردان سپاهی و رعیت تیغ
جان گدازان لشکر اسلام را گذاشتند و زنان و فرزندان ایشان ارجه و اسیر
گشتند و قوم الیش مفارقت اختیار نموده راه فرار پیموده و علامان مرغ ایلش گرفت
علیجهان بی وفا و خانه آنانش گرفته اسپ و فیل و اسلحه و یراق به غارت سامان
رعیت متفرق گردیده اسباب آوارگی و پریشانی سامان یافت کوکب
اقبال رجعت کرده اختر دولتش در هبوط آورده و بکر اندیشه آن بدجبل پیشه
از همه و دست حاجز و قاصر آمده دانست که اگر آن به رقیه اطاعت و بندگی
نهد کار به ترک وطن و مسکن با قطع تعلق جان از تن خواهد انجامید
ناچار به مقربان درگاه حضرت شاهنشاه اقبال تخصیص راجه کریابت که
به مزید پیشه کاردانی از همگنان گوی سبقت ربوده بود و رزانه به او یک گونه
رابطه آشنائی و دوستی منظور داشته استشفاع نموده اظهار کرد که اگر بندگان
اعلیحضرت شاهی از زلات بنده درگذاشته رقم این تقصیر را به حرف العفو
مقرون دارند تقبیل اطاعت و بندگی نموده پسر جانشین خود را در ملازمت
آنحضرت به درگاه جهان پناه می فرستد و نقش او وسیله مقربان معروض
گردیده مقبول نیفتاد و زیرا که چگی مت والا بدین معروف می داشتند
که جوان الدین سپهی بود که با افراد آن توجه نموده بود به عنوان دستگاه صورت انجام نپذیرد و
طبع اقدس به خرابی راضی نمی شد که دارا با دست افتد یا جلای وطن
شده یکباره آن بدنهاد از بیخ کفر و ضلال پاک گرده و بهره استیصال آن

گروه اهل ضلال سعی می‌نمودند و بعد از این که راه‌یابان عنایت حضرت شاهی
بر این حاصل شده خود را غریق گرداب حادثه دیدند و الحق به عنایت [illegible] ال [illegible]
با هوش گشت و دانستند که چون حضرت شاه بلند اقبال التماس
این بنده درخواست [illegible] دولتخواهان را ره نموده در پی استیصال این طبقه
ضاله اگر ایشان را در خدمت [illegible] بندگان عالی مصالح این بنده را این عنوان
قرار بدهند که قبول اطاعت و فرمان‌پذیر نموده گردن را در رکاب سعادت انتساب
شاهی بدرگاه خلایق پناه فرستد احسان عظیم است و نهایت [illegible] عنایت
خواهد بود [illegible] حقیقت حال را بخدمت حضرت [illegible] عرض
داشته و آنحضرت این معنی را قرارداد و فرمان عاطفت عنوان بنام
حضرت شاه بلند اقبال شرف صدور یافت که گروه [illegible] از
عجز و انکسار در آمده قبول اطاعت و فرستادن [illegible] نیکو
خود ملازمت نموده [illegible] انشاءالله تعالی [illegible] آن [illegible] که ذیل
عفو بر جرایم [illegible] سعادت [illegible] چشمان
گذارد [illegible] عفو و رحمت از [illegible] تخت برآرد حضرت شاه
بلند اقبال [illegible] که چون خدمت اول این [illegible] است
[illegible] اقبال بی زوال [illegible] که شروع آن نموده به تعجیل [illegible]
[illegible] دشمن افواج [illegible] کار را بر آن ضلالت [illegible]
[illegible] تنگ ساخته که [illegible] حیات [illegible] و اگر اندک وقت
دیگر [illegible] راه عدم خواهد [illegible] آواره

ساخته سرمایهٔ بهجت و مسرت گردانیده و این هم موجب خواهش اولیای
دولت روزافزون معدلت انجام یافته یکی از وجوه این سلسله قرب منزلت
والاجلت کیسه خواهد شد بعد از اطلاع حضرت جنت مکانی بر آن مضامین
فرمان مرحمت عنوان از کمال عاطفت بنام نامی حضرت شاه طلب اقبال
شرف صدور یافت که موجب آنکه ع . در مقوله نیست که دل انشراح نیست
رتبت مطلع اشرف ماه رمیت که آن فرزند دلبند سعادت پیوند جان بخشی
رانا کرده ملتمسات او را قبول نماید و کران را اعدام رکاب بوسیدن آنجا مرور معهود نگاه
سعی نمود که این معنی بر دماغ و مت نشانهای آن فرزند است حضرت شاه جلالیا
جوان بر مضمون فرمان عالیشان مطلع گشتند استرضای خاطر قدسی حضرت جنت مکانی
را منظور نظر دوربین داشته به راجه بکرماجیت حکم فرمودند تا به رانا پیغام نماید که کس
فرستاده مطالب و مدعیات خود را معروض دارد رانا از این پیغام بهجت
افزا که مشعر رهائی او از زندان اندوه و کلفت بود حیات تازه یافته سکرانا عالم
خود را با هر یاس جماله که در سلک عهدهات او انتظام داشت بدرگاه شاهی فرستاده
و آنها بوسیله راجه بکرماجیت سعادت تقبیل عتبه جلال یافته بجهت سکنت و خجلت
و ندامت بی منتهی از جانب رانا اظهار نموده مطالب او را موقوف عرض واقعان
سده سنیه نمودند علاوه ملتمسات آنکه یکی از خدمات دولت روزافزون بجهت
تسلی خاطر آن وحشی سپیده تعیین گردیده دل سیه آسا او را بنوید الطاف و مراحم
شاهی رام سازد ع شاه جوان دولت و تدبیر پیر حسب التماس او غلامی
از غلامان درگاه بکرماجیت را شنیده آمد با ایشان خلعت عنوان جهت تسلی دل طپیدن

آن دیده خاطر دل گران فرستاده و فرمودند که چون از راه عجز و انکسار قدم اطاعت
و فرمان برداری پیش آمده عذر پذیری و جرم بخشی از بزرگان کرم و مروت سلام
است و معذرت خواهان آن گشته که بدرگاه آمده قلادت کیمیا خاصیت اطاعت بسعادت
ساده و گران بار سعادت بگذرد ما را لازم که ... دولت ... گردانیده و درگاه معلی
فرستاده از آنکه گران شفقت ... بجلدت ... گران را عفو
نماید تا دیگر از بسعادت ... ملازمت ... باشد ... بندگی و اطاعت
بیرون نگذارد و افضل خان و ... نیز ... ایشان
با کرامات ... ساخته ... حضرت
موکب منصور از ادب ... اختیار کرده بودند حضرت شاه اقبال
از انجا کوچ فرموده بسمت ... متوجه گشتند ... ایشان ...
عنوان ... امید ... ساخته ... عفو و کرم ... نموده
و ملتمس گشته آنچه ... قبول کرده ملازمت حضرت شاه بلند
اقبال که ... مغفرت ... داده ... خاطر
... آزاد ... امید با استان ... ایشان آنحضرت آورده
حکم اقدس ... آرایان ... جلال ...
در مقام ... مجلس عالی ...
ترتیب داده ... و ... را ... رسانید ... اکرام
... ایشان ... شاهی ... خان ...
... یوسف خان ... استقبال ... فرستاده ... بلند

و به اقتدار بغی گران ساخته شده و روز یکشنبه بیست و ششم بهمن سال نهم
جلوس جهانگیری حضرت شاه بلند اقبال به سعادت و جلال تحمل گشته باحضار
ایشان امر فرمودند و افضل خان و راجه بکرماجیت را حکم فرمودند که به قانون مقرر و عادت
معهود این دودمان خلافت نشان او را به ملازمت آورند و رانا از جلب کرده به آئین
تقریب جلال جهان آرا زینتی پذیرفت امیر الاخلاص و ارادت به ذیل ادب بوده آداب
ملازمت و تسلیمات بندگی به تقدیم رسانیده و سر بر سجده پای شاه جهانیان دولت اقبال
قدم بستری می گذاشت و مراسم تضرع و خشوع بیشتر ظاهری ساخت و چون تقبیل پای
دولت افزای بارگاه حضرت شاه بلند اقبال به پشت مبارک خویش بر او
نهر داشته در قیام آتش برافراخته بعد از تقدیم رسوم بندگی و زمین بوسی عبدالله خان
و راجه سورج سنگه را به تعیین سعادت قرین او را ملازم بسیار بجهت آثار حکم شنیدن
فرمودند تا قسم مناسبت و نوازش و انواع تلطف و پرورش خاطر رمیده او را
آرمیده ساختند و را اعلی کلاه درداشت و سنگ و رنگ مشهود و از جنب انعقاد
دو روز بعد از آن به خلعت گرانمایه و دیگر جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل کرانبار
انواع منصوره باقی انداخته پیشکش نمود بعد از آن سه پسر او یکی سورج مل دوم
ابکه باد و برادرش که نفر دیگری کلیان نام داشت باقی اقوام و عشایر و ملازمان
همه او را سعادت زمین بوسی سربلندی یافته و رانا مرد مسن معقول
حسن کم سخن بود از روی تخمینا پنجاه و پنج سال عمر داشت و پسر ارشد
جواد ان امثال او بود خصوصاً جسیم کلان سر قوی هیکل شجاع و مردانه بود القصه چون
از لوازم ملازمت بیرون پرداخته خلعت فاخره و شمشیر مرصع و خنجر مرصع و اسب

سحاق با زین مرصع و فیل خاصه با ساز نقره بار انعام مرحمت فرموده و بنذر دیگر که پسر
دوم عبدالرحیم را که بیوتات همراه بود اسپ و خلعت و خنجر مرصع و فیل بلکه پیشکش دیگر
اسپ و خلعت و پنجاه نفر خلعت عنایت نمودند و آن دست فرسودگان تشنگی
رنگها که از هجوم غم و اندوه بر ایشان خاطر و دل شکسته و در غایت بی‌حد و
مزاج ایشان بود از این لطف و مرحمت و کرم و مروت شاه ولی نعمت مبارک سرسبز
مطمئن خاطر و آسوده دل شده از مراحم بی‌اندازه شاهی بعد از آنکه دولت
پیوسته گشته بهجت تازه یافت و در صفت سعادت حاصل نموده با خاطر خرم
و دل امید بخش مستعد و سکون ایشان گشت و نگاه رخصت بجهت مزید عزت
و اعتبار او مقرر گشت که افضل خان و راجه بکرماجیت بطریق مشایعت همراهی نموده
کرن پسر جانشین او را بدرگاه معلی آورند و بموجب حکم اقدس همان روز کرن
بشرف ملازمت یافته بنا بر سپاس قبوله بیشتر از آنکه عزت و افتخار
برافراخته و عنایت خلعت فاخره و خنجر و شمشیر مرصع و اسپ خاصه با زین
طلا سرفراز گردید و چون مقرر گردیده بود که کرن در رکاب ظفر انتساب
حضرت شاهی بدرگاه سلاطین پناه شتافته خاک بوس حرم
جلال حضرت جنت مکانی را سرمایه ابرو ساز و از کثرت تاخت
و تاراج و نهب و غارت افواج قاهره عسرت و پریشانی بسیار بحال آن طبقه
راه یافته بود و بی‌سامانی بجهت رسیده که او را تهیه و سرانجام آن سفر
دولت اثر مقدور نمی‌بود از خزانه فیض عام شاه گیهان اسلام پنجاه
هزار روپیه به رسم انعام او مقرر شد که صرف مایحتاج خود نموده در ظل

موکب جهان پیرا بعزم درگاه والا گردید و بعد از آنکه این همه وجه دلخواه صورت انصرام پذیرفته خاطر
اقدس از همه جهت آن کار دشوار فراغت حاصل نمود روز دوشنبه بیست و ششم بهمن ماه الهی
از مقام مرکشینه رایت جلال فیروزی فتح و نصرت و فیروزی و اقبال بصوب دار البرکه
اجمیر ارتفاع یافت و آن بود تا تاییدات آسمانی به سعادت و کامرانی منزل بمنزل از
صید و شکار نشاط طبع و انبساط خاطر اندوخته بتاریخ دهم ماه اسفندیار سال نهم جلوس
جهانگیری در ظاهر دار البرکه اجمیر نزول فرمودند ارکان دولت و اعیان سلطنت جهانگیری
طریق استقبال سپرده غبار موکب اقبال آنحضرت توتیای دیده امید ساختند و
حسب الحکم حضرت جنت مکانی بارگاه سلیمانی بانواع تکلفات و اقسام
تجملات زیب و زینت گرفته آیین طرب و شادمانی آراسته گشت
و اسباب جشن نوروز عیش و عشرت مرتب شده روز یکشنبه یازدهم
شهر مذکور مطابق ششم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۲۴ هزار و بیست و چهار هجری آن قره
الباصره خلافت بنور جمال جهان آرا فروغ بخش دیده والد بزرگوار گردیدند و بعد از تقدیم
مراسم کورنش و تسلیم حضرت جنت مکانی از فرط محبت و آرزومندی تمام
قیام شده آغوش گشودند و حضرت شاه بلند اقبال خجسته منظر همایون فرا
مانده اول در برگرفتند آنحضرت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و هزار مهر
و هزار روپیه بطریق تصدق و صندوقچه بلورین مملو از جواهر نفیسه با لعل گران
بهائی که در آن صندوقچه بود بنظر گذرانیده و فیلانی که از رانا آمده بودند
همه بیت اولیای دولت روز افزون شاهی آمده بود بر رسم پیشکش
در نظر انور گذرانیدند آن لعل را میرزا صاحب عزت شرف

هزار روپیه قیمت بود و حضرت جنت مکانی جیقهٔ مرصع و خنجر و شمشیر مرصع و دو دانه
فیل خاصه یکی از این مرصع و دیگری با اسباب طلا و فیل خاصه با ساز نقره و خیل ماده
با آن در هنگام التماس ملازمت عنایت فرموده و سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسپه
سه اسپه بر منصب آنحضرت افزوده مقرر فرمودند که دیوانیان عظام موافق پانزده هزاری
ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه از محال العصر جاگیر تنخواه نمایند و محال
کثیر الحاصل آنحضرت را که در ایام شاهزادگی بمقتضای ارادت در آنجا گذرانیده بودند
بدست مبارک خویش اصلاح فرموده آنگاه به بخشیان عظام و صاحبان درگاه ملک احتشام
حکم شد که کرسیها را با ملازمت [illegible] که [illegible] مسجد خاک آستان
عبودیت از آن ساخته بود از آن امرای بادشاهی منزلت حضرت
شاهی تیره منصب والنشست خویش سعادت زمین بوس دریافتند و
حضرت جنت مکانی خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و تسبیح مروارید و اسپ و
فیل و پنجاه هزار روپیه بکران مرحمت فرموده با شعور حضرت غیب اقبال
او را منصب پنجهزاری ذات و پنجهزار سوار سرفراز ساختند و در سلک بندگان
درگاه والا اعز اختصاص بخشیدند و جاگیر نصف از محال درون کوهستان و
نصف از مواضع بیرون آن عنایت کردند و بعد از چهار ماه که سعادت
اندوز ملازمت کیمیا خاصیت بود در هشتم تیر شده و جهانگیری رخصت
انصراف وطن و مسکن خویش یافت و مقرر شد که مجلس سگه اکبر
بانعل [illegible] بعد خویش با ماست با نزد [illegible]
[illegible] حضرت شاهی باشد [illegible]

که دولتستان سرای اقبال شاه جوان بخت بشگفت زبان عندلیبان گلشن
زار سلطنت و خلافت را در بیان حال آنحضرت باین مقال مترنم ساخت

مثنوی

هنوزش نهالی بود سهی باغ | هنوزش فروزان است روشن چراغ
هنوزش بود قطره در خشت آب | هنوزش بود چشمه در پای آب
نگردید بار درختش ثمر | بود صبحدم نور بخشش هنوز

اینکه ایام صبا و جمال اقبال این مسند آرای اورنگ جلال بتفرج و تلطف ایزد داد
درین دولت بی زوال را که فیض رسان عالمیان است وقت عین اکمال رسید
و درین وقت سپه کینه خواه سلطان عدالت شعار ربیع تهران را شکسته ملک شکر
سپاه دیگر سرما مغلوب ساخته مثل گل دلاور در ظل رایت منصور فیروز قیام
جاه سمند لطف باغ و راغ معاودت نمود در روز دوشنبه هشتم
شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنه هزار و دویست و چهار هجری بعد از انقضای
یک گهری شب گذشته مسند آرای اورنگ جهانداری بر تخت عشرت افروز جشن ساحی
دیوان اشرف بنیان جلوس فرمود نظاره سبزه آئین جهان و تماشای شکوفه غنچه‌ها
را سرمایه بهجت و انبساط ساخت و جشن فرخنده نوروزی آئین جهان
آرائی را هم از روزی آراسته نموده معرکه انبساط افزای خاطر جهانیان گشت
سال دوم از جلوس همایون جهانگیری از چنین و مبارکی آغاز شد.

ولادت میمنت آیت گل روی بهارستان جاه و جلال و ثمر شجر بوستان دولت و اقبال شاهزاده سعادتمند هنرپرور دانش پژوه سلطان دارا شکوه

در آن ایام خجسته آثار حضرت زمانه که از فیض بهار طراوت شعار چمن چمن از خوش
شگفتگی لشکر ان رنگ شده عرصه مرج اخضر بکواکب انجم مزین و منور و در کنار کهسار گلهای
لب بی از قطره نثاری نیسان ابسان عارض مهوشان گسی برتازه تر و در فراخی
صحرا گرد کدورت از خاطر پژمرده دلان عالم خاک بجاروب اعتدال می رفت
و دل یافته آشفتگان غمناک از حرکت شمال جان غنچه گل بر مثال می شگفت
طفل تمنا در آغوش مادر شاخ طلبی بیکر و دایه ابر اطفال ریاحین را به جوی شیر می پرورد
بوستان سلطنت تازه گر طلاوت بخشش کام امید جهانیان گشت و در گلستان خلافت
تازه گلی شگفت که مشام جان عالمیان را معطر ساخت دوشنبه و دو شنبه بیست و هفتم
شهر صفر سنه ۱۰۲۴ هجری مطابق نهم فروردی ماه الهی سنه ده جلوس همایون جهانگیری بعد انقضای
انقضای ده روز ده گهری و چهل و دو پل که پنج ساعت و چهار دهم دقیقه و سیزده ثانیه نجومی باشد
ماه سعادت از مطلع شرف طالع و اختر دولت از افق اقبال لامع شده شاهزاده
والا گهر فرشته شیمی از بانوی بانوان عالم نواب ثریا جناب مهد علیا ممتاز الزمانی
مریم ثانی لولو یافته قدم سرخیل بعالم وجود گذاشت که صدف چرخ در بحر وجود
کم چنان دانه پرورده بود —

مثنوی شد از دریای فیضان قطره باران — پدیدار شد لؤلؤی شاهوار
بکنج نهنگی گوهر آمد پدید — که شکلش درین نه صدف کس ندید

مقدم تهنیت توامانش چون قدوم فرخنده عالم افروز عرصه جهان را از بس خوشی و خرمی لبالب
جشن های دلگشا و بزم های طرب افزا آراسته شده ابواب عیش و نشاط
بر روی جهانیان مفتوح گشت رسم داد و دهش و عطا و احسان عموم یافت
فیض کف دریا نوال حضرت شاهی لبالب باران رحمت الهی از گل تا خار گلشن
دهر را سبز و شاداب ساخت حضرت شاه بلند اقبال [illegible] تعجیل تمام
تهنیت والد بزرگوار رسانیده جشن فرزند ارجمند سعادت پیوند پیشکش
التماس نام نمودند حضرت جنت مکانی آن عزیز نامیه دولت را به سلطان دارا
شکوه موسوم گردانیدند به رسم تهنیت حضرت ولیعهد شاه جوان بخت فرزند در
دارالخیر که [illegible] گوهر نهال دولت سلگرد [illegible] شرف قدوم ارزانی داشتند
رسوم پیشکش را بساط تقدیم رسانید و جشن جهان بین را به فروغ جمال آن گوهر اکلیل
جاه و جلال منور ساختند حضرت شاه بلند اقبال تعاون جمهور اقامت رسم
پا انداز نثار نمودند پیشکش نمایانی از اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر دیگر
بنظر اقدس حضرت جنت مکانی در آوردند و آنچه از آن جمله شرف قبول یافت ده لک روپیه
قیمت شد تاریخ ولادت با سعادت
آن بهار چمن دولت را یکی از نکته سنجان
آئین یافت غنچه گل اول گلستان شاهی
یافته و صورت [illegible] آنچه طالع [illegible] مطالع
شاهزاده والا گهر سلطان [illegible] دارا شکوه [illegible]

جشن وزن شمسی سال بیست و چهارم از عمر ابد طراز حضرت شاه بلند اقبال و بعضی وقایع دیگر که دران ایام خجسته فرجام روی نمود

تاریخ بیست و نهم ماه دی سنه [illegible] جلوس جهانگیری جشن وزن مبارک سال بیست و چهارم شمسی از سنین عمر حضرت شاه بلند اقبال زینت افزا [illegible] گردید [illegible] کامرانی بدستور هر سال آراسته شد و آنحضرت را بزر و سیم و سایر نفایس وزن [illegible] ارباب استحقاق را بفیض رسانید [illegible] حضرت شاهی تا بیست و چهار سالگی [illegible] فضل الهی [illegible] غفلت و مستی [illegible] نموده [illegible] یکی از عجایب [illegible] حضرت جنت مکانی دران انجمن عشرت [illegible] بیست سالگی [illegible] آنحضرت را پیاله داده فرموده [illegible] که [illegible] قول [illegible] حکما ابو علی سینا گفته

رباعی

[illegible]

[illegible]

[illegible] مجالس دلکش بجهت [illegible] خاطر [illegible] پیاله [illegible] حفظ صحت [illegible] تکلیف [illegible] خاطر [illegible] چون یک قرن از عمر ابد قرین گذشته

قران دو سعد اکبر همایونی آغاز شد بعنایت ایزدی در جشن [illegible] توفیق یافته
بآب استغفار [illegible] مجلس [illegible] گلگون [illegible] پایان [illegible] شد و غره
شهر ربیع الاول سنه ۱۰۲۵ هزار و بیست و پنج هجری نوروز عالم افروز سال
یازدهم جلوس اقدس جهانگیری در رسید محفل آرایان بزم [illegible] زمین را مینا
[illegible] لاله و شقایق [illegible] است و ساقی ابر
ساکنان باغ و بوستان را [illegible] طراوت و خرمی
کشید و جشن نوروزی مرتب گشته بارگاه سلطنت [illegible]
آنحضرت شاه بلند اقبال [illegible] رضای والد ماجد [illegible] سعادت
[illegible] شده [illegible] هر شب [illegible]
از نفایس [illegible] بنظر اقدس والد [illegible] آورده [illegible] مشغول
خاطر عاطر [illegible] طبع عالی آنحضرت می گشتند روز مبارک شرف آفتاب
اقسام جواهر مرصع آلات و غرایب نفایس [illegible] پیشکش کردند [illegible] از آنکه
[illegible] رنگ [illegible] آب [illegible]
آفتاب جهانتاب [illegible] بوزن پنج مثقال [illegible] هشتاد هزار روپیه
[illegible] قیمت داشت

رحلت مغفرت سمات حجله آرای خلوت قدس حور النسا بیگم از این جهان فانی بعالم جاودانی

[illegible] مقرر [illegible] شادی [illegible]

در تقابل شده و هم خانه رانده و شنیدن برهان بیست و اگشیدن در اتحو و سبب بود
از سبب تقابل نیّر مشتری المقدار که در ساعت ولادت و خجسته گاه ازل گیرند
و در اثر است بی جشن آنی رسد .

مثنوی

شده منحوس از نظر [illegible] کسی / که تا خوش گشت از نحوست بلی
درین ماجرا بر شماره دو در / ز دنبال مطرب بود نوحه گر

لذا درین هنگام که روی گیتی از مقدم فرزند دلبند ثابت صفا و طراوت در حدیث بهشت از
دلنشین [illegible] از خاطر [illegible] برانند و دلهای [illegible] [illegible]
بستان [illegible] بود روزگار دل آزار دم سرد دمید و دماغ طرب و نشاط
از [illegible] زهر خورد و انبساط را تیره و تاریک گردانید [illegible] چهار شب
بیست و هفتم ربیع الثانی سنه ۱۰۳۵ [illegible] و پنج هجری گوهر درخشان برج سلطنت
کوکب درخشان برج خلافت [illegible] بیگم که حضرت جنت مکانی [illegible]
فرزندی [illegible] اختصاص [illegible] بوده بغایت دلبستگی به آن [illegible] سلطانی
داشتند در حالتیکه سن [illegible] سال [illegible] رسیده بود مرض [illegible]
حق را اجابت نموده روی [illegible] قدس توجه فرموده [illegible]
و در [illegible] دولت [illegible] روضه [illegible] الیقین [illegible]
بهشتی [illegible] مردان بهشتی ساخته [illegible] حضرت جنت مکانی [illegible]
و [illegible] آن [illegible] فرزندی [illegible] خواهش [illegible]
از [illegible] طاقت آنحضرت
[illegible] گردیده خاطر ملکوت [illegible] هجوم غم [illegible] اندوه آشفته گشت

الیٰ محبی محبوب زبر خشیدن. باکرده کاری کارستن طبیعت و طینت غلام بر سوج
عقیدت و صفای ارادت مجبول ازین نیت حق طویت و عون اقبال آن
حضرت انطلس کانی بی قدیر اند بر خاک که دست انداخت گوهر نمود اشده
هم چون چوگان تیر از شست خطای تدبیر آن حضرت روشن ضمیر تیر بهدف نجیح کرد
تا نشاوه خطا نخواهد کرد از دست گرفته وزیب یافته انتخاب فساد کارها لعلاج بدل
نخرد وزیست و در لتحراه دیگر کس بکار آمد حسب الارشاد کرامت بنیاد و مها
کفالت لقایا و حال ارسال خطاب باشد امیدوار فضل و
کرم که قلمدان خاص در تحفه محفوظ شود به سیر و متصدیان کریم الطبع حضور
پر نور اگر عرض کفالت به دست این کریم الطبعان افتد دستور العمل
زمان مستقبل خواهد شد خدوی و خانه زادان فدوی با سوای ذات والا
صفات مربی و ملجای دیگر نیست از اسباب و حاجت ظاهر که
فیل و شتر و نقاره و استان همراه دارد همه از بسبب آن در آب.

بیت رباعی

ما و روم از خانه چیزی نخست — تو داری همه خیر من خیر تست
تو کردی چراغ مرا لوز دار — زمن باد شعل کشت ان خود دار

بعون و اعانت همت آن حضرت فلک رتبت در توقف یکم
ماه نیمه و بیست مخالات شکار روز نکل که بر طبق امر جلیل القدر از
تشخص و نشان ز اهالی برکتاب معتمد الملک بهادر شته
تحصیل جاریست صورت آن از گذارش نوشتجات بهادر موصوف

مرعی میشده باشد تا یکماه دیگر تنظیم و تنسیق مهمات محال شقیف نشود
انچه عنایت و شفقت فدوی که از غلام درکار سرکار بوجود آمده رایگان میشود
استدعا بنحو باید تا اکید فرمود که پس از حصول شرف رخصت
حضور مبارک [illegible] اسعد فدوی زاده خود را همراه گرفته به فدوی روانه
شود تا انچه حضور ارادت تفرقه تشخیص سال ۱۱۹۶ فصلی و جابجا سد بعد قضایا
از فیوض محالات مبارک وغیره برخلاف بدعملی سال گذشته آن را عاقبت ایشان
تفویض [illegible] مذکور نماید و تحصیل ما یوجب جاری باشد اگر از خارج درست راه
بیک کس [illegible] بحصول [illegible] اسعد است و در زندگی غلام بیشتر مرجح بر رضا.

ایضا

رای فلان ارقام نموده که آن حضرت خود بزبان مبارک فرمودند که نسبت
غلام [illegible] غلام در سنه ۱۱۹۵ فصلی بسیار طرحت بود از آغاز سال سنه ۱۱۹۶ فصلی
بافعال ناشایسته مبدل گشت در هولا که شروع سال ۱۱۹۳ فصلی داده ارشاد
حضور در طلب دو محالات [illegible] است اگر دول [illegible] بر رفع
[illegible] منظور نظر اشرف اقدس خواهد شد والا انچه دار ال [illegible] سنگ
[illegible] بنا بر ملاحظه [illegible] سال تمام تعیین می‌شوند آن زمان [illegible]
تعداد انچه کار سرکار از دست فدوی باکی [illegible] خواب والا
گرفته میشود راه جلوه بی قید چون راه دیگر ازین راه در حضور
[illegible] نیابت [illegible] خواهد ماند از انجا که غلام از فسادی نگاه
[illegible] دیده و دانسته تعقل ناقص خود غیر از ارتکاب [illegible]

و دولتخواهی و مراسم کفایت و فرمان بردارے اخلاص و قطع از تکلب امور عوام بخش
احیانا به ملاحظگی تقصیرے سرزده باشد متوقع عفو است اینده هم همین آرزو که تقصیر که
از منصب سال گذشته چندان افتیار ندارد و در طلا اقدام فرخنده اولا ما بدل
عبودیت و عزیت سکان که تنبیح تاریخ ترقی شود بهبود فرزندان دلبند است
اخرت دارد و کمال سرخروئی بسر برده نیک نامی و سرسبزی نمی آن حضرت
در این عمل امداد بکار ماند دعا قیمت خود را چون سفید رواق سیاه
درون نامحمود ناساز و ملک زمینداری و محالات هر دو از سرکار عالی
راجه مذکور بنیاد حضور و همین دستگیری ملازمان جناب از تخصیص گناهی باوج
زمینداری رسیده تا دم زندگیست چه در تعلقه و چه در حضور بر خلاف
جاگیردار فیکش بن راو معطل الوجود مصدر کفایت و جانفشانی
سرکار خواهد شد نه موسوم بخیانت و لطافت ما واسطه خواهد بود که
با وجود چندین عنایات و الطاف در وجه مددمعاش بودن مخالف
در کمین هیچ منشکار نحفی دارد و مرزه و زیور و کتب و نکات نظری
کناره او سجانه و طلبانه که مالک و لهاست شیشم این بارت
نگاه دارد با وصف این طینت و مشورت هر چه که از نیک و بد
عاید حال کرده از اراده رشته مقسوم خود خواهد شد حسب الامر جلیل القدر
دو لک سال تمام و کمال بعزم انقراض رعایا بود سلطان رسیدن رکهه‌داران
با عنایت عقیدت و نمک خوارگی لنظر بر پیش آورد این بنده باشد
امر ولت ان ملا تصرف و جسن پوشش ارسال جناب باشد

مزاج همایون باقبال آن میشود تا بیقین آنچه داران رای انظار اندازی محصول سال فزاید خانه زاد
تابع مرضی است توجهی فرمان حضور بیرون نیست کار سرکار باعتماد غلام مانده بابت
امر حکم والانقیاد پیوند و حاضر است چون وضع رعایای بهانه طلب ظاهر تا مقدور
از مهلت پیش ایفا نخواهند گذاشت اگر باغوای مفسدان بد ذات چندی فراهم شوند
بعون و افضال خداوندی از هر جا که ملتجی خواهند بود از خود حاضر خواهد شد
در تمام اندیشه دیگر محظور است که مبادا انظار اندازی محصول را دست آویز
کرده تا از اتحال براه دول سرکشی ننمایند بعضی ملتمسات بالای امر کر
تعلق بگذارش حضور دارد برای مذبور قلمی شده که در خلوت ملتمس شود
زیاده حد ادب .

هنگام بودن غلام در نواحی انگلند و زنگل مبلغ خطیر که بعنوان
تقاوی سنه ۱۱۹۵ فصلی باقیمانده از نوالقصور رای معلوم و به عافیت اندیشی
راه به رسد رسوم بندی بسیار بوده که توده است در سنه ۱۱۹۶ فصلی سر بکفالت
فدوی گشته باس مراتب فدویت و حقوق نمک خوارگی
و فرط تمنای حصول سرخروئی که درین سرابسری باوصف عود ضعف
دماغ بسی از مبادی رسیدن میدک بجا دولت انگلند را در
اصلاح امور و ظهور آثار اسداد بحال رعایا در طلب و تحصیل زر شکار
کمال اهتمام بکار برده مبلغی بطریق قرض دوام در عوض باقیات و شوار طلب
محالات سرکار گذرانیده تا بی قدرت جرات دیگر ماندن نیست از جا بجا گشته
عاید سرکار والا مدار نموده خسارت بندی را از ابتدای سال سنه ۱۱۹۵ فصلی

مجال عرض درجه نمی باید از سجیه سرتیگی کمال علیه حال راجه مذکور گشته محتاج تقویت است
و احوال راجه کلان و راجه خورد علی هذا القیاس درینصورت اگر شرط
کرمت از عنایت آن حضرت نوع صفت در استمداد استعانت ایشان
و امال آن خانه زادان و ابسته دامن دولت و اقبال ازین طوفان حدثان بساحل
مقصود خواهد رسید و مال انیهمه عزت و وقار آن دفاکیشان که از دیر باز
دکاب است متین و مرصوص خواهد بود و صلای نیکی و نیکنامی آن جناب
بیشتر از سوانف ایام در کاخ صماخ گنبد نیلگون خواهد پیچید تا فدوی مجددا
شکر از حضرت کریم کارساز و نوازشهای گوناگون آن جناب تواند
بجا آورده بقیه عمر بفراغ بال سعادت اندوز ملازمت حضور باشد
سایه آسمان پایه دولت رای او رسا کن و متمکن گردد

عنایت نامه کرامت ختامه در باب حکم ملاحظه و اطلاع ماه بماه
ملازمان شکار متعینه محالات جاگیر این خاکسار عز ورود یافته ممتاز گردانید
بفضل الهی و میامن اقبال و تائید آن قبله دینی و دنیوی مهجور از ملتزمان بارگاه
خداوندی در محالات جاگیر فدوی سنجیده موجودات تمامی است بنده
تقدیم امر جلیل القدر را سرمایه سعادت جاودانی و ذریعه مفاخرت دو جهانی امیدوار
لیکن اینهمه شرف رتبت که از وجدان و اب سحاب ایات است مقتضی
کرمکرده که از نزول یکی از کمترین خادمان آستان سدره نشان در تقدیم
این خدمت فیض توامان بحکم جنب اب و رنگی تازه و زیب
و زینت بی اندازه فراغی اندوزد و تکمیل بهجهت کی باغیرجسن محمد علیخان

از این زمان ما قبل ازین مادرج و گیتی گشتن شکفل مع اغل سایر بود این خانه‌زاد با اقتفاء
جز امتثال مثال و انقیاد فرمان بردار مقدم و تقریر تاب عرض و لپذیر نیست بیشتر و منابت
این سرشته تمنیت تاب نیابت و التفات آن حضرت فلک درجات
نسبت به سعد حال فدویان معتقدت اشتمال کرده او شت سربلندی
بی پایان در اکتفاء مهر ان خواهد بود.

بیت

همان من غلام شنیده ام | هم انجا هم آنجا یکی بنده ام

زیاده صدادب

فهرنامه انتظار روا است اه ه رسانید

بیت

ز هجر دوست قراری گرفته بود دلم | رسید نامه و در بحر اضطراب انداخت

از مطالعه عبارت مطاوی آن ملال بسر و با هم رد نمود ملال از دوقه تا گریز الملامه سوکی
خانه‌خراب عبارت ازان است و شکر و تقریر نسبت تو تعب سم
علیه السلام بدان است این دور انقلاب این چنین واردات
بسیار باد داده و مردم را گاهی غمگین و گاهی شاد

بیت

با شادی زمانه غم بیشمار هست | در خانه روزگاری خوش گذشت
گه گس گلشن نیلوفری کشد | که خون دیده عارض رو لاله زدست

دبنوا لیک حادثهٔ عظیم از نیرنگی زمانهٔ غدار الکن بر روی زمین نازل کرده کو
حویلی ملان که کسر طبقه از طاق و رواق و جدار منقش دبراق انتاده داشت با وصف
سقف و بام و عمارت استحکام بسبب فقدان سفال ساز طفیل دیواسی کلان
بود مقام که پیرامون ان علف پوشش شده بود یک ناگاه آتش در گرفت
و آنچه در لحظه سوخته و تخته خاک سیاه خاک برابر گردید و چون غبار گرد باد چون دود و آه دل آتش
ناک با افلاک میرفت .

بیت

چه سازد آب غفران را که باشد عرض حصت　　چراغان کنار آب آتش میر باداو

سیح از اثاث البیت و رخت و اسباب از لحف کسیف
و لفیس و نفیس و نرم لیف و درسے و خفیف و مس و حدید و روی و تلو و کهنه و تو بتو
و تانه و تانه از اقمشه و از رخت و اسلحه و یراق و یراق غریبه و الات تعیه و ذهب
و اشیلی اکل و شرب از قسم عطردان و گلاب پاش و پاندان
مرصع و گنگا جمنی و طباق مربع و مستطیل مدور و آبگینه طلبے و دستی و ظروف چینی و دیگها
از نوع طبخ و تصرف و چند دانه غلات و حبوبات از برنج باریک و نخود
و گندم و عدس و غیره اجناس و دیگر چیز از ابریشم و حریر و داره و اطلس
و کمخاب و لباس از کوه و ذات و نکات شکوه و قماش رستق ریشم و سایه داری
زیب از اطلس و ملافه فرش غنی و انلاس استعاب چند الماس بیش و چیز
جواهر در جست بابی زیر این نیلگون اطلس بحکم اساس متجاوز از یکصد و بیست جلد
کتب عمده و نزده و کلان و خورد و کهنه و جدید و خوشتر و بهتر و قدیم و جدید از هر علوم و فنون و لبی

و فارسی و پوتی‌های سنسکرت و هندی با تصویر و تحریر خطوط خفی و جلی و لایتی و رقم
عدد اول اسمی و طلای و مکتوبی و حلوکی و ملکی د مورد شی باقی نمانده

بیت

در غم زده و دل و دل داغ اند — ما سوخته سوخته سوخته ایم

استغفرالله چه گفتم و چه گویم که انچه از انتقالات دست ابنای روزگار
و از عار تطاول زمانه ناپایدار است و هر کس مقتضای هوا و هوس بشریت
و خیال خام کلیت ازان ما دمی گفته هر دم و هر نفس بفقدان غم برآتش تعدال
ان دل خراشش بر ریش دل انگ باشد باعث و بماکنیه ان کلاه هوای انداز و بجای
سعی و اجتهاد در بادیه تردد و تالاش می نامزد و هر هر گم شده تاسف
و هر چه از دست رفته را ملمس می‌خورد.

بیت

مقرر ما بیچ بگوش اندر نشود آخر چون — سر تا چند خاک سترا و دستارها

بلقیه مراتب که بزبانه حال رقیم قول گشته و خاطر ضمیر مراتب تحریر کر الانعکاس
پذیر صور تقدیر است واضح و هویدا خواهد بود

سفر رای دنکیت راو منشی

از مبادی الایام هر صاحب دولتی که بر صدر عظمت مدار المهامی جناب فلک
جناب آصفجاهی متمکن گشت مربی و ملجای بزرگان این غلام
جانفشانی بوجه ازدی نوازش و التفات در کنار عاطفت خود پرورش بخشیدا

موجه بوده وارد شد که را به رتبه العلیا رسانیده ارادهٔ بزرگان غلام از عهده برای کم
متوالی مولا ذات بابرکات مدار المهامی حضور لامع النور جهانگیری رانی در نشستند تا هنگام
ارسطو جاه بهادر مرحوم بدین منوال گذشت در زوال حیات الله المستعان آنحضرت
خود جهان آرا بالعقلافار سده عالمی را در ظل رأفت و سایهٔ مکرمت خویش گرفته
بکلام انجام هر کدام سرفراز فرمودند مگر این کمترین بنده ستمدیده از آن نعمت عظمی و عطیه
کبری محروم و مهجور و بی نصیب است فدوی را شغل از ارکان حضور
مربی نکرده عرض احوال خود در حضور نماند بنابران ملتمس می گردد تعلقه با سواره دو روگی
همگی حیل و جمعدار و تشخیص سال تمام این تعلقه شصت هزار روپیه از قدیم الایام معمول
سر الحال بواقعات ربایک لک و پنجاه هزار روپیه به جمعداری و آبادی
زمان نیستی و قرض گوسائین و افغانان و ساهوکاران کاروان و غیر از رسم
نظر بر حیثیت و اعتبار خود سلسله سرانجام وجه تشخیص سال بالفرق یکساله کم و زیاد
از عهده اقساط مکار عاید حیاحت از دو سال که بارش باران بالکل منعدم
و تحصیل املاک و الی تخفیف تعلقه چون این تعلقه ضمیمه محالات سرکار عهدیک
بود از حین که عهده اقتدار تخفیف تشخیص تعلقه بدستور محالات عهدیک
بایستی نشد مرا از آن کاری می برایه تعلقه با طمع و توقع میراث غرض و زرها
مبلغ خطیر گرفتی حاصلی در رعایا باقی نمانده و درمی از آن تعلقه بقوت یک روزه
میسر نی از این سالها این غلام مدعو چون اهل روزگار معاش خود را در سرانجام
جهات ده پنج لک روپیه اماکن تعلقه عهدیک بسر می بردند کس
متقبل نمی شد و جمعه صورت حال خانه زاد موعد بکرور شده مزاج کرم را بود حالی

را از سر برداخت این معتقد بی ریا معتبر کردانیده پنجاه سوار با دستک بوده یکصد
و منصب او و نیز برین بیفزایند غلام مستحق این امر بوده امیدوار فضل و کرم کار ان
راه الطاف و غریب نوازی و مسکین پروری نظر بر جمیع احوال این
ذره حقیر نموده بیش ازانچه بکار سوران از حد بیشتر است بجا نیاورند رعایت
سوداران سرفراز فرمایند مهر سعادت درخشیده فیض اند و در جناب است
شده حالیه فیض والاخوام رسانید امیدوار فضل و کرم که متحمل بحال او
مبذول افتد ـ

ایضاً

عبدالقادر نامی که از مدت مدیدی ازین امر جلیل القدر راست
کرد و درخواست سامان کرده بلا تامل و اهمال مهیا نمود و جانب نائش بگذشت
چون از مبادی سه و چهار سال آثار قحط و وبا و غلا بوقوع پیوست طلبی کثیر از هر صنف
فرو رفتند که مصداق این معنی بیدبیش نماند بجای حدت در روبی که اوداتن
سوزانید یافت هر دو فصل آبی و تابی از ره نگذرد بی آبی ساکنان اجابان قبیل فرنجی
بر روی کار آمد این کارخانه بیند دهقانان تعلق از زراعت آمدن مردم کار بسیار دارد کسانی
که در سایر دیهات تعلقه مقیم اند تسلیم عبدالقادر ساخت اظهار نامه
اینکه تا صد و دو صد نفر کس مجتمع نشود که بر آید کار به سلسل استعجال ناممکن است
درین امر اسلام بیش متعذر اگر احکام بنام تعلقه داران نواحی قرب و جوار در
در سال او با ان اشراف صدور یابد عین مقصود خواهد بود درین هنگامی که فدوی
مدام از دولت حضور بهره ور بود آنچه که از برکت انقلاب عدم مسکر داده

کولاس سکنه رعایای تعلقه گذشته و تا دادن مبلغ خطیر اظهر من الشمس است و در آن تطاول اطراف
در موضع [illegible] جاگیر خود جای داده کمر مردم ارزوی قایم البته ترکیب خون ریزی و
غارتگری در دیهات داشت در عهد دولت و زمان معدلت حضرت پادشاه
سکندر جاه خلد الله ملکه و دولته وزارت وزیر صاحب تدبیر امیر عادل بر عالم
بهادر به عهده انتظام [illegible] سایه خلق الله در میان اعدا [illegible] شده بوده و ظالمان زار و فرموده -

بیت

[illegible] نمی سوزد آتش جدید   هم آهو همی [illegible] از شیر سیر

از بی [illegible] سپه کار [illegible] کار افعال شنیع و [illegible] رسد رعایا الاجابه شده
و [illegible] از جهان جاشت

بیت

نظام پادشاه این باید   تا در آن کار رونق افزاید
ور کند جانب خیانت او   ملک ویران شود ز شومی او

از این نوع کمر بندد و [illegible] رعایای [illegible] در دیهات تا آنکه تلافی [illegible]
اعمال این ظالم مظلوم سیرت [illegible] وجه تنخواه [illegible]
و حفظ [illegible] و انضباط این [illegible] صورت [illegible] است از آنجا که طبع [illegible]
و [illegible] لطیف آن [illegible] روزگار [illegible] بحر محیط است
و در [illegible] رستی [illegible] بی عدیل بوده بحال [illegible] ضعفا [illegible] حال رعایا.

بیت

نکو [illegible] باید تلافی   احسان [illegible] کن بکار تو باید

بهار جمعیت و کامرانی از دریعارب باد بحول الله ذکره.

ایضاً از راے معز

نوازش نامهٔ فیض شمار در باب اعانت والد اوامیر فخر الدین دیسمکهٔ قصبه ونرار بجلبنده سکاکرلاس صوبهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد و دستگیر گردن راها بعد کار از مدت دراز نا مزد و متصرف وطن دیسمکی بر بود است بفحوای چو دار شکار شرف ورود بخشیده کلاه عرب وافتاد این فدوی خاکسار را العبوس مسابقه خلایق بر مظاهر قدرت ایزدی و لمعای الطاف خداوندی زبان لب سپاس و ثنا گشودند لطف بسوی عالم خاک از نظر کند از سعود سارند بدرقه خود کند اکثر اعظمت نگاه نیست زیرا که من خاتیش خاک زیر کند غلام پرور شامه جناب کرامت انتساب است اطاعت و انقیاد امر جلیل القدر رانخر و مباهات خود سند از ان شاء الله تعالی در هر امری که باعث عمل و حل آن سر سعادت کشش و عزای لبقی کوته اندیش خواهد بود و از ده لخواه سرانجام نخواهد رفت

ایضاً

برخوردار سعادت اطوار بهتر از جان طولعمره مدت مدید است که از وصول راحت شمول نامهٔ خیریت آمود مسرت سنج نگشته لازم که بوار ه نویسان حالات باشند و در تنظیم نسق وامعذ در سعی جمیل بکار برند و اوقات گرامی خود را بصحبت نگذارند که ایزد تعالی در نفس علت انکتاب کمالات

دهول غفلت را در صغر سن قرار داده پس مانده کر اهتمام کتب عالمگیرنامه و انوار سهیل
دارا لفضل و طغرا و امثال آن که باعث حصول جواهر زواهر هوش و عقل و استعداد
لعل و زبرجد نکات ارباب هنر و فضل است بو اتفی نمایند الفضل الی کتابها
نسخ گرانبها از قسم شرف نامه بدری و سحری و طغرا و عالمگیرنامه و انوار الفضل
و ابوسعید و چهار عنصر و یوسف زلیخا و ظهوری و کلید ... تاج الانشا و روضة الصفا و گلستان
و بوستان و دیوان حافظ و اکبرنامه و جهانگیرنامه و نگارستان و منشآت
نیز تحفة السعادت و فرهنگها شی قسم مورد الفضلا و کنز اللغات و کشف اللغات
و منشی و الانشا بیدل و دیگر رقعات نشان بیدل و غیره موجود و مهیا اگر
برین کار همت بجا فهم و ذکا در اسرع اوقات و اقرب ساعات
بپایه بلند و مدارج ارجمند خواهد رسید و به صفات حمیده موصوف
خواهد بود چند اجزاست اوراق و بیرون نصاب آمد خود از برای شناگان نسخه
و فرهنگ نادر العصر هم مهیا است و رای کار عربی یکهزار قطعه و روانه تصنیف افقر
درین روزگار را مصابا مداد به ارکان خود نوشته محول القدر عزیز القدر را ای
انداست گشته منجملان هر چه که مرغوب طبع باشد با ایشان العین طلب دارند
و مطالعه سازند و خط نستعلیق را از دست ندهند. برخوردار ... را و بسم که
بر ... شما است با خود موافق سازند که علم بی بحث ... بدست نمی افتد
شب و روز تابع رضای برادر عزیز القدر گویند ... و طول عمر بودن از عمر عزیز خود
برخوردار نشست و خورشید خاطر انجم ... شمردن ... چه نگار ... بود

ایضاً از راے

شد که از راه لطف و کرم مرسول بود لیز رالقدر و نیک شیرازه بسط او افتاد و زمان ایشان
مسموع کرده که بجز دیگر رای سوس دل سای کلاه ریاست برسر نهد طلب نماید سند
بوجود می آید شکر الهی بجا آورده چون سال مرحمت القدر داران مشیر امارهالی و مال امیدواران
کام جوی است هراینه برادر خواهد رسانید رفت که نامه نامی رای مرزا ابوالطلب بنده
بنام راجه صاحب قبله خداوند نعمت وارد شود که سواری والده‌ال همراه راده با بنگ سنگ
رسانیده‌اند خود رخصت می توانند ساخت زیراکه لزاید احسان ایشان
لسعی گذشته مابین والد و پیشکش لکاسی ورود راسمی رسید و گاه مقصود نسبت
آن مشغول است که انتظام رامن حسن جلوه نما کرده درجه جواب نامه جواب است بکار
و در ماه قدیم حسن سازند که بعد رسیدن انجا سوال و جواب مختلف دارد

ایضاً از راے موصوف

الحمدلله که بانصال واجب سنت رادری جود و لطف آن کان کرم تا قریب
دو سال از والده زمان زنده و محفوظ اند لیکن از کشمکش سواران و خلل گوناگون
نان نه گو نیک آمده نزدیک است که از بجم انکار راندیت رسی آسمان
سیر طایر روح از قفس عنصری : پرد : آنند مرا امید از طلق دارد نگاه من جمع هم دست وا
میزند و از معامله دنیا غافل نمی باشد تدبیر : برمع محمدالبقا یاسی سال حال ۱۲۱۲ فصلی
لشتان سال آینده سنه ۱۲۱۳ فصلی بخاطر رده یافته که تعویق سیاه داخل دفتر

شکار کرده بهمین دستور از مقدمه تعلق ادوره و بکفول انواع کلی باید رام بشن سنگه را بگرای
خدمت روانه ساخته که از راه سرجال متفق اللفظ والمعنی گشته از روی فیوض
سال و در انجام بقیه زر سال حال بر داشته و بریان استقبال بر همین امن بر عمل باشد
و از دست تطاول زوران سرسال نجات یابد این معنی پسند طبع مشکل پسند گردد و
بالای زر این موافق آنچه باتفاق رام سرجال متوجه این اراده تخلیص رام سرجال نت
ساختن راست نابیده بر داشته شود تا هیچ وقت مطابق ابعاد عده
شتر که حکم سامی اعلی وارد خواهد برد داشت و تحمل بار گران قرض
و حرمت دو گسسته خواهد گشت اگر بایمن همت بلند و
نظرت ارجمند در همونی بخت بدین مهجور الحدث نقش مدعا
درست نشست گویا حیات تازه از خدمت زیاده چه تصدیع دهد

ایضاً از راے

زیب جناب کرامت مآب قبله ارباب عقیدت و دیار کعبه اصحاب
حقیقت و مجاز دیده افروز دانش بینش برات حقیقت سماے آفرینش
مجمع بحرین ظهور و بطون نگاه [illegible] منضبط صفوت ساغر بخرد به
وجد ب [illegible] مشاهده لطایف غیبی مظهر انوار لاریبی والا درجه سمای معارف
مهر سپهر مکاشفه حضرت مخدومی اکرمی اعظمی پیوسته سعادت بخش
نامه مقبول واثق الاعتقاد و صدیق جنیش مخلصان کامل الاخلاص سر لطافت
رونق کار کحل الجواهر دیده اعتبار یاد خاک نشین کوی مجد را اعتبار و در حد پیماے بهجت
دانسته به تقبیل ارادت و ورود سجده عقیدت درج حاشیه آستان

تحصیل فیض منزل کرده و فهم ربانی مبسوط و ارادت ستانیست میرساند که موجب خاص فیض افضال
آنحضرت و اسباب جمعیت زیاده و ابواب صحف گشاده است اما
انوار الهی که باطن اند و مواطن از عیان دولت حضور مجمع السرور اشتغال دارد
کجا طاقت زبان و دهان قلم است که شمه ازان در حیز حرف و بیان
تواند در آورد که آتش دردی و شعله و حس مغز بکرد و کر لقطرات امطار فضل و کرم
و زلال چشمه فیض و نعم الهی نزف ادراک ملاومت کیمیا نسبت
که موجب سعادت جاودانی و کمالات دو جهانیست الطفا بذر
دشت و روز از درگاه هادی مطلق مسالیست مینماید که آن رهنمای بخشش گم گشتگان
تیه تعب لا دنیگاه بجهت تکمیل باتصال جاده بیابانی آفاق و افادت وارد

ایضا از راے موصوف

مفاوضه گرامی مسعود عدم شکایت نظر نیاز نامحابات که این عز محکم راه جبره افروز
وصول کرده ابواب بهجت شادکامی بر روی دل درد مندان این روز دل افروز
گشوده تخلص ظاهر و باطن سبیل و ضمایر الهام هر دادری و ذکر جلال لطایف
خرام در خوبهای سامی نموده ولی باشد منجوا گشت بعد فراغ از آمده ادرور دفتر
کیفیت حال خیر ازان حال خود را العرض میان ده آرد مقارن این حال صحائف
شرایف علی التواتر و توارد موصوف میشد که برجاع استعجال خادم
تعلق مزوبه کرده حسب الایمای آن محسن بان حدود عبور کرده معاینه نمود که
مجمع معابی و بیابان نشر و جمیع کار را اشر و تاب دشت گذارد. محل بلقیاد

الا فضل الهی چند معادن بود که از بارش باران آب در همه تالاب رسیده شکر
پروردگار بجا آورده باطنیان و لتشفی بالاکلام سایر مردم عال و اهل حرفه را بقول و عهد
طلب داشته بکار و کسب هر کدام نصب گردانید که در زراعت و حرفت خود اصول را
در سر گرم باشند بعد دریافت کوائف جمع و اصلاحاتی که در مدنی آن محلات و وضع وصول
جمع هفت هزار و نهصد و شصت و شش روپیه ناشیه یازدهم شهر ربیع الثانی
بمقابله در تشخیص سال تمام سنه هفتاد و شش هزار و پانصد و سی و پنج روپیه جبار از شته ۱۲۱۰
باقی مانده بود بیست و هشت و پانصد هزار و شصت و هشت روپیه سوم ماه معاودت
نمودند شان آن را بماره محصول آن محال و چند بطریق استقراض بجانب آنجا داده
نقول آن ملفوف که مشهور و منبر ضبط نمبر کرده در انتظام این مهام حیلت بود
قبول ساخته و روز بوقوع نمی پیوست لیکن چه گویم که [illegible] در هیچ
امری قادر نبوده و آنکه رفته رفته کلک [illegible] سلک شده بود که تاکید چند بر تمام
مزارعان و مدار ستوار [illegible] و [illegible] سکنان و دیگر تعلقات تحریر [illegible] که
هوس شیطانی و نفس اماره در سر ایشان مرتسم گشته سخنان ناصح و نصیحات
واعظ کی در گوش حالی آن نمود و آن ضلالت [illegible] که تخریب و تاراج [illegible]
هر نوع [illegible] میکرد و دیگر آنکه [illegible] سزای افعال خود رسید تا [illegible]
که [illegible] شواست [illegible] الواحد [illegible] شکار [illegible] بختان [illegible]
که دیگر [illegible] محالات که چند [illegible] خواهد بست [illegible]
همراه [illegible] اصحاب غرض و ارباب اغراض [illegible]
کرده اندیشان [illegible] بالله والشرور انفسهم [illegible] ایشان [illegible]

و از تقابل آن قلعه‌داران دیگر چه غرض از مناسبت و مواسب این قسم مردم
بی دیانت لا یحب ... بعضی کسی نزد که از منتسبان آنجا بوده باشد در هنگامه
انقلاب زمین و زمان کرده بود دوستدار که وگرد در عیب خود ما جگری
نداده مقتضای فرط دولتخواهی و درستی نیت و حسن عقیدت که باعث
شود و بهبود حال و مال فدویان سعادت کیش است در ظل رأفت
حضرت قدر قدرت ید الله تعالی ظلاله قدم ثابت فشرده دم از استقلال
میزد کسی را یارای آن نه بود که تو بر دیگر انگشت نما کرد و اکنون ظلال اشتیاق
منقلب نشان بندگان عالی متعالی دعایت و مکرمت نواب عالی
نواب اسطرجاه بیا در مرد افضال بر مفارق بندگان دور و نزدیک
شمول و ممدود است الراجی فقیر را به ثبت السعدیه منسوب سازد
مضایقه نیست خدای کریم دارا و بینا تماشای نیازمند الفت که
بیشتر از سابق بر نهج قویم الفت و مسلک مستقیم مطاعت و عقیده علیه راسخ
و ثابت قدم باشد هرگاه طلب ایزدی خاطر خواه اکنون خاطر اشرف
اقدس بهادران بوده بر لیغی تقید باید با اوزا نشانه والا لیمی خبر حول برود از خاطر
اشرف دو ملکی بحر کرم شرف قدوم بخشد انشاء الله تعالی بلا تعلل
و تعویق بیک نگر سعادت اندوز حضور فیض گنجور میشود خاطر شریف از داعیه
این دوران مطمئن باید و رشته چشمداشت از آن کان مروت الفت که عهد
زمان استقبال میان [illegible] نظم را از هوا نگاه و این وادی دور از مناسب
و معطوف باشد از التفات گنجینه هر حال و ذره قسمان شفقت

و هر جنس سامی دارد وعده زر را بر انقطاع زبان سال حال است یکام کم دخیس
ازان مقتضی گردد متوقع عفو و انعام معطی آمال از موهبت الملک و هو الکه روزیه سوداران
دیوانیان باد و هر زالکه متفرقا و صرف شد امکاران سودان در گذشت از سرا
التفات کنند نقصان شکار است ازان چه نمود دید وجه لطف داد و رفت
کاشت و ترود سال آینده همین است در بدل نعمت و مسالمت
زمست بیگاه زیاده از وعده امسال امر سال نه شکار عاید میشود و احوال
محالات انتظام یابد و رعایا شاکر و خشنود گردند و زبان به دعا مالک شوند
لطف عموا اصلاتی متعلق سم رسول خدمت است ملاحظه فرمایند
چنانکه تخم نیکی کاشتند ثمره آن محمود العاقبت خواهند شد و یقین متصور که
ضایع نخواهد شد و تاریخ نیکنامی صاحب به صفحات روزگار بخندد و مخلد خواهد ماند
تا دم زندگیست و این احسانها فراموش نخواهد کرد و بیده مادر ریاد دران
خود را الوگر و داع خوانده بحفظ ابرو و صیانت نفس تا موی خود را کنف حمایت
آن مهربان جاگیر گشت پاس حرمت و حرمت ملحوظ نظر و دید گرد و شکر
خواهد ورشت رفت و توقع آنست که جواره نیام مژده اسنی میرسد
افزاید نقد باطن را العارت ابد و طراوت مرد و غنچه زیاده حبیب شادمانی باد

ایضاً از رای مغز

در باد رسم کلاے و غیره متعلقه باسوازه نگاشته کلک جواهر سلک شده
بود بنده بیش لذ شرف ایمائے آن معدن لطف و احسان
گرفته متعلق مسئول آن را رکن الدین طغیان آب راه چند لعل

طاری ساخته عمل فعل را رجوع کرد و خان مذکور بنفس نفیس خود و اتفاق کار پرداز ان

نواحی گشته و به ... بی فرق نموده بضبط اشجار و ملاحظه انچه کل ثمره محصول ... که

... سوم ... و ... خام باشد بجا آورده در منصوره ...

گردید ... بعضی برعرض که توان در شست در میان نمانده خیرخواه را توقع کلی که بست

از الطاف و اعطاف قدیم آن بحر کرم و دریای فیض اتم است

... ... بی هزار و دو هزار روپیه ... ال استکار خیال ... اند

بیت

دست زن در ذیل صاحب دولتی   تا ز اکرامش بیابی نعمتی

زیاده بعد

ایضا از رای موصوف

التفات نامه ... مشعر بر وقوع احتمال و اعطال در اعداد مبلغ چهار هزار روپیه

برانماید ... که میعاد ده روز داشت نیز ... روز گذشته و صورت

عدم توقع و اعتبار وصول زر در سال حال در آئینه ضمیر ... میگردد و چهره افروز

وصول گشته و ابواب طرب و سرور و اسباب فرح و حضور بر روی

خلاص ... گشوده ... مسند ... و انکشاف ... امانت ... هر

عقده ... نشستند ... صاحب نعمتی با دل والا گهر گرامی قدر در مقام

اخلاص ... در ... حق تقدیم ... رسم وفا و اظهار مراتب صدق و صفا ... که

مخالف ... دوستی ... و ... وجهها باشد لهذا ... ده

حضور ... یگانه آفاق که دریای جود و کرم اند و ... داستان حاتم طائی در عهد

بدل و زوال آن عدیم المثال از صفحه روزگار سطوری گشته چه جای گنجایش اسمعی نوشته
باشد که خلاف مرضی شریف و تغییر نیت و تبدیل اوضاع و اختلاط خود راه
ده چون مقدمه مال است در معاملات دنیا و داد و ستد زرها براینده ایامی محدود
بهم و بیش وعده بظهور می پیوندد و در جا صادق و امل واثق که با جمال آن سرنوشت
خود معاملت جمیع را از دست نخواهد داد و دوستدار هم اصلاً و قطعاً گله
نخواهد گذاشت در سال گذشته سنه ۱۲ فصلی که اصل کمالیش که بود باید وضع
معلوم نشد بندی به معرض وصول در آمده و در سال حال سنه ۱۲ فصلی انچه
از مخلص سر اوائل نگارش شده اگرچه احتیاج تقریر آن رود غرض از بنده
در سبیل و سرانجام زرها قصوری راه نخواهد یافت او ان غریبست
یاد بود و بیکو شان سالم مبلغ از مقدمان دیات داده منجمله ان قریب
و هشتصد روپیه بایشان عاید شده قدری که باقی مانده باشد رسیده
است یا نرسیده معلوم نیست که داماجدت آن یا نزده خود نگاهداشته
باید بخواهد از ان سامی رسانیده یا نمودهست ارسال کرده فرد وصول زر به دوستی
روزنامچه دفتر ملفوف است راسا معدیه هم یاد داشتن
نوشته داده از ان درج خواهد شد انشاءالله تعالی در اطلاع وجه مواد
رانیده اند که فرصتی باید با نجاشی زرها صورت خواهد بست عنقریب
از جهات متعلقه مرزوره فراغ یافته به سواره نایزی شود به تیر زرها
بهر طریق که اتفاق افتد تعجیل خواهد آمد لولاک عملی اعمال دوستان را
به نشجات مکاف معاوضات نکنند در بان واینه امام.

ایضاً از رائے موصوف

نوازش‌نامه والا مشعر بر آنکه حسب سلطان برای [illegible] مبلغ سی و شش هزار
روپیه موجب احکام محمود تحویل ماه‌ها بجای خرج خوراک گاوان فیلخانه و کارخانه جب
شکار تحویل راجه رگهونات خود بری النعابت آخر صفر سنه ۱۲۱۹ فصلی نزد آن رفعت پناه
رسیده اتفاقاً داشتند منجمله مبلغ مزبور دو ده هزار روپیه موجب
دستاویز به وعده پانزدهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۱۸ هجری [illegible]
دانسته [illegible] رقم سلطان بعد از انقضای وعده پانزدهم تقاضا از [illegible]
نموده تا بع رفتن خانه شده [illegible] مذکور بوقت شام قریب دو صد نفر
پیاده بتقریب سلام طلبیده سلطان را گفت که برخاسته بروند
درین ضمن و بحث دو نفر سلطان زخمی شدند و [illegible] برخاسته
[illegible] رسیدند باعث تعجب کرده [illegible] انکار [illegible]
[illegible] ساخته [illegible] همراه داده روانه حضور ساخته تا دریافت شود
و سی و شش هزار روپیه که بعده آن بعد وصول مبلغ مزبور تشخیص خواهد
داد آینده احتیاط باید داشت که چنین حرکات از تنخواه داران عمل
[illegible] شرف [illegible] بخشیده [illegible] گردانند بسلام [illegible] خطاب
[illegible] است [illegible] مرتکب [illegible] افعال کرامت
[illegible] مرتب [illegible] عرض حضور گردانیده [illegible]
و کذب صریح است [illegible] گشت [illegible] بنظر حضرت معدلت

پذیرد روس وحسن کار این جماعه خبیث طینت بهر محال که برسر کار تعین می شوند
از اینکه بیباکی انشنیده و دست از ایذا و اذیت رعایا و هراسی موارضع
باز نمیدارند تا آنسی و چهل تخمیس پیلبانان معه پیلها و گاوان بموجب تنخواه سابق
راجه چندر آباد پایا در دواشی سری پت رام ایسر راجه بسرام
در معه با سواره سکونت اختیار کرده وبارها بر بسر وعده حاضر آمده وجه تنخواه خود را
بی از انکه فیوض تسلیم نمایند دیگر قسمت فدوی از مهابت حال استرضای
خاطر بر همه را به به هر متقدم باشد هرزه رفق وحسن سلوک خود قصوری
بوجود نیاورده خون خبر عدم انضباط احوال تعلقه ره خورده حکمی از سرکار وفات تمنا کنانم
استماع افتاد بنگلور غریب با انتظام مهام الحدود بالوحدت را بجای
او نصب کرده ده ورد ده هزار روپیه که فاتیه آخر صفر از روی
اجواران مردم طلبی می بر آید داده برطبق نوشتجات علی الاتصال
برای سری پت رام حرکت از با سواره خود روزی بجمیع پیلبانان
ابوحدت را از صبح تا شام در همه وسیع گرمی تشنه و گرسنه ایستاده
از قعود و قیام باز داشتند و زبان بفحش و درشت گشاده می خواستند که
کشان کشان بمنزل خود برده ولهذا اسیا ایشان عقابی همین گرفتار سازند
بمدت مذبور ابرو طلب بود با ندیشه عواقب امور از خیر دستی بایستگی
خود را جمع کرده بجای پرده قامتی از نشیمن خود برخاسته اندرون گشتی بر حیث
دروازه را بروی ایشان مسدود ساخت طایفه پیلبانان اگر همچنان
بر در می نشیند بحکم الهی دو اتفی مسند چون سرشت آنها مقتضی فتن و فساد بود

کمر بخلاف بسته از هر خانه فراهم آوردن احجار از سنگ و سکتن و شکستن دروازه
گذهی و رتبه او مطلقاً سواری چارانه و اسب درام و اس ساهوکاران حیدرآباد که بنا بر
استقبال الیه بر شده بیانجا فرود آمده بود اشتعال نمودند غوغائی عظیم
میان کسان ساهوان و عقلان بلند شده عمده اهالی دیده تماشابین
از چهار طرف ایستاده تا ساعتی بخیال سنگ اندازی و چوب سازی
پرداخته بیچ چند از بالای برج و تاره گذهی می دیدند بعد از آن از دروازه
دیده گذشته او سکن خوانش می خواهند در اثنای راه پیاده تنگ دره را دیده که
از دهی به باسواره بیرسید فی القدر پرستش رنجیدان خواهان در مضون یراق
طاق بود شمشیر از بغل کشیده زخمی چند و بار یک بر دیوار نیرنگی از آنها
رسانیده راه خود پیش گرفت با در آبادی باسواره مستعد بر جاسوس بند
از سبب مجال آنها راه یافت و زهر احتمال معنی مگر آنکه به عدد ملحق شد
سایر سه بندی نگاه داشت غلام باد و صد کس از آن جمله صد نفر
در مرافقت فدوی دستی و چهار کس بر دروازه گذهی و چاد و لود دیه دتم
بطلب و تحصیل زر با همین بیچاره بالابندست راه و عده ها در کجا گو رسیم
سلام وقت شام طلبیده زخمی به علماان رسانده دستی و شش
هزار روپیه باقی در تنخواه آنها کجا است که بعد از آن عده ها پیش راجه
رگهوناتهه داس ارسال داده فرد جمع اصلاحی تنخواه ایشان ملفوف
عرضی است از نظر مبارک خواهد گذشت اگر از ساهوان حیدرآباد
استفسار نمود آنچه حق است بی کم و کاست بعرض خواهند رسانید سواران

ملازم شکار فرستاده راجه موصوف بهادر و همو باشد از ده دیگر و ضع و شرایف
در همو ری باسوار و مافر و شاه زیاده حیه

ایضاً از راے مغز

قبل ازین عریضه نیاز مشعر حقیقت حال اطلاع جناب کرامت انتساب باشد
بود از قسط فصل ... گذشته باشد در شوال ... نایب را اعاده قسط اول
تعلقه راه از ... آباد روانه نمود اطلاع است از عرضی راجه
اندروقت بهادر روشن خواهد شد راجه اندروقت بهادر را ...
و طلب ... خطے بالنقل ... والاگهر نام راجه مزبور در باب
تعین صد سوار صادر شده بود ... نموده مجرد ملاحظه آن بکمال ... اول ...
است از ... رسیدن تعلقه شب و روز به تنظیم اموری که
بوده و این صد سوار که تعین می شوند ... خواهد ماند و نه جان زاده ...
... بهادر بسبب عدم بودن غلام در تعلقه از راه با عاقبت اندیش
و مروت رعایا و تقاضا ... خود کار شکار ابتر ساخت ...
راجه مذکور را همراه گرفته در حضوری آورده و التماس حقیقت حال
میمون حال خواهد گفت که فلانے ... غلام کوچ کرده ...
و از شکار را در ... انداخت بخوف اثبات این سخن ...
... ازان ... باز مانده در اصلاح کار است تعلقه و گرداوری ... شکار
شب و روز در خواب و خور ... گوارا نداشته مقید ... گرم
خدا شاهد حال و قسم قدم مبارک است که تقریر اخیر ... ازو ...

بجا نه طلبی است تملک عالی خواهد بود که از چنین اندیشه با وجود بذل مرحمت و اقبار
قصوری در سبیل زر شکار نماید اگر نظر بر تعاقب قطع دو سه ساله راجه سدا سیو دیو
بهادر شده و بحال تعلقه داران سازد موجب انتشار رعایا میگردد و علام
سرکار تعمیر بنده آنحضرت خود او رو برد انداز مید شفاعت و مهلت است انشاء الله تعالی
در صورتیکه بوده دوازده قسط اینها با انجانیها بدو از اینده هم متواتر زر اقساط میرساند و قرار
تعین شده آمده بر سینه می نشیند قریب و هم زر ان نمینمایند راجه اندر دت بهادر
مطیع فرمان حضرت اند بر صدد حسکم حضور محال ان بذارند که صد سوار را تعیین
نسازند ایشان از عراب نوفده و درستی کار راستی غلام کلانی نیست
هر چند غلام که کار است از خانه زادان موروثی انتخاب لشکر
حسن پرورش در اصلاح حال فدوی از حضور نجل آید نام نشان غلام ناممکن
است گفته راستدعای سفارش بنام راجه اندر دت بهادر در خود نداد
راجیسر راو بهادر نموده قرار داده حضور بزور راکه اندردت بهادر حاضر باشد
در اثنای راه خطوط تعلقه داران بمعنی بر وقوع هنگامه غارت سعادت سبیل
گرفت نظر بر ایمای محالات و لغمان زر شکار و از تعلقه شد
در اودیه محال اکثر رد بر وسی آنحضرت ارا کرده بالا بالا بکرای طریق تعلقه کرده
بدین معنی صریح تعمیر راجه راجیسر راو بهادر است اگر حکم شود بعد داخل نمودن
قسط دوم نزد راجه اندردت بهادر حاضر خواهد شد

ایضاً از راسے مذکور۔

بجنبش ازین طرف اغیال سے حقیقت حال ارسال خطاب علی باب باشد

بود اعلیکه از نظر مهر نظر گذشته باشد و دو خیوالاراجه اندر و نت سیاه و با وجود
بودن سواره با برز نشانات حکم تعین تا بر وصول دستخطهای لاث مید گ دفعه
صادر شده نظر نموده راجه مسطور و این خانه زاد عقیدت قرار حضرت بر جواهر عالی اعتقاد
پیوسته چکیس بالای آن است که درین مقدمه ها سرکار خود گیر
تحمیس شود ان سه فوج هزار سوار شمرده عذار اعطا اربوسه
خود خواهد شد روز بسیاری تعلقه تنظیم امور این حد سوار که تعین میشوند
حرف ارشاد بر عدی غلام گذشت حال اصلا در قالب ای ثبات خواهد
آن فرو راجه لسیو پتی بجاوه و غیب فدوی از هنگام عزیمت جانب انگلند ل
و در کل و غیره اربابان معاودت مید گ کار که از اراده از مروت و حید
از تغافل و حیرت از دم طلوع خود که هر حفظ از عاقبت اندیشی دعا
انز ساخته وقت بودن حضور شده از حالات مذکوره بعرض رسانید و آنچه که
ارشاد و هدایت نماید در زمان رخصت انصراف تعلق شرف
اصدار یافته آن را چون آینه روبرو کار داده زبان واده یک لحه از فکر اصلاح کارها
غافل نیست روز افزون نصیحت راجه لسیو پتی قسمی که اد مقصود
شود عزت و اعتبار درین سرا سر که بعمل آمده از ان جناب امده
است شاید درین نوبت لذارسائی راجه مسطور و آمدن خود بعد یک سال
باین محال بدولت خواهد کشید و این تقصیر را که با وجود رجحان آورده مریخ از
مدارج حضور حت فراز کرده شده ز استحقاق عرض و معروض مهلت
زمان تا آخر ماه و اده و به استدعای سفارش حفظ ابروی خود تمام

راجه اندرونت بهادر بعنایت الهی بنده خود و از خانه زادان موروثی خوانده بیشتر از ان در پیشان و از آن مشمول عواطف بی پایان گشته تا زیست قدر عنایت و قواعد شناسی کبری را فراموش نخواهد کرد و زر قسط ما بقی بتکاریم انشاء الله تعالی در اقبال مهلت آخر ماه و زر اقساط مستقبل بی طور حیله علیه شمار ساز و اندیشه حضرت خود در عوض جرایم این گستاخ را بعد بر از این درین امر به راجه اندرونت بهادر تاکید رانده والسلام.

بیت

من نگویم که لطف و احسان کن بنده ام هرچه بایدت آن کن

لیکن زر قسط اول در جیب راجه بهادر براجه عزیز رسانید و بیاسی زر قسط دوم نیز تاکید بس نموده من الوجوه در سر انجام زر ما و تقدیم مراسم عنایت حضور محمود تصاحب زیاده حد ادب.

ایضاً بنواب میر عالم بهادر

بر ضمیر مهر تنویر ظاهر و باهر که در سوالف سنوات بعهد تعلقه منصب هزار روپیه ورثت بمرور ایام از بی التفاتی حکام با ضابطه سال بسال مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه گشته ارتفاع محال برقم تعهد اتفاق نمود هر چند که از فروش فیل و اسپ و رخت اسباب خانه و قرضه افغانان و مهاجنان و کوساتیان و غیر ذلک در عوض تعلقه سرکار ادا کرده ساخت و خانه هنوز شصت هزار روپیه از وقوع امساک باران لیساد کمی طلق از هر صنف درین مدت سه سال که قحط و وبا و غلای عظیم روی نموده بود از غایت گرسنگی رحلت کرده نقد الوقت

نیان دیار حسب محتاج و دواب از قلت کاه و آب رهنورد دست تلف و سقط شده
طرق استقرار حسب تعاقب پذیرفت قرضداران بنا بر خواست وجه وام خود سخت
متقاضی اند چند شب و روز در بلاے کشمکش این طایفه قرضداران ناچار و دامن
گرفتار است راه نجاتے از هیچ سو ملحوظ نمیگردد در حال بفضل خداوندی ازین بحر تلاطم
بساحل عاقبت نتوان رسید عاطفی در عهد معدلت و مکرمت آن معدن مروت
اسمی القاب [illegible] نوشیروان عادل [illegible] گذشته
مراتب شکر و ثناے آفریدگار بجا آورده می آید مگر این ذره بمقتضای عدل و کرم
و عنایت حضرت است

ایضاً بنواب ارسطوجاه بهادر

ارشادے که در استفاده حضور والا بنام مهاراجه راجه سندراسیو ریولی نیتا پیر
از وفور تفضلات عالی و مراسلے انگاشت هر روز مرهم لکار بفضل الهی و حسن تقابل
و عنایات آن قبله و جا نے برور صورت التیام خواهد گرفت موضع کوکند
مدت سه از دی در وجه تنخواه ... کمپنی بخود ... راجه شطو العمر و تقرر و معمول ملک و دام
کسوار داجه ... و عهد کرده را بر خلاف راستی بعرض رسانید نیز
ملازم شکار بالے جمیع اثاثهاے او را متعقید و محبوس ساخته واتا نه هر کدام متعرض
شد فوز در راه ملعی بسته تا وان مترد و در ای از راجه کمانداده
و ملک شراهی داولیبه راجه ... مقتضاے ... و
کوته اندیش باعث خود بیا ... تعلقه او ل تا ... مال

و اسباب و مواشی سکان را غضب و تاراج نمود چون دهیات اثنا عشر از اضلاع صاحب شکار
و بیر جزو دار از کمترین غلامان جناب عالمتاب نواب از وقوع این قسم امور ظلم
در تعلقه بیر سید بنگام تخم ریزی فصلیات است رعایای بیچاره چه نوع از عهده
سر انجام زراعت خواهند برآمد چنانکه شاه بیگی نامی در قصبه ... داری می باشد
شوق دخل را بجز ستمگری ناظم مورد بر او حقیقی را چه بگوید تا چه و اکس
و دران تعلقه ... در داشت آخر الامر بنصیحت و سر رشته ظلم کشته باشد
سامان مهم انجام و اسباب و اشیای غصب شده و مواشی متفرقه را واری است
بنجاره و بیر ... بطریق هر ساله شکار رعایای بیچاره یافت ازان باز نام آن تعلقه بحرفت
این مرتبه که سر رشته نقش بر داشته است حق تعالی منتقم حقیقی است
در ... عدل و انصاف آنحضرت بدستور سابق سزای ... کردار بیا خواهد
رسید چون یک امانی مقرر که مرتکب این افعال شنیع گشته در تعلقه مشار الیه
تمکین را سزای ... را التماس انصاف خواهد شد و طلب او مورد بکفایت
سلطنت تواند گشت امید دارد از فضل و کرم که رعایا از دست سعدت متعلق
شوند و مواخذه و جزای نمایان اسباب و مواشی ازان گرانان شده در عاجل
آینده موجب عبرت دیگر مفتریان بحر و ... رعایا و آبادی دهیات خواهد بود
زیاده حد ادب

ایضاً بنواب امجد الملک بهادر

بر ضمیر بیجل تنویر بیکو لایح که نهال مراد این ذره صداقت نهاد از ستون دراز بجوبار
التفات خاطر خورشید ناظران قطب فلک عرب و عجم سما ... نشینا

گشته و درینولا که از استسعاد دولت حضور محروم است از تزاید حوادث
زمان و تراکم مخافت دوران چنانچه شرح آن از اقتراح سند طغیان‌ها در شرح ما
رودشش مبرهن خواهد شد امیدوار از فضل و کرم کوبیاس الطاف کرم و ورزت آن
بحر مروت و سخاوت سایه هما پایه آن ارادت دریادل جا یافته به تقدیم
خدمات و نیکوتر دولت مصدر انواع مرحمت و محمود امثال و اقران گردد

ایضاً مضمون رای ونکت راو منشی

الحمد لله که درین زمان میمنت اقتران نوید عطای خلعت حقیقت
الشرائف از پیشگاه حضرت قدر قدرت بندگان عالی متعالی ذات
گرامی درجات رای سروپ ولیاپی سرداری شکار میدک وغیره
محالات کوشش و کردن عاملیان روزگار را جواهر زواهر نشاط و انبساط
گوناگون مالامال ساخت دو کس برادر حقیقت انتصام راجه اندارام
و رای ونکت رام که تعهد اشتغال التعلقه بوده و تنقیح و مواجهه کما عقد
جمع املاک و تسکین قلوب اهل تنخواه سال گذشته با مستعدیان دربار
فیض‌دار رو به طلب فرستنده خیاو سعید آباد تبریک فرستند کنون خاطر
الهام مواطن نواب وکیل المطلق در سلطه جاه بهادر اینکه مادر یافت اندازه و بولا
جام سال التعلقه مزبوران دو جمعه مال صداقت کیش را توقع است دوم
گردنیکه در حضور پرنور باید و داشت اگر حجت ... سامعه مت گند

دفعات طبق تفصیلے دیہاے شان موافق ارشاد رسیدہ شاد و خواطر ہم از انتشار
اجارت مخصوص گشتہ بود و اسباب سطور عامر و دیگر ہم امور متعلقہ خواہند شد
شنیدہ میشود کہ اکثری از طبقات رعایا و جاہا خالی نمود صبح وقریات و بیہا
باندیشہ اسے ہولناک نمدانہ و لقایاے سرکار کہ بر دفعہ دلسایے
نہ بود واجب الادا است جلاوطن گشتند اگر این معنے مقرون التصدیق و شایدہ باشد
سکنہ دان جامہ تعلقہ کہ در حضور اند دستوری یافتہ بر خانج استعمال ارد
استمالت و دلاسات فرقہ ناحقے بادبسای ابن سلام بودہ انبار اسکن بالوہ علیہم
آوردہ بیشتر از بیشتر بمعموری و آبادی تعلقہ با دیہا خواہند بود کار
ساز حقیقی اورا در اخلاق دراے باکس متوفی رالجوان و انصار سلامت با
جمیع دارا و.

ایضاً به ارسطو جاه بهادر

عنایت نامه کرامت ختامه متضمن استطلاع حقیقت نزول باران رحمت
و ترود کشتکاران واس دیہات جاگیرات بر دو جانب فلک رتبت
بعد از مدت امتداد او در رسید از ورد شرف ورود بخشیده
شاد فرمود احوال این ضلع برین نوع کہ رعایاے دیہات نظر با فضال الہی
در ترود زمین کشتکاری و تخم ریزے تا مقدور سعی بکار بردند لیکن از امساک
باد شش کل نگام چون آتش حاجته میشد تخم روه رویدگی آورده بود بکلی
خشک شد رعایا از قلت بگام تانی مردوا بدامن یأس کشیده

بسیار موافق و مستحسن افتاد چنانچه در عرض شش ماه یازده روز که در نزهت آباد کشمیر اوقات
داشتند کمر بپایان منزل فرح زای نشاط افزا از شرف قدوم ارزانی داشته روز هائی
عشرت ابنای گشته بشاه ابر کیف و بادل بریز جهان افاحت و مراسم نیاز و پا انداز
نموده از جواهر و مرصع آلات و جز آن پیشکشهای شایان بنظر انور والد سلیمان مکان
گذرانید و شالامار که از جمله سیرگاههای مشهور کشمیر نظر انظار است در آن ایام اضافت شده
بحسن اهتمام شاه کیوان غلام صورت اتمام یافته بود از بناهای شاهزادگان بوده که
در وقت حضرت جنت مکانی والد شاه بلند اقبال در اثنای سیر دامن کوه پاک کشمیر
بر آن سرزمین دلنشین که از طرف مشرق تالاب دل از جانب مغرب کوه مذکور متعلق
و هر آینکه بقدر سه چهار آسیاب بکمال لطافت و صفا در آن عبور واقع شده و حضرت جنت
مکانی آن محل را قابل تعمیر و ترتیب یافته بشاه بلند اقبال فرموده که اگر در تنظیم
باغی و عمارتی ساخته شود از جاهای خوب روزگار خواهد شد حضرت شاه بلند اقبال چون
طبع اقدس والد بزرگوار را مایل ترتیب آن سرزمین دلنشین یافتند بنا بر آن حسب الخواهش
خاطر مبارک آنحضرت در خدمت طبع دقیقه یاب مخترع و مشتمل ساختن عمارات رفیع
بنیان و طرح انداختن بساتین خلد نشان آن تعمیر و تفصیل شالامار نموده چهار فرموده که
جایاست لطیف مسمی گرد وسط آن حوض لطیف و دو گلزار و در عرض بالاست جنان که
در ترتیب واقع شده عمارت و در دو عمارت موضع بنا نهاده که آب از
میان عمارت گذشته بحوض و آبشار است در آن حوض جریده پنج فواره یکی
از میان و چهار دیگر از چهار گوشه حوض مناسبت داشته و الحکم
فضا جریان شاهی بنایان صاحب سلیقه با یکدست آن عمارت را

فرصتی باتمام رسانیده و بستان طرازان چمن سرای دو جانب خیابان را
بچنارهای رعنا و سروهای سعد [illegible] بیار آراسته و بتوجه حضرت شاه
بلند اقبال آن مکان جنت نشان بوی صفا و زیب یافت که باد خود پسند گلهای
کشمیر که از بوی سبزه و برگ و طراوت گل لاله چشم و چراغ بهشت
[illegible] و تعلیم [illegible] صفاهای ریاض و ریاض بتسلسل جداول و انهار [illegible] نسیم
است [illegible] و فرح بخشی از [illegible] داشت در ایام [illegible] حضرت
جنت مکانی تخلیف حضرت شاه بلند اقبال [illegible] گشته [illegible]
آن [illegible] انبساط تمام حاصل نموده در آن [illegible] چون [illegible]
[illegible] و گشایش [illegible] فرح بخش دلکشا و عمارات عالی باصفا [illegible]
نموده [illegible] اتمام آن را [illegible] مقصود آن [illegible] خاصه شاهی مقرر فرموده
حیاتی حقیقت آن مکان فردوس نشان در مقام خود [illegible] و مدار [illegible] ملک
[illegible] شد حضرت جنت مکانی ابتدا خوبی کشمیر را [illegible] اول [illegible]
دست تا آخر که فصل خزان وقت گل زعفران باشد [illegible] سرسبز [illegible]
به ملازمت [illegible] و [illegible] آن [illegible] فرمان [illegible] شاه [illegible]
دولت [illegible] حضرت [illegible] بیاراید [illegible] گاه [illegible] بکار [illegible]
عمارات عالی بنا نموده به تاریخ بیست و دوم مهر ماه سنه ۱۵ پانزده جلوس اقدس رایت
رجعت مستقر سلطنت را افراشت و در خلال این حال [illegible] عبد الرحیم
[illegible] درگاه والا رسیده [illegible] مقدمه [illegible] موکب جلال از مرکز
خلافت [illegible] فرصت کم فرصتی یافت نقض عهد نموده [illegible]

بست لشکر منصورات آمده نگردید تا عود حضرت جنت مکانی چاره کار و حل آن
عقده دشوار منحصر در توجه رایات نصرت آیت حضرت شاه بلند اقبال بدان صوب
دانسته در پی سر انجام آن امور بسی لشکر فرمان گشت.

وصول مژده فتح قلعه کانگره بمیامن اقبال بیزوال حضرت شاه بلند اقبال و صورت وقوع آن

قبل از نزول موکب اجلال حضرت جنت مکانی بدار السلطنت لاهور در اواسط ماه
آذر سنه پانزده جلوس جهانگیری مژده فتح قلعه کانگره بهجت افزای خاطر ارباب دولت
ابد قرین شده مبشر فتوحات بی اندازه گشت حقیقت این واقعه آنکه چون راجه
بکرماجیت بآن نواحی رسیده بحل مقصد بر بی سعی اطلاع یافت تزلزل در بنیان
شکوه اقبال رحمت افتاده از حوالی بعضان القلعه مرکه میان کوهستان واقع شده در
کمال متانت و استحکام است و از قدیم الایام محل سکون و آرام راجه اسعود آبای
او بوده کشیده از آنجمله جهت ارباب بحقیقت حال مطلع گشت ابا دران فیروزی
نشان ان جلو ریز بود ارباب قلعه مذکور رسانیده از راه دلاوری و سرداری
آن حصن حصین را بر سواری مسخر گردانیده دلیران رزم جو دست بقتل و غارت گشوده
داد کوشش و کشش دادند گردن تیغ شان بجت گرفته تیغ پیکان ما سر زاد و مانان
بر سر و سینه مخالفان باریدن گرفت و ساحت میدان از خون مخاذلان رنگ لاله
ستان گشت.

مثنوی

ز خون گشت روی زمین لاله‌گون   کلاه‌خودها گشت گرداب خون

ز بس خون که در رزم پاشیده بود   زمین همچو روی غزالشیده بود

چنانچه در آن روز قریب هفتصد نفر از کفره فجره به تیغ جهاد غازیان لشکر اسلام
رهگذشته مرحلهٔ بیابان وادی عدم گشته برج ال ... گروه در طریق فرار بیم در
خود را با خیل هلاکت وادار به قلعه نورپور رسانیدند کیفیت آن بنا حضرت جنت مکانی
که قلعه مذکور ساخته شده سالها جمیع ماهوار است راجه باسو پدر راجه در کمال متانت
استحکام بنا نهاده و باسم سامی حضرت جنت مکانی با تمام رسانیده نورپور نام کرده بود
وطن و مسکن ذریات ساخته برج و مستور از صدمهٔ تیر امواج غارت‌زده از آن قلعه نیز قرار نگرفته
روی ضلال به قلعه سر آل که بالاتر از قلعه نورپور است یکی از شعاب جبال شمالی محدود
ولایت راجه جیپال واقع شده و جنگل انبوه دارد آورده و محلا را جدا از این حتی غیر با فضا
شناختند بال همت در عقب آن صید به سر دوره با خیل جهاد آن قلعه‌کشا
خود را پای آن حصار چرخ آثار رسانیده به محاصره و محاربه اشتغال نمودند و قلعه‌بان بی‌خطر
مقهور آن ضلالت پیشه باستظهار متانت حصار برج و باره را استوار کرده طریق حرب
و پیکار سلوک داشتند.

مثنوی

ببستند در روی آن حصار   گشودند بر خود در کارزار

ز رفعت بلندی چو برج آفتاب   درون آمد از روزنت حجاب

رسیدن آن تا به نیل سپهر   باطراف آن قلعه شد چون سپهر

سراپرده فرسود از دست شان   بلندی بدان گونه پیوست شان

و بعد از سه شبانه روز که آتش حرب و پیکار اشتعال داشت نسیم فتح و نصرت
از مهب عنایت ایزدی بر شقه رایات اولیای دولت حضرت شاه جوان
بخت بلند اقبال وزیده آن قلعه مسخر محیط التسخیر درآمده و قریب سه هزار نفر از کفار
در آن جنگ گریبان به چنگ اجل داده پا به دامان عدم کشیده و چندی از
غازیان لشکر اسلام نیز در دادن ثبات نمایان نموده زخمی شدند سورج مل از آنجا نیز
با مردی فراز نجات یافته به راجه جیپال پناه برده راجه بکرماجیت متوجه بورهادیت
نموده آنجا قرار گرفت و قلاع حوالی نورپور را مثل قلعه مارو و تهاری و ... و کهوره سور و حوالی
که هر کدام از آن در تنگی صعب واقع شده و کمال حصانت و استحکام داشت به ضرب
تیغ مفتوح ساخته از آنجا به کوتله که زمین کانگره و نورپور است متوجه گردید آن قلعه را که از سه
طرف به دریا است و در یک طرف آن راهیست در کمال باریکی و صعوبت
و در آن میان راه به سنگ برآمده سورج مل نیز در کمال آنجا متحصن بود محاصره نموده در عرض
سه روز مسخر ساخت و تمام آن ولایت را از تصرف سورج مل و کسان او
برآورده به حیطه ضبط درآورد و سورج مل مقهور که از اصل و نسل و نفس آواره گشته به راجه
جیپال توسل جسته بود به وبال اعمال خویش گرفتار شد و بی اخلاصی و
نمکحرامی او نسبت به بندگان اعلیحضرت شاه بلند اقبال که به وسیله عنایت
آنحضرت مرتبه راجگی و جانشینی پدر یافته بود برق خرمن حیاتش گردید
با وجود به صبر و قرار اعتبار نموده و راجه بکرماجیت به راجه جیپال نوشت که اگر جمیع اموال
و مردم آن برگشته تیره فتاده زوال را نه روز روانه این جانب نسازی عنقریب
از صدمات افواج بحر امواج در ورق هستی را به طوفان حوادث خواهی داد راجه جیپال

آن قبیله متوهم گشته از آسیب سطوت لشکر منصور اندیشه نموده جمیع اموال
سوای فیل و زر و نقد و جنس با وجوه پیشکش لایق و تمامی منسوبان خویش مصحوب برادر خود
بدرگاه فرستاده و در اجمع جمیع آنها را بخدمت حضرت شاه بلند اقبال ارسال
داشت و آن سرگروه نیز دربیان اخلاص کیش گردیده بشهادتش که تسخیر قلعه کانگره
که در آن طلسم سمت بنیاد معروف میداشت با لشکر ظفراثر از کوتله بمحاصره
قلعه کانگره در کوهستان شمالی پنجاب بر فراز کوهی بلند واقع شده و مثل آن حصن
حصینی در کوهستان مذکور بل تمام صوبه پنجاب نیست بیرون قلعه بتخانه عظیم است که
بر وهمی اشتهار دارد و پیوسته از طوایف هنود فقرا بر طریق جهل و گمراهی سپرده
از اقصی بلاد هندوستان روشن سعادت بدان معبد اهل ضلالت می
آورند و به روایت هنود از تاریخ بنای قلعه کانگره جز ... قلعه جل حصار آسمان دیگر
اطلاع ندارد و این معنی خود از آثار سلف ظاهر است که تا مملکت وسیع هندوستان
بتحت فرمان سلاطین اسلام درآمده کمند تدبیر و اقبال کشورگیر کمتر تسخیر آن رسیده
سلطان فیروز شاه ... با کمال حشمت و جاه خود با لشکر گران اعظم مستعد
ساختن آن قلعه از دهلی متوجه شده مدتی بمحاصره و محاربه پرداخت هر چند که
سعی نمود به مطلوب ظفر نیافت لاجرم ملاقات ... آن سرزمین ... گشته
بمستقر دولتش معاودت نمود گویند که از زمان سلطان غیاث الدین تغلق که در سنه
هفتصد و بیست هجری بر سریر سلطنت دهلی جلوس نموده تا حال پنجاه و دو محاصره
از سلاطین نامدار و امرای عالی مقدار بر آن قلعه واقع شده و هرگز لیاقت
تسخیر و اعانت تدبیر خللی در بنای حصانت و استحکام آن راه یافته و نه از

افزونی لشکر و افزونی حشر گردون دوری . کنگره حصار سالش لشکر جدید سلطنت حضرت
عرش آشیانی از رونده و با حسین قلیخان ترکمان که بخطاب خانجهان سرفرازی داشت
و در آن ایام حال با استقلال صاحب صوبه پنجاب بود و در وقت صاحب صوبگی خود
مدتی در پای آن قلعه را تمامی نموده داد سعی و تلاش داد اخر الامر از تسخیر آن عاجز شده
بی نیل مطلوب مراجعت نمود گویا طلسمی بود که کارگیران قضا و قدر روز ازل
بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال بسته بودند مجملا درین وقت چون موسم
برشکال نزدیک شده و غله و آذوقه چنانچه سرانجام نیافته بود رای صواب
نمای رای و مصلحت بعضی از بندهای درگاه جهانگیر با او درین امر موافقت
در ... آن اقتضا نمود که خان عزیمت بجانب نور پور عطف گردانیده ایلغاران
را انجا ... خاطر بگذرانند ... عزیمت سرانجام غله و ذخیره کما ینبغی نموده متوجه این
امر عظیم گردند موجب این قرارداد به نور پور آمده موسم برشکال را انجا بسر برده
و بعد از آن که هر یک سوار یک لشکر را نموده تیغ برق رکاب و قوس قزح بیکاریاله
در ترکش از ایز تیر باران ... ساخته فوج سحاب از هم پاشیده جا از آن قلعه کشا
بقصد جهاد و غزا شمشیر جلالی که در ترکش بسته بود عزم جهاد و آن حصار گردون اساس
بر مرکبان برق سرعت باد رفتار نشستند و از نور پور بجانب کانگره شتافته
در غره مهر ماه ۱۴ سنه جلوس جهانگیری باستظهار اقبال بی زوال شاه جهان ستان
قلعه را نگین سان در میان گرفتند و در اندک زمانی ... مردان کار دلیران عرصه گیرودار همت
... هر جا ... ... بعضی لباس عقیق حواله ...
و برخی ... نقب ... مردانگی بر آورده ... بلند نامی را ...

گروهی بیش برو کار راه درستی بردن سینه و دیده و جمعی لب آتش کوچه سلامت
مخالفان را رهمون کوی ملامت گشتند و از اطراف و جوانب قلوخ …
پیوسته ابا دوران شیر صولت شب و روز با آن محبوسان ظلم و جهالت چون اهل
روز ظلمت و رسم اویخت از درون و بیرون وار و الا دوری میبداد.

مثنوی

زآواز تفنگ و تیر خدنگ ‏ ‏ ‏ زمین آسمان بر گشته تنگ

ز بالا … ‏ ‏ ‏ …

ز بالا … ‏ ‏ ‏ …

و در اثنای محاصره سه مرتبه بهادران لشکر نشان نقب زده هر یکی از برجهای
حصار را به باروت پرانیدند و هر نوبت آن ملاعنت پیشگان ضلالت کیش
دفعتاً دامن رخنه مسدود ساخته پای جهالت استوار کرده دست جرات مقابله
و مدافعه گشوده انواع بحر امواج را از جنگ و قتل قلعه نداده و چون کلید آن در بکار
نگشود راه جمهور سپاه را از جوق اتفاق نموده خندقی چابر در دروازه قلعه را بیست گز
عمق داشت به سنگ و چوب و خاشاک انباشته بر آن پالوان ساختند
و جمعی از تفنگچیان نقد اقدام به ذراع آن داشته مقرر کرده اند درون حصار هر که
سر بر آورده او را به ضرب تفنگ از پای در آورده و نجس ضبط و اهتمام راه
داخل و خارج در راه رسیدن آذوقه برای قلعه یان مسدود شده بود که آن
زاغ رشان … سپهر … را در آن قفس بلا بحر تیغ و سنان و بندوق …
و دوا نمی رسید و آن طایفه گشت جان تا روز … داشتند و دست از سعی
کوشش نداشتند و چون مدت محاصره آن قلعه گردون اساس به چهار ده ماه کشید

ضبط راجه علوه درحصار مفقود الاثر گشته کار مردم برائے رسید که پوست دختان یکدیگر
در آب جوش میدادند وبآن سد رمق مینمودند ناچار از روے اضطرار بقدم عجز و انکسار
پیش آمده امان طلبیدند و بخدمت حضرت شاه بلند اقبال پیغام داشت
نمود که اگر مراحم شاهانه رقم عفو بر جریده اعمال ما گشته قلعه را حواله بندهای حضرت
نموده ازین آشوب گاه حوادث پناه بدرگاه جهان پناه می آوریم حضرت شاهی
مقتضاے رحم و مروت جبلی جرایم آن جبوسان نیز ان جنایت را بعفو اغماض
مقرون داشته درخدمت حضرت جنت مکانی نیز شفیع گناهان آن نامه
سیاهان گشتند و از ان مطاع از کمال لطف و مرحمت شرف صدور یافت که
غرامت بی نهایت اغماض النسیان بر جریده اعمال آن سرگشتگان بادیه عصیان
کشیده جان بخشی آنها مرحمت شد تا آنکه قلعه را حواله راجه بکرماجیت کرده
خود با اینها بعد از ورود فرمان سعادت عنوان پری سنگه ولد اوگ چند که
جانشین جد مادری پیش آن قلعه بود در ان وقت دوازده ساله عمر داشت
اطاعت امر اجع نموده با سکنه زمانی که خویش و کار علیه او بود و سایر راجپوتان
و مردم خود در غره آذر سنه یازده جهانگیری از قلعه برآمده با راجه ملاقات کرده
هژدهم العقد راجه در آورده قلعه را به اولیاے دولت روز افزون سپرد و راجه
با دیگر جنگجویان الغرض احوال و اموال اینها ضبط نموده جمعی را به محافظت قلعه گذاشت
روز با بقیه لشکر ظفر اثر پری سنگه و توابع او را بطریق النظر بند همراه گرفت
قریب این قسم فتحی که طراز فتوحات عمده تواند شد متوجه درگاه آسمان جاه
گردید و در اوایل دی ماه همین سال فرخ فال سعادت اندوز ملازمت حضرت

شاه بلند اقبال گشت و چون بمیر ارشاد و تربیت آنحضرت مهد این
قسم خدمت نمایانی شده چنان قلعه را که صورت تسخیر آن در مرات الرای
هیچیک از سلاطین کشور گیر عکس نمی‌افگند مفتوح ساخته بود بانواع مواطف بیکران و
اصناف مراحم بی پایان نشاط و تهنیت مشتمل بود ان سه تهنیت بابت و از روی جمیع
کرمها که بمساعی ملازمان حضرت شاهی صورت انجام یافته بود و عمارات
دولتخانهٔ لاهور آنحضرت نیز باتمام رسیده آراسته علی الدوام بهجت لزوم غیرت
جنت مکانی بمنزل خلد مشاکل فرخ آئین بود در آنحضرت و دولتسرای بهی
خلف خانوادهٔ خلافت والاقدر مقدم جهان پیرا را بار آراستند و بساط عیش و طرب
گسترده بزم آرای عشرت و نشاط گشتند حضرت شاه بلند اقبال از
تقدیم مراسم پا انداز و نیاز از جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه پیشکش
نمایان گذرانیده از آن جمله سه زنجیر فیل کوه شکوه با یراق طلا و نقره و دیگر اشیا از
جواهر نفیسه و اقمشهٔ لطیفه که قیمت مجموع قریب به چهار لک روپیه می‌شد شرف
قبول یافت درین اثنا بعد از عرایض منهیان ممالک جنوبی متوالی رسید که عادل
خان و نظام الملک و قطب الملک بر سبیل اتفاق نموده پنجاه هزار سوار
از اجامره و اوباش جمع کرده و ولایات بالاگهات که در تصرف
اولیای دولت قاهره بود لشکر کشیده و آنها را بتصرف خویش درآورده
و لشکر دکن در ملک پیوسته مدت سه ماه با مخالفان طریقهٔ گیر و دار و حرب
و پیکار مسلوک داشتند چون از هیچ طرف غله و آذوقه بایشان نمیرسید و
عسرت تنگی به نهایت انجامید ناگزیر از کهل پوری فرود آمده در بالاپور اقامت نمودند

و لشکر غنیم متعاقب آنها آمده در اطراف بالاپور تاخت و تاراج پرداختند و راه آمد
و شد مردم و رسیدن غله مسدود ساختند ناچار مردم پادشاهی جنگ به برانپور
شتافته به خانخانان پیوستند و غنیم در کمال قوت و استیلا عقب رسیده در
اطراف شهر برانپور دست تعدی به یغما کشوده و شهر را محاصره نموده و تمام
پرگنات بالاگهات و پایین گهات که عبارت از برار و خاندیس باشد
متصرف گشته و از جهت کمی غله و آذوقه و عسرت و تنگی چارپایان زبون شده
و کار مردم به دشواری کشیده است و متعاقب آن متواتر عرایض خانخانان
این مضمون رسید که دکنیان لئیم بسیار قدم جرأت از حد خویش پیش نهاده کار
بر اهل این ملک تنگ ساخته اند و حال کثیر الاختلال این پیر مسلمان و کومکیان
این صوبه در قبل این طایفه وخیم العاقبت از قبیل احوال خان اعظم و امرای
صوبه گجرات است که در قلعه احمدآباد در قبل محمد حسین میرزا و شاه میرزا و گجراتیان
افتاده بودند و حضرت عرش آشیانی به نیروی قدرت و جلادت ذاتی ذات
مقدس ایلغار فرموده از روی کرم و مروت جبلی الغریزه ایشان رسیده جان
آن محبوسان زندان مرارت را از چنگ هلاک رهانیدند آنحضرت هم اگر
فریادرسی نموده از شر آن گروه مفسده فتنه اندیش نجات بخشند غایتست
که حیات تازه عطا نموده باشند و الا بنده جوهر نموده با خانه زادان درگاه والا
در راه ولی نعمت حقیقی جان نثار خواهد ساخت و درین واقعه خلق ضایع خواهد شد
جوهر به اصطلاح راجپوتان عبارت از آنست که هرگاه در کسی از غلبه خصم و استیلای

نیز کار تنگ شده او را امید بود که در فریادرسی نماند و خلاصی بهیچ وجه چاره
نتوانند بجهت حفظ عرض و ناموس عورات و اطفال خود را به تیغ بگذارند و بعد از قطع تعلق
از اهل و عیال و اطمینان خاطر از ننگ و ناموس دل بر هلاک خویش نهاده با غنیم
بجنگ پیش آمده داد مردی و مردانگی داده شربت ناگوار مرگ از دم تیغ
ابطال برغبت در کشید

نهضت موکب منصور حضرت شاه بلند اقبال مرتبه دوم بصوب دکن و رفع فتنه و فساد دکنیان شر انگیز پرمکر و فن

چون کارسازان ازل مقالید ابواب مشکلات این دولت ابد پیوند را روز نخست بکف
کارکشایی حضرت شاه بلند اقبال سپرده و آنحضرت همواره در پرداخت مهمات
صعبه کارهای دشوار گوی توفیق بچوگان آمده از همگنان ربوده اند لهذا حضرت جنت مکانی
بعد از اطلاع بر تفاصیل عرایض خانخانان و امرا بحضرت شاهی نموده فرمودند که از بلند همتی
و والا نظری آن فرزند اقبال چشم داریم که بعنایت حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه
نائرۀ الفساد فرو نموده در سرعت سیر بر باد و برق سبقت نموده و خود را بگجرات
رسانیده خان اعظم ... را که از آن مهلکه خلاصی داده اند آن خلف ارجمند سعادت
پیوند نیز بر سبیل استعجال شتافته خود را به ابنور رسانند و لوای نصرت ... بر
افراخته خانخانان و کومکیان صوبه دکن را از قید محاصره دکنیان زشت گوهر
آزادی دهند و رعایا و برایا و عجزه و مساکین آن ولایت را از ظلم و تعدی مفسدان
فتنه انگیز نجات بخشند و آن جمهوران را بنوعی تنبیه و تادیب نماید که من بعد

قدم جرأت از حد خویش پیشتر نتوانند گذاشت حضرت شاه بلند اقبال
هم وجوب امتثال امر والد ماجد و هم حفظ ناموس سلطنت که در شرع جهت
لازم و متحتم است منظور داشته از سرگشتگی وجه و طیب خاطر قبول این معنی نموده
عزم یورش دکن مصمم ساختند و روزی که در حضور عام و خاص وقت را
مناسب یافته از حضرت جنت مکانی استفسار کردند که در باب خسرو چه بخاطر مبارک
میرسد آنحضرت در جواب فرمودند -

مصرع - رضای ما رضای خاطر تست -

هرچه مصلحت آن فرزند سعادتمند اقتضا نماید صلاح خود را در آن میدانیم
حضرت شاه بلند اقبال نظر از نظام کل و مصلحت جمهور فرموده بعرض مقدس
رسانیدند که اگرچه اوحدالدوله الاخص بخت و خواجه نجابت خود اعتماد را می شاید
اما دیگران را آن هم واهمه که از شهزاده عاصی باشد از اراده نیست بنابر آن
خاطر از معامله او جمع نمی توان داشت چون خواجه همراه این مرید یقین شده اگر محفوظ و
محراست خسرو بعهده این دولتخواه خیراندیش شود بالکلیه اطمینان خاطر از دغدغه او حاصل
خواهد شد حضرت جنت مکانی آن رای صائب را که متضمن امنیت و رفاهیت
عالمی بود مستحسن داشته از راه دوربینی و عاقبت اندیشی التماس آنحضرت را بسمع
قبول اصغا نموده فرمودند که خسرو را همراه خود نمایند که بلکه درین سفر همراه ببرند
تا موجب تزاید اطمینان و جمعیت خاطر باشد حضرت شاه بلند اقبال
استدعا نمودند که اگر عریضه درین باب عرضی معروض دارد درجه قبول نیابد آن
نیز مقبول طبع اقدس افتاد و حضرت شاهی مراسم تسلیم و زمین بوس بتقدیم

رسانیده خسرو را از خواجه ابوالحسن گرفتند و به معتمدان خویش سپرده فرمودند که
باحتیاط تمام محافظت نموده نگاه دارند و حضرت جنت مکانی روز جمعه چهارم دی ماه
سال پانزدهم جلوس جهانگیری مطابق غره شهر صفر سنه ۱۰۳۰ هزار و سی هجری خلعت
خاصه با چارقب که دور دامان و سر آستین دیگر میان آن را مروارید نشاپور دوخته
داده بودند و خنجر مرصع گران بها و زنجیر جنگی نام فیل خاصه به سبیل تفاؤل باسم الفتح
داده فیل دو راس اسپ خاصه سرآمد یکی عراقی با زین مرصع و دیگری ترکی به ولد
شاه کامگار عنایت نموده آنحضرت را از دار السلطنت لاهور به یورش
دکن رخصت فرمودند و قرار دادند که بعد از مستخر نمودن و متصرف شدن
ملکی که پیش از این در تصرف اولیای دولت قاهره بود سوای چهل کرور دام
جاگیر که سی و هشت کرور و بیست لک و سی هزار دام آن به تنخواه منصب سی هزاری
ذات و بیست هزار سوار و تتمه در وجه انعام آنحضرت مقرر بود ده کرور دام
دیگر بجلدوی آن فتح اضافه تنخواه شاه سلیمان جاه نمایند که مجموع جاگیر آنحضرت از
سابق و لاحق پنجاه کرور دام بوده باشد و بیست کس از بندهای بادشاهی ملازمت
نموده رسانیدند لذا انجمله بیا بکرماجیت را که تا زه منصب مرخص کامگار شده
بود بخلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل نوازش فرموده و بیراجه بهیم و علامی
افضل خان و هفت کس دیگر خلعت و اسپ و به ده نفر رخصت شده آنحضرت
بساعت فرخنده و طالع فیروزمند بدولت برکاب سعادت آراده
همعنان فتح و ظفر و همرکاب فیروزی اقبال متوجه آن صوب شدند.

مثنوی

زانکه به فرخی یار بود / نظرها بطالع سزاوار بود

گران شد بالش مرضع کاب / برآید به چرخ بلند آفتاب

همه راتیش گوش افلاک سفت / بماه شب عید گردید جفت

شدش پرچم طوع زیب سپهر / محاسن بذیرفت ازان مه مهر

و درین یورش اقبال جمعی کثیر از بندهای شایسته و امرای عظام مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکرخان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشی لشکر منصور بود و سوار و پیاده بیشمار از احدی و تفنگچی با توپخانه بسامان و پنجاه لک روپیه خزانه دنبال رایت فتح آیت حضرت شاه بلند اقبال روانه گشتند -

فرستادن حضرت شاه بلند اقبال زاهد بیگ بخاری را برسم ایلچی گری نزد شاه جمجاه شاه عباس فرمان فرمای ایران

چون سلطنت و حشمت و والا جاه نقاوه دودمان مصطفوی سلاله خاندان مرتضوی شاه عباس صفوی همواره در مراسلات خود حضرت علیین مکانی عرش آشیانی را شاه بابای نوشتند در روابط پیوند فرزندی ممهد و قواعد آن را تشیید می داشتند و حضرت جنت مکانی را که یک سال از حضرت شاه کلان تر بودند برادر میگفتند و از ایام شاهزادگی با یکدیگر طریقه اخوت و محبت سلوک داشته فیما بین الجانب مراسله و مفاوضه متنوع می بود حضرت شاه بلند اقبال بآن اعتبار شاه جمجاه خواندند و شاه جمجاه نیز بآن روابط کرده اکثر اوقات از تجار و مترددین استفسار مجاری احوال و مآثر اقبال آن یگانه گوهر محیط و جلال نموده سلسله جنبان دوستی و داد بودند



وهمواره مکاتیب مودت عنوان مصحوب ایلچیان که بخدمت حضرت جنت مکانی می
فرستادند ارسال داشتند واستحکام بنای یکجهتی واتحاد سعی می‌نمودند لهذا حضرت شاهی
در وقت حضور بعرض والد بزرگوار رسانیدند که چون از جانب شاه بمقتضای نسبت
اخوتی که با آنحضرت دارند مکرر مراسلات باین جانب واقع شده اگر امر نمایند
ازین طرف نیز در جواب آنها مکتوبی مشعر بر مراتب خلت و محبت نگاشته
خامهٔ مهر پرداز گرداند واز جهت آنکه مرتبه اول نامه خالی فرستادن خوشنما نیست
یکی از ملازمان قاعده دان را به ایلچی گری روانه نموده بعضی تحف ونفایس از غنایم
فتح دکن وامتعه گجرات که بسرکار این جانب متعلق است برسم ارمغان بفرستند
حضرت جنت مکانی این اراده حسن را تحسین فرموده بطیب خاطر اجازت دادند
وحضرت شاه بلند اقبال زاهد بیگ سنجاری را که از ملازمان قدیم الخدمت روشناس
آنحضرت بود باین خدمت مقرر نمودند ودو لک وپنجاه هزار اسباب نفیس
مرصع آلات از هر قسم ولطف دیگر اقمشه لعلی کار گجرات از هر جنس بطریق سوغات
همراه نموده بدان صوب رخصت نمودند.

توبه نمودن حضرت شاه بلند اقبال از شرب خمر که سرمایه مستلزمات نفسانیست در عین جوش نشاء دولت جوانی و دیگر وقایع

١٩٢

چون کارگران قضا وقدر روز ازل طینت میمنت سرشت والا گوهر یک اختری را از
آب وگل دولت ابدی وسعادت سرمدی سرشته طینت خلقتش را بطراز محاسن
دینی وکاری مطرز ساخته باشند همواره بجهت افعال حسنه واعمال صالحه همت مجدد

